بسم الله الرحمن الرحیم

مقالات و مصاحبه‌های
نکوداشت آیت‌الله محمدهادی یوسفی غروی

سرشناسه: نکوداشت آیت الله محمدهادی یوسفی غروی (۱۳۹۵: قم)
عنوان و نام پدیدآور: ویژه‌نامه نکوداشت آیت‌الله محمدهادی یوسفی غروی
گردآورنده انجمن تاریخ‌پژوهان حوزه علمیه
مشخصات نشر: قم: انجمن تاریخ پژوهان حوزه
مشخصات ظاهری: ۱ج.
وضعیت فهرست نویسی: فیپا
یادداشت: کتابنامه
موضوع: محمدهادی یوسفی غروی، مورخ و نویسنده ـ مقاله‌ها
موضوع: محمدهادی یوسفی غروی، غروی، مورخ و نویسنده ـ کنگره‌ها
موضوع: محمدهادی یوسفی غروی، غروی، مورخ و نویسنده ـ دیدگاه‌ها
موضوع: محمدهادی یوسفی غروی، غروی، مورخ و نویسنده ـ روش
موضوع: محمدهادی یوسفی غروی، غروی، مورخ و نویسنده ـ فضایل
موضوع: محمدهادی یوسفی غروی، غروی، مورخ و نویسنده ـ آثار
شناسه افزوده: حوزه علمیه قم. انجمن تاریخ‌پژوهان حوزه علمیه



مقالات و مصاحبه‌های
نکوداشت آیت‌الله محمدهادی یوسفی غروی

گردآورنده: انجمن تاریخ‌پژوهان حوزه علمیه ـ نویسنده: جمعی از نویسندگان

به کوشش: انجمن تاریخ‌پژوهان

صفحه‌آرا: ابوالفضل مه‌آبادی

نوبت چاپ: اول، ۱۳۹۵

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

مرکز پخش: قم، بلوار جمهوری اسلامی، کوچه۲، فرعی اول سمت چپ،
ساختمان انجمن‌های علمی حوزه، انجمن تاریخ‌پژوهان
تلفن: ۰۲۵_۳۲۹۱۷۵۳۸ **فاکس:** ۰۲۵_۳۲۹۱۷۵۳۸
پایگاه اطلاع‌رسانی: www.sokhanetarikh.com **ایمیل:** Historiqom@gmail.com

فهرست مطالب

مقدمه

در پیشینه‌ی جریان‌های علمی، همواره انسان‌های تحول‌آفرین و نخبگانی هستند که مهم‌ترین سرمایه خویش یعنی عمر و جوانی را در شکل‌گیری آن صرف کرده‌اند.

رشد و تعالی اندیشه بشری در سایه تلاش و ایثار چنین اندیشمندانی به دست می‌آید که از بند نام و نان رسته و عاشقانه در مسیر علم و دانش قدم نهاده و پرده جهل و نادانی را از روی حقایق کنار زده‌اند.

استاد محقق، آیت‌الله محمدهادی یوسفی‌غروی یکی از این چهره‌ها و شخصیت‌های کم‌نظیر است که نقش ارزنده‌ای در پیش‌رفت دانش تاریخ با محوریت اهل‌بیت علیهم‌السلام دارند.

ایشان، ضمن برخورداری جامعیت علمی و آراستگی به فضایل اخلاقی از روحیه تعامل و هم‌کاری و نشاط علمی برخوردار بوده و مشتاقان را از خرمن دانش خویش بهره‌مند می‌سازند.

انجمن تاریخ پژوهان حوزه علمیه، برای نیل به اهداف، معرفی بزرگان دانش تاریخ به ویژه حوزویان را به مجامع علمی داخل و خارج از کشور وظیفه خود می‌داند؛ در این راستا، هیئت مدیره انجمن تاریخ پژوهان به پاس تجلیل از فعالیت‌های علمی آیت‌الله محمدهادی یوسفی‌غروی، تقدیر از نیم قرن تلاش علمی این شخصیت کم‌نظیر را تصویب کرد تا با هم‌کاری مراکز مختلف علمی به شیوه مناسب از ایشان تجلیل شود.

بر خود لازم می‌دانم از همه کسانی که در برگزاری این نکوداشت نقش آفریدند خصوصاً، هیئت مدیره محترم انجمن تاریخ‌پژوهان، نویسندگان محترم مقالات علمی، بیت معظم‌له، اساتید محترمی که از آنان مصاحبه شد و نمایندگان محترم مراکز علمی، سپاسگزاری کنم.

حمیدرضا مطهری
رئیس انجمن تاریخ پژوهان حوزه
و مسئول برگزاری نکوداشت

سخن‌رانی آیت‌الله سیدهاشم حسینی بوشهری

بسم الله الرحمن الرحیم

الْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ وَ صَلَّی اللهُ عَلَی سَیِّدِنا وَ نَبِیِّنَا أَبِی‌الْقَاسِمِ مُحَمَّد صلی‌الله‌علیه‌وآله وَ أهلِ بَیتِهِ الطَّیِّبِینَ الطَّاهِرِینَ الْهُدَاةِ الْمَهْدِیِّین؛ قال مولانا و مقتدانا امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام: اِنَّ اللهَ سُبْحانَهُ اِذا اَرادَ بِعَبْدٍ خیرا وَفَّقَهُ لِاِنْفاذِ اَجَلِهِ فی اَحْسَنِ عَمَلِهِ[1]

قبل از آغاز سخن، لازم می‌دانم از انجمن تاریخ‌پژوهان حوزه و مراکز همکار که در برپایی این جلسه آبرومند تشریک‌مساعی داشته‌اند، صمیمانه و متواضعانه تقدیر و تشکر به عمل آورم. این جمع فرهیخته نیازی به ترجمه حدیث ندارند ولی برای تعمق در فرمایش امام علی علیه‌السلام، عرض می‌کنم که ایشان می‌فرمایند: اِنَّ اللهَ سُبْحانَهُ اِذا اَرادَ بِعَبْدٍ خیرا وَفَّقَهُ لِاِنْفاذِ اَجَلِهِ فی اَحْسَنِ عَمَلِهِ؛[2] هرگاه خداوند متعال، خیر بنده‌ای را بخواهد به او توفیق می‌دهد که عمرش را در بهترین کارها بگذراند.

---

۱ . عبدالواحد بن محمد تمیمی آمدی، غررالحکم، ح ۳۳۹۰.

۲ . همان.

به دو نکته به عنوان مقدمه اشاره می‌کنم: اولین نکته‌ای که در قرآن و روایات از آموزه‌های دینی به خوبی استفاده می‌شود و بسیار مورد احترام قرار گرفته موضوع استفاده از عمر، فرصت‌ها و شرایط در اختیار است. به این نکته زیاد سفارش شده است؛ به خصوص وقتی که به این روایات می‌نگریم: اَضاعة الفُرصة غُصّة[1]؛ الفُرص تمُرّ مرّالسّحاب[2]؛ امام سجاد علیه‌السلام از خدای متعال درخواست می‌کند: وَ عَمِّرْنِی مَا كَانَ عُمُرِی بِذْلَةً فِی طَاعَتِكَ، فَإِذَا كَانَ عُمُرِی مَرْتَعاً لِلشَّيْطَانِ فَاقْبِضْنِی إِلَيْكَ قَبْلَ أَنْ يَسْبِقَ مَقْتُكَ إِلَیَّ، أَوْ يَسْتَحْكِمَ غَضَبُكَ عَلَیَّ،[3] خدایا عمری به من عنایت فرما که در مسیر اطاعت تو صرف شود و اگر بناست عمر من چراگاه شیطان شود عمر مرا بگیر. تعبیر رسایی است؛ یعنی برای چه چیزی عمر می‌خواهیم، چون اگر عمر نردبان ترقّی و تکامل انسان نشود و انسان بیهوده در این دنیا به سر برد، از خوردنی‌ها و آشامیدنی‌های زندگی استفاده کند و در مسیر غیرالهی قدم بردارد جز وزر و وبال چیز دیگری به ارمغان نمی‌آورد، وَ عَمِّرْنِی مَا كَانَ عُمُرِی بِذْلَةً فِی طَاعَتِكَ، فَإِذَا كَانَ عُمُرِی مَرْتَعاً لِلشَّيْطَانِ فَاقْبِضْنِی إِلَيْكَ قَبْلَ أَنْ يَسْبِقَ مَقْتُكَ إِلَیَّ، أَوْ يَسْتَحْكِمَ غَضَبُكَ عَلَیَّ.[4] بنابراین ما اهل علم باید قدر فرصت جوانی و فرصت‌های در اختیار را بدانیم. از روزی که قدم در مسیر

---

۱ . ترجمه غررالحکم و دررالکلم، محلاتی، ج ۲، ص ۲۷۲.

۲ همان، ص ۲۹۸.

۳ . صحیفه سجادیه، دعای ۲۰.

۴ . همان.

تحصیل علوم دینی می‌گذاریم باید بدانیم برای چه آمده‌ایم؟ آینده ما چیست؟ دورنمای کار ما چیست؟ از ما چه خواسته‌اند؟ مطالبات جامعه چیست؟ مطالبات خدای متعال چیست؟ و این نکته مهمی است. خوش‌بختانه عده‌ای درست سرمایه‌گذاری می‌کنند عمر را واقعاً یک سرمایه گران‌بها می‌دانند و عده‌ای هم متأسفانه از این موقعیت استفاده نمی‌کنند. ده سال، بیست سال، نیم‌قرن هم بگذرد توفیق کسب نکرده‌اند.

نکته دوم: خداوند متعال در مقابل نعمت‌هایش تکالیفی را هم متوجه انسان کرده است. امام علی علیه‌السلام می‌فرمایند: إِنَّ لِلَّهِ فِی کُلِّ نِعْمَةٍ حَقّاً فَمَنْ أَدَّاهُ زَادَهُ مِنْهَا وَ مَنْ قَصَّرَ فِیهِ خَاطَرَ بِزَوَالِ نِعْمَتِهِ،[۱] خداوند را در هر نعمتی حقّی است، هر کس آن را بپردازد، فزونی یابد و آن کس که نپردازد و کوتاهی کند، در خطر نابودی قرار گیرد. «حقاً» همان تکلیف است، یعنی خداوند متعال هر نعمتی که به ما داده است مانند سلامتی، امنیت و فرصت‌های دوران تحصیل، حقی را هم برای خودش قرار داده است. امیرمؤمنان علیه‌السلام می‌فرماید: اگر کسی از عهده این تکلیف و حق برآمد این نعمت فزونی می‌یابد، خداوند عمری طولانی‌تر به انسان عنایت می‌کند و طبق برداشت خودم، طولانی بودن عمر مراجع و عالمان دین، از همین‌جا نشأت می‌گیرد. آنان از عمرشان خوب بهره می‌برند و طبعاً هر کسی نعمتش بیش‌تر شد ابزار آزمایش بیش‌تری هم دارد؛

---

۱. نهج‌البلاغه، حکمت ۲۴۴.

یعنی بیش‌تر در معرض آزمایش و امتحان قرار می‌گیرد.

این‌طور نیست که اگر خداوند نعمت به انسان داد، او در معرض آزمایش قرار نمی‌گیرد؛ خیر، در معرض آزمایش قرار می‌گیرد. که البته خود در معرض آزمایش قرار گرفتن هم نعمت است؛ زیرا اگر انسان از عهده آزمایش‌های الهی سربلند بیرون آید، منشأ تکامل او می‌شود و به مقاماتی دست خواهد یافت. نعمت، تکلیف را متوجه انسان می‌کند و او را در معرض آزمایش قرار می‌دهد. از عهده آزمایش برآمدن حقیقتاً انسان را به مسیر تکامل می‌رساند. باورم این است که وجود روحانیت، نعمت الهی است که خدای متعال شامل حال ما کرده است؛ زیرا خیلی کارها از ما ساخته است. برپایی دین خدا به خاطر وجود روحانیت است. در حقیقت مبارزه با بدعت‌ها به دلیل وجود روحانیت و عالمان دین است و مسئولیتی است که متوجه ماست. لذا از عالم انتظار خداترسی می‌رود، از این نعمت باید در جهت خداترسی استفاده کند.

إِنَّمَا يخْشَى الله مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ. نعمتی که خداوند به ما داده مرزبانی است. علماءُ شیعتنَا مُرابطون. مثل یک سربازی که در کنار مرزهای جغرافیایی دیده‌بانی می‌کند. عالم دین، دیده‌بان افکار، باورها و اعتقادات مردم است. بارها این جمله را از سر سوز گفته‌ام که اگر دیده‌بان مرزها، افکار، اعتقادات و باورها صحیح دیده‌بانی نکنند کسی نمی‌ماند که دیده‌بان مرزهای جغرافیایی باشد. زیرا دیده‌بان مرزهای جغرافیایی باور می‌خواهد و باید توسط این

دیده‌بان‌های اعتقادی تقویت شوند. رمز موفقیت ما در طول دوران دفاع مقدس همین بود؛ لذا مردم با تشویق و تأیید مراجع تقلید و با عشق به جبهه‌ها می‌رفتند. همه این‌ها نشانه‌های باور و اعتقاد است. عالمان دین باید در جامعه تأثیرگذار و نقش‌آفرین باشند. عالِمٌ یُنْتَفَعُ بِعِلْمِهِ خَیْرٌ مِنْ سَبْعِیْنَ اَلْفَ عَابِد؛[1] مقایسه عجیبی است. سبعینَ أَلف عابِد کجا، یک عالم دین کجا. و علمای ما بدعت‌ستیزند، اذا ظَهَرَتِ البِدَعُ في أُمَّتي فَلیُظهِرِ العالِمُ عِلمَهُ؛[2] لذا این جایگاه عالمان دین ماست.

این جلسه که با حضور علما، فضلا، شخصیت‌ها و مهمانان عزیز به منظور تجلیل، تقدیر و تکریم از عالمی دانشمند شکل یافته از این دسته است. عالمی تأثیرگذار، بدعت‌ستیز، نقش‌آفرین و مرزبان. آیت‌الله حاج شیخ محمدهادی یوسفی غروی از شخصیت‌هایی هستند که سالیان متمادی به ایشان ارادت دارم، به خصوص در ایام حجّ که توفیق استفاده از محضرشان را داریم، ایشان عضو برجسته هیأت علمی حجند. در پاسخ‌گویی به شبهات، بسیار موفقند. در پاسخ به مسائلی که برای حجاج کشورهای مختلف جهان اسلام که به سرزمین وحی می‌آیند و بِعثِه مقام معظم رهبری را ملجأ و پناهگاهی برای رفع شبهات می‌دانند، پرتلاشند. استفاده از فرصت یعنی همین. نیم‌قرن درس، بحث، تدریس، تحقیق و

---

۱. بحارالانوار، ج۷۵، ص۱۷۳.
۲. کافی، ج۱، ص۵۴.

مطالعه آن‌هم با کمال سادگی و بی‌تکلّفی و بدون تکبر، در جلسات دوستانه صمیمی، اهل گفت‌گو، تعامل، همراه و هم‌دل، این‌ها از ویژگی‌های ایشان می‌باشد که بسیار ارزشمند است. استاد در دو حوزه بزرگ نجف و قم، به تحصیل و تدریس پرداخته است. از محضر شخصیت‌ها و بزرگانی مانند حضرات آیات امام خمینی، خوئی و حائری بهره برده‌اند.

ایشان آثار فراوانی دارند و من حقیقتاً متحیر شدم، هر چه نگاه می‌کردم فهرست بود. فهرست کتاب، بعضی‌ها تخصّصشان در یک رشته است، در رشته‌های دیگر گاهی به صورت تک‌اثر ظهور و بروز پیدا می‌کنند. ایشان انسانی آشنا با تاریخ اسلامند؛ نمونه‌اش هم کتاب ارزشمند *موسوعه التاریخ الاسلامی* است؛ بعد از دیدن این کتاب ارزشمند در مرکز مدیریت حوزه، توفیق پیدا کردیم بالاترین مدرک را به ایشان تقدیم کنیم؛ گرچه دنبال مدرک نبوده و نیستند. گفتیم حداقل این بضاعت مُزجاتی است که تقدیم استاد تاریخ شود. ایشان در عرصه‌های مختلفی حضور دارند، استاد فقه و اصولند. یعنی این نیست که بسنده کنند. چون عده‌ای در ادبیات، از اول تا آخر عمر یک ادیبند و هیچ تخصص دیگری ندارند ولی ایشان تدریس فقه و اصول دارند، تفسیر، علوم قرآن و نهج‌البلاغه تدریس می‌کنند، در حدیث و مباحث کلامی صاحب نظرند، نکته سنجی‌های ایشان را هیچ موقع در مجالس و محافل فراموش نمی‌کنم، خیلی تیزبین و نکته‌سنجند، اگر کسی جمله‌ای، گاهی

فتحه‌ای را به ضمه بخواند و ضمه‌ای را به کسره بخواند، دیگر پروایی ندارند و همان‌جا تذکر می‌دهند به اعتقاد ایشان، ارشاد جاهل به هر شکل لازم است.

در مباحث منطق، معارف و مفاهیم اسلامی، دارای توفیقات هستند. از سال ۱۳۴۱ تاکنون، پنجاه و چهار سال به صورت مداوم مشغول درس، بحث، تحقیق، کنکاش و مطالعه هستند و بسنده هم نکردند. برای تدریس در مراکز حوزوی و دانشگاهی حضور جدی دارند، ده‌ها جلد کتاب و مقاله علمی در موضوعات مختلف، گاهی فارسی و گاهی عربی نوشته و ترجمه کرده‌اند، برخی آثار مانند کتاب‌های شهید مطهری را به عربی ترجمه کرده‌اند. این‌ها نشان دهنده تخصص ایشان است. مصاحبه‌های متعددی از ایشان منتشر شده است. گاهی به صورت فردی کتاب نوشته‌اند و گاهی به صورت جمعی قلم زده‌اند. عده‌ای کار فردی را می‌پسندند و حاضر نیستند در کار جمعی شرکت کنند گرچه یکی از مراجع بزرگوارِ فقیدِ زمان ما می‌فرمود، آثاری که من به صورت جمعی نوشتم متقن‌تر از آثاری است که به صورت فردی نوشتم. یعنی کار جمعی هم ویژگی‌های خاص خودش را دارد. البته استاد در هر دو بُعد نقش آفرین بودند. بیش از چهل مورد رساله‌های مختلف، را راهنمایی یا داوری کرده‌اند. مسئولیت‌های اجرایی ایشان در مقایسه با پژوهش‌های علمی‌شان درصد کمی را به خود اختصاص می‌دهد و این مسئولیت‌ها در راستای کارهای پژوهشی و علمی است.

به هر تقدیر، از شخصیتی سخن می‌گویم که محصول حوزه بزرگ نجف و قم است. شخصیتی نقش‌آفرین، تأثیرگذار که از عمرشان خوب استفاده کرده‌اند. از خدای بزرگ می‌طلبیم که به ایشان سلامت، عزت، عافیت عنایت فرماید، هم‌چنان قلم بزنند و بدرخشند و منشأ خیرات و برکات باشند و همیشه حوزه ما به برکت همین شخصیت‌ها زنده و بالنده است و خوش‌بختانه در این حوزه بزرگ، ده‌ها و اگر بتوانیم بگوییم، صدها نفر چهره مشابه ایشان بحمدالله حضور دارند که جا دارد انجمن تاریخ پژوهان حوزه در این عرصه ورود پیدا کند. والسلام علیکم و رحمة‌الله.

بینش و روش آیت‌الله محمدهادی یوسفی غروی در کتاب موسوعة التاریخ الاسلامی

منصور داداش‌نژاد[1]

مقدمه

استاد یوسفی غروی، از تاریخ‌نویسان ذوفنونی هستند که علاوه بر تاریخ اسلام، در رشته‌های دیگری چون فقه، حدیث و ادبیات، تسلط شایان توجهی دارند و از این‌رو، در پژوهش‌های تاریخی که انجام دادن آن نیازمند بهره‌گیری از علوم دیگر است، صاحب‌نظری توانمند هستند و کتاب مهم ایشان در موضوع تاریخ پیامبر و ائمه علیهم‌السلام با عنوان ***موسوعة التاریخ الاسلامی***، دارای ویژگی‌ها و امتیازات برجسته‌ای است. تسلط بر منابع، مطالعه اجتهادی، دیدگاه انتقادی و توجه به ظاهرمتون و حوادث را می‌توان در شمار مهم‌ترین ویژگی‌های روشی استاد برشمرد.

در این نوشتار، نوع تاریخ‌نویسی ایشان با توجه به کتاب ***موسوعة التاریخ الاسلامی*** در دو محور بینش و روش، تشریح خواهد شد. در یک محور به تاریخ‌نگری (بینش) و در محور دیگر به تاریخ‌نگاری (روش) ایشان خواهیم پرداخت و پیش از آن به اختصار، به توانایی‌های نویسنده اشاره می‌کنیم.[2]

---

۱. استادیار پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.

۲. در نگارش این مقاله، علاوه بر کتاب *موسوعه التاریخ الاسلامی* به برخی مصاحبه‌های

نویسنده و توانایی‌های وی

آیت‌الله محمدهادی یوسفی غروی، متولد ۱۳۲۷ شمسی در نجف اشرف است. تحصیلات مقدماتی و متوسط حوزوی خویش را به مدت هشت سال (۱۳۴۱ - ۱۳۴۹ ش) در نجف گذراند. پس از آن به مدت سه سال در دروس خارج فقه حضرات آیات خویی و امام خمینی در نجف اشرف شرکت کرد. در سال ۱۳۵۱ شمسی که ایشان ۲۴ سال داشت، از عراق به ایران کوچ کرد و ادامه دروس خود را در حوزه علمیه قم نزد آیات سید محمدصادق روحانی و سیدکاظم حائری تکمیل نمود. استاد غروی در اوان انقلاب اسلامی ایران از سال ۱۳۵۹ تا سال ۱۳۶۴ متصدی و مشغول امور قضاوت در شهر دزفول شد و پس از آن تاریخ، به نگارش کتب و مقالات، تدریس فقه و اصول، تربیت و تعلیم طلاب، راهنمایی پایان‌نامه‌ها و هم‌کاری با مؤسسات علمی شهر قم پرداخت و به عنوان مشاور گروه تاریخ مراکزی هم‌چون مؤسسه امام خمینی رحمه‌الله‌علیه، مجمع جهانی اهل‌بیت علیهم‌السلام، رشته تخصصی تاریخ اسلام حوزه علمیه قم، مجمع اندیشه اسلامی و پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، به فعالیت و خدمت پرداخت.

استاد یوسفی غروی فعالیت‌های پژوهشی خود در سه سطح و سه بازه زمانی سامان داد:

استاد نیز مراجعه شده است. این مصاحبه‌ها عبارتند از: مصاحبه با مجله تاریخ در آینه پژوهش، پیش شماره ۲، تابستان ۱۳۸۲؛ گفت‌گو با مجله *تاریخ در آینه پژوهش* با عنوان «ارزیابی گزاره‌های تاریخی در تعامل با فقه و کلام»، مندرج در شماره ۶ سال ۱۳۸۴؛ «مع مؤلف موسوعه التاریخ الاسلامی» مندرج در مجله *الفکر الاسلامی*، شماره ۲۹ سال ۱۳۸۰. آدرس‌های متن که در پرانتز آمده، همه ارجاع به کتاب *موسوعه التاریخ الاسلامی* است.

مقطع اول: دوره تصحیح متون

وی از سال ۱۳۵۳ تا سال ۱۳۵۶، به تصحیح کتب پرداخت و در این برهه، کتاب‌هایی در موضوع فقه و عقاید را تصحیح و چاپ کرد. این کتاب‌ها عبارتند از: *نهج المسترشدین فی اصول الدین* نوشته علامه حلی، *تبصرة المتعلمین فی احکام الدین* نوشته علامه حلی، *بهجة الامال فی شرح زبدة المقال* نوشته ملاعلی علیاری و *سفینة الجواهر فی صلاة المسافر و المشکاة فی خلل الصلاه* نوشته بهاری همدانی.

مقطع دوم: دوره ترجمه متون از فارسی به عربی

از سال ۱۳۵۷ تا سال ۱۳۷۰ تحت تأثیر انقلاب اسلامی و برای کمک به انتقال مفاهیم آن، به ترجمه حدود ده کتاب پرداخت. ترجمه *خدمات متقابل اسلام و ایران* شهید مطهری به زبان عربی با عنوان *الاسلام و ایران عطاء و امتنان* در سال ۱۳۶۳ شمسی و *قضا و قدر، القضاء و القدر فی القرآن و الحدیث* نوشته جعفر سبحانی در سال ۱۳۶۵ از جمله آن‌هاست. بیش‌تر ترجمه‌های استاد در این دوره، مربوط به آثار مرحوم مجتبی موسوی لاری است که در این بازه زمانی در دستور کار وی قرار گرفت. کتاب‌های *بررسی مشکلات اخلاقی و روانی = دراسة فی المشاکل الاخلاقیه و النفسیه* در سال ۱۳۶۳؛ *رسالت اخلاق در تکامل انسان = رساله الاخلاق فی تکامل الانسان* در سال ۱۳۶۸؛ *اسلام و سیمای تمدن غرب = الاسلام و الحضاره الغربیه* در سال ۱۳۶۹؛ *مبانی اعتقادات در اسلام = اصول العقائد فی الاسلام*، ۱۳۷۰؛ *حاجة الانام الی النبی و الامام* در سال ۱۳۷۲ که همه آثار قلمی موسوی لاری و پدرشان بود، توسط استاد به زبان عربی تعریب شد. از جمله مهم‌ترین و کاربردی‌ترین

پژوهش وی در این دوره که هم‌سنخ فعالیت‌های ایشان در مقطع اول بود، بازسازی و بازیابی *مقتل الحسین* ابومخنف با عنوان *وقعة الطف* بود که در سال ۱۳۶۳ توسط انتشارات جامعه مدرسین منتشر شد. این کتاب درصدد بود تا مقتل تحریف‌شده‌ای را که با عنوان *مقتل الحسین* ابومخنف رواج داشت را از صحنه بیرون سازد و انحراف آن نشان دهد.

مقطع سوم: دوره تألیف

وی از سال ۱۳۷۰ به پربارترین محصول این دوره پرداخت که مهم‌ترین اثر علمی استاد نیز به شمار می‌رود: کتاب *موسوعة التاریخ الاسلامی* در هشت جلد که انتشار آن از سال ۱۳۷۸ آغاز شد و در سال ۱۳۹۰ به پایان رسید. علاوه بر این تحقیق، کتابی درباره تاریخ علم حدیث با عنوان *مِن تاریخ الحدیث حتی عصر معاویه* در سال ۱۳۸۲ شمسی و کتابی دیگر درباره وضعیت زن در جاهلیت و اسلام با عنوان *المراة فی الجاهلیه و الاسلام* در سال ۱۳۸۴ منتشر کرد. آثار منتشره اخیر استاد عبارتند از: تاریخ *زندگانی پیامبر اعظم* صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، سال ۱۳۹۳، *علوم قرآنی*، سال ۱۳۹۴ و کتاب *کلیات تاریخ تمدن و فرهنگ اسلامی* که در سال ۱۳۹۴ منتشر شده است. کتاب‌های استاد غیر از سه کتاب آخر، همه به زبان عربی است.

ایشان هم‌چنین بیش از چهل مقاله منتشر کرده که اکثر آن‌ها نیز به زبان عربی و در مجله *الفکر الاسلامی* منتشر شده است. عناوین برخی مقالات عبارتند از: «هل البداء من اصول الشیعه» (مجله *الفکر الاسلامی*، ش ۲۳، سال ۱۳۷۰)؛ و «سلموا تسلیما انقیادا او

تکریما» (مجله *الفکرالاسلامی*، ش ۱۵، سال ۱۳۷۵)؛ «نبذة تاریخیة عن القبله فی المسجد النبوی» (مجله *میقات الحج*، ش ۱، سال ۱۴۱۵)؛ «الامام المجتبی و دوره فی تاصیل العقیده و دفع الشبهات» (مجله *الفکرالاسلامی*، ش ۲۹، سال ۱۳۸۰) و «طبری و کتاب طرق غدیر خم» (منتشره در مجله *تاریخ در آینه پژوهش*، پیش شماره ۱).

برخی از ویژگی‌های استاد عبارتند از:

۱. تسلط و استفاده از منابع مربوط به علوم گوناگون مانند فقه، تفسیر، حدیث و به‌کارگیری آن‌ها در مباحث تاریخی؛

۲. فهم درست متن، قدرت استنباط و قرائت اجتهادی متون و منابع؛

۳. دیدگاه انتقادی به گزارش‌های منابع و متون و پرهیز از نگاه تقدیس‌گرایانه به متن؛

۴. تخصص در مباحث تاریخی.

استاد با وجود نداشتن تحصیلات دانشگاهی در زمینه تاریخ و چنان‌که خود اظهار کرده از طریق منبر به تاریخ و نگارش آن کشیده شده، در موضوع تاریخ اسلام، استادی آگاه و ماهر به شمار می‌آید. حافظه قدرتمند و تسلط بر زبان عربی، پیمایش این مسیر را برای وی آسان کرده است. بنابراین او را می‌توان در زمینه‌ای که قلم‌زده متخصص دانست.

تولید و انتشار کتاب *موسوعة التاریخ الاسلامی* در ظرف زمانی پیدایش و استقرار نظام شیعی جمهوری اسلامی در ایران بوده و ناظر به برخی پژوهش‌ها هم چون *الصحیح من سیره النبی الاعظم* علامه جعفر مرتضی عاملی تدوین شده و نویسنده تلاش کرده نواقص این‌گونه کتاب‌ها را جبران نماید که از جمله آن‌ها عدم مراجعه کامل به

کتاب‌های شیعی است. این کتاب با محوریت تاریخ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و ائمه علیهم‌السلام تدوین شده و مباحث از دوره پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آغاز گردیده و تا سال ۳۳۰ قمری (آغاز عصر غیبت کبرا) بر اساس دوره‌های حضور ائمه بررسی شده و ادامه یافته است. این نوشته صرفاً تاریخ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و ائمه علیهم‌السلام نیست، بلکه فراتر از زندگانی ائمه علیهم‌السلام، به حوادث دوران ایشان و به ویژه آن‌چه به تاریخ تشیع ارتباط می‌یافته، توجه کرده است.

بینش در موسوعة التاریخ الاسلامی

در ادامه، آن‌چه مربوط به تاریخ‌نگری استاد و مبانی مربوط به تاریخ‌نویسی وی می‌شود، گردآوری و بیان خواهد شد. این موارد عبارتند از:

۱. اهمیت و اعتبار تاریخ

استاد یوسفی غروی در تاریخ‌نویسی، در زمینه دوره‌های تاریخی و مقاطع گوناگون تاریخ، برهه زمانی مربوط به سیره پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و تاریخ ائمه علیهم‌السلام را دارای اهمیت بسیار می‌داند؛ زیرا به عرصه‌های مختلف زندگی و جوامع مسلمانان ارتباط می‌یابد و عقاید دینی، معارف و علوم، احکام اسلامی و ادب و اخلاق در جامعه اسلامی، بر پایه سیره پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم تنظیم می‌شود. ازاین‌رو، این بخش از تاریخ، اهمیت زیادی دارد.

او در زمینه ارزش گزارش‌های تاریخ و سیره، دو نگاه افراطی و تفریطی را بیان کرده و مسیر مطلوب را از میان این دو راه، نشان داده است. در نگاه افراطی، هر چه در تاریخ آمده، قابل اتکا و استناد

است و در نگاه تفریطی، انکار کلی و بی‌اعتبار دانستن گزارش‌های تاریخی پی‌گیری می‌شود. در راه سوم، کلیت اخبار پذیرفته می‌گردد، اما هر خبری در چرخه تحقیق و بررسی قرار می‌گیرد. استاد اصالت تاریخ را از همین منظر گوشزد می‌کند و معتقد است که با بررسی تاریخی، می‌توان به حقیقت ره یافت. (۵۸/۱)

در این راه هر چند اصل و اعتبار تاریخ پذیرفته می‌شود، به روایات مندرج در کتاب‌های سیره و تاریخ، با تردید نگریسته شده، به آن‌چه در کتب سیره و تاریخ آمده، اعتماد کاملی نمی‌شود. «تقویم نص» و بررسی محتوایی و سندی گزارش‌ها، راهی است که با پیمودن آن می‌توان به اعتماد در تاریخ رسید. استاد وجه تردید و بی‌اعتمادی به متون را در نگارش این کتاب‌ها دست‌کم صدسال پس از رحلت پیامبر ﷺ و در زمانی می‌داند که گرایش‌های سیاسی و دینی برآمده بود و هر یک از این گرایش‌ها، برای غلبه بر رقیب، به ساخت روایات دست می‌زدند. (۳۲/۱). استاد یوسفی غروی معتقد است که اختلافات پیش‌آمده میان مسلمانان، به پدید آمدن هزاران حدیث و روایت بی‌پایه انجامید (۳۲/۱)، اما با تتبع و استنباط، می‌توان به آن‌چه در تاریخ اتفاق افتاده دست یافت.

۲. تاریخ و معجزه

به اعتقاد استاد یوسفی غروی، تاریخ و کلام، هر یک روش ویژه خود را دارند و کلام را نباید با تاریخ آمیخت. این نکته و توجه به تمایز میان دانش تاریخ و کلام که در برخی نوشته‌های تاریخی معاصر با یک‌دیگر خلط شده‌اند، از جمله دغدغه‌هایی بود که استاد را به نگارش کتاب *موسوعة التاریخ الاسلامی* واداشت. البته

نویسنده به تفاوت میان دانش کلام و عقاید توجه داده و اظهار کرده که عقاید، برآمده از دانش کلام و محصول آن است که می‌تواند تعامل و مناسباتی با تاریخ داشته باشد و پذیرفته شده‌های قطعی آن می‌تواند به عنوان سنجه‌ای برای پذیرش اخبار در نظر گرفته شود.

علاوه بر اجتناب از مجادلات کلامی و مناقشات عقیدتی، پرهیز از تکیه بر معجزات، کرامات و خوارق عادات در بررسی و تحلیل رخدادها، از جمله ویژگی‌های کتاب *موسوعة التاریخ الاسلامی* است. نویسنده تقدیرگرا و جبرگرا نیست و تحلیل و بررسی‌های او، به بررسی زمینه‌ها، محیط و شرایط وقوع حادثه معطوف است (۳۰/۱). اساس دیدگاه و نگاه نویسنده در پذیرش رخدادها و تحلیل حوادث و پدیده‌ها، نگاه عِلّی و معلولی و طبیعی دیدن حوادث است مگر آن‌چه به دلیل معقول از این قاعده خارج شود (۳۰/۱). او تأکید می‌کند که خوارق و معجزات در کتب پیشین سیره اندک بوده و این موارد در کتاب‌های متأخر به مرور افزوده شده است. برای نمونه، آن‌چه در *سیره ابن هشام* در این زمینه آمده، بسیار کم‌تر از مواردی است که در کتاب *شفای* قاضی عیاض (م ۵۴۴) و یا *تاریخ* ابوالفداء (م ۷۳۲) آمده است. (۳۱/۱)

استاد یوسفی غروی در تحلیل و بررسی حوادث، بر دست نامرئی و امور ماورایی تکیه نکرده، بلکه به جایگاه انسان در حوادث تأکید داشته و امور را بر همین اساس تحلیل کرده و انسان را بازی‌گر اصلی در حوادث دانسته است.

بر اساس نظر استاد، طبق معارف اسلامی، روال دستگاه خلقت بر این است که کارها بر اساس اسباب و مسببات عادی سامان

یابد. بنابراین، نمی‌توان اخبار خارق عادت و اعجازی را تا زمانی که به حد قطع نرسیده، به اهل‌بیت علیهم‌السلام نسبت داد. این قاعده، در کتاب‌های زیادی نادیده گرفته شده و خبری را ترجیح داده‌اند که جنبه خارق عادت بیش‌تری داشته، حال آن که چنین رفتاری با گزاره‌های خوارق عادات کاملاً برخلاف اصل است.

استاد یادآور می‌شود که پذیرش خرق عادتِ ممدوح نیز دارای ضوابطی است؛ از جمله برای پذیرش فردی که ادعای رسالت و شریعت می‌کند، معجزه می‌تواند ادعای وی را اثبات نماید. ولی برخی از گزاره‌های خرق عادات در چنین ظرفی و برای این منظور نقل نشده است، بلکه صرفاً دربردارنده امور عجیب‌وغریبی هستند که در درون خود استبعادها و خودزنی‌هایی دارند و با بسیاری از مسلمات تاریخ سازگار نیستند. در این مواقع، تاریخ‌نگار نمی‌تواند به آسانی این‌گونه اخبار را بپذیرد؛ زیرا اگر چنین حادثه‌ای که برخلاف قوانین مرسوم طبیعت است رخ داده بود، انگیزه و دواعی نقل آن زیاد بود و طبیعتاً می‌بایست عده زیادی آن را نقل و از طرق مختلف گزارش می‌کردند، در صورتی که منابع معتبر تاریخی این‌گونه اخبار را نقل نکرده‌اند. از نظر استاد، اصل در مواجهه با اخبار خوارق عادت، عدم تسامح و عدم پذیرش است، مگر به دلیلی معتبر که در حد حجیت بوده باشد. بنابراین از نظر استاد، در پذیرش اخبار خوارق عادت، ضمن بررسی سند روایت که باید اطمینان‌آور باشد، لازم است با سایر مسلمات و قراین تاریخی توافق نیز داشته باشد.

او تأکید می‌کند که در مباحث تاریخی، هر خبری که برخلاف روند عادی باشد، به دلیل قوی نیاز دارد و با اخبار منفرد و معمولی

نمی‌توان آن را پذیرفت و روند عادی زندگی را به استناد این نوع اخبار به هم زد، چنان‌که اخبار رشد ویژه امام زمان (عج) در کودکی را نپذیرفته، چون برخلاف روند طبیعت است.

۳. تاریخ، فطرت و مقتضیات عقل

استاد یوسفی غروی، تأکید می‌کند که اخبار و گزارش‌های تاریخ، باید با فطرت طبیعی و مقتضیات عقل هماهنگ باشد؛ بدین جهت اخباری چون حلف‌الفضول را می‌پذیرد که با فطرت بشر و مقضیات عقل سازگار است (۲۸۷/۱). اما اخبار دیگری را که بیان‌گر پذیرش تمام احلاف جاهلیت از سوی پیامبر ﷺ است رد می‌کند و آن را با اهداف اسلامی سازگار نمی‌بیند. او پذیرش اخبار را منوط به امکان وقوعی آن و پذیرش از سوی عقلِ مورد اتفاق می‌داند. (۵۶/۱)

۴. ویژگی تاریخ انبیا

آیت‌الله غروی، رسولان الهی و از جمله پیامبر خاتم ﷺ را فرد ویژه و مورد عنایت الهی می‌داند. ازاین‌رو، برخی اخبار را در حق ایشان نمی‌پذیرد، از جمله اجیر شدن حضرت برای کسی. به گفته وی، تلاش و کار برای اشخاص برجسته و نابغه هر چند از شأن آنان چیزی نمی‌کاهد و بلکه در شمار بهترین طاعات به شمار می‌رود، اما در بررسی و مطالعه تاریخ زندگانی حضرت محمد ﷺ، چنین به دست می‌آید که آن حضرت از هنگام ولادت تا هنگام ازدواج، همیشه تحت نظر عبدالمطلب و ابوطالب بوده و چیزی از حضرت دریغ نکرده‌اند (۲۹۸/۱)؛ بنابراین، اخباری هم‌چون چوپانی آن حضرت برای اهل مکه به منظور تحصیل درآمد و یا همراهی با کاروان تجاری حضرت خدیجه علیها السلام برای کسب مال را نمی‌پذیرد. البته

اصل این اخبار را رد نمی‌کند، اما این را نمی‌پذیرد که پیامبر ﷺ به این نیت چنین فعالیت‌هایی کرده باشند، مگر این‌که با حضرت خدیجه علیهاالسلام عقد مضاربه‌ای داشته‌اند. (۲۹۸/۱)

نویسنده موارد دیگری را که با اخلاق رسول خدا ﷺ در تناقض است، نمی‌پذیرد، از جمله نوع ارتباط ایشان با حضرت خدیجه علیهاالسلام پیش از ازدواج است که براساس برخی گزارش‌ها، همراه با حرکات ناپسندی بوده است. وی این نوع رفتار را دور از شأن پیامبر ﷺ می‌داند. (۳۰۰/۱)

۵. مجموعی دیدن سیره و زندگانی ائمه علیهم‌السلام

به اعتقاد نویسنده، بیش‌تر کتاب‌هایی که درباره اهل‌بیت علیهم‌السلام است، برای هریک از ایشان تاریخ جداگانه‌ای نوشته‌اند و آنان را در یک سلسله و در یک مسیر ندیده‌اند، ضمن آن‌که بیش‌تر این کتاب‌ها از نوع تذکره و شرح احوال هستند. به اعتقاد استاد، در این کتاب‌ها به دو نکته توجه شایسته و بایسته‌ای نشده است: اول این‌که ائمه علیهم‌السلام همه در یک سلسله هستند و حوادث روی‌داده در طول زندگی ایشان نیز تسلسل تاریخی داشته و برای تحقیق در زندگی ائمه علیهم‌السلام، لازم است به این پیوند و پی درآمد توجه کرد. دوم این‌که در بیش‌تر این کتاب‌ها، به زمینه‌ها و بستر ظهور این حوادث پرداخته نشده و رفتار و اقدام امام، بدون توضیح زمینه‌ها منعکس و بازگو شده است.

روش در کتاب *موسوعة التاریخ الاسلامی*

آن‌چه مربوط به روش‌ها و دقایق نگارش تاریخ می‌شود، در این

عنوان بررسی و گزارش می‌شود. استاد یوسفی غروی، روش خاص خویش را در بررسی‌های تاریخی دارد. روش ایشان، با گردآوری برخی نکات و مواردی که در نگارش تاریخ مراعات و یا بدان تصریح کرده، قابل دست‌یابی است. موارد ذیل، روش ایشان را در نگارش تاریخ ترسیم می‌نماید:

الف) انواع تاریخ‌نویسی

۱. تقدم تاریخ تحقیقی برتاریخ تحلیلی

آیت‌الله یوسفی غروی نوشته‌های تاریخی را سه دسته می‌نماید: دسته اول کتاب‌هایی که وقایع‌نگاری صرف هستند و تحلیل در آن‌ها جایی ندارد. دسته دوم، کتاب‌های تحلیلی است که تمرکزی بر اصل حوادث و گزارش‌ها ندارند، نوع دوم، معمولاً خطاهای آشکاری دارد و گاه تحلیل‌ها بر منابع و گزارش‌های نامعتبر بنا شده است. استاد نوع سومی از پژوهش را به انجام می‌رساند که نام آن را تاریخ تحقیقی (*التاریخ النصوصی*) می‌نهد.

نویسنده با التزام به نگارش تاریخ تحقیقی، تلاش می‌کند از هر دو نمونه کار یادشده پرهیز نماید. روش تحقیقی او بدین گونه است که ابتدا اخبار موردنظر را که می‌تواند حادثه را روشن و زوایای آن را ترسیم نماید، کنار هم نهاده و چشم‌اندازی از حادثه را نشان داده است. بنابراین، در سرتاسر نوشته وی، سه واژه «قال»، «رَوی» و «ذَکر» واژه‌های پرتکراری است که با این تعابیر، اقوال و نصوص مربوطه گرد هم آمده است. استاد از ترکیب متن‌ها به یک‌دیگر پرهیز کرده و نصوص و منقولات، پایه‌های ساختمانی است که او پی

می‌افکند. در این مرحله در چیدمان متون، عنصر زمان لحاظ شده و موارد براساس زمان تدوین گزارش‌ها، تنظیم می‌شود. در گام دوم، نقادی‌هایی بر روایات و گزارش‌ها پی گرفته می‌شود و در پایان روایت مورد قبول تعیین می‌گردد. با توجه به این شیوه که نقل قول‌ها و گزارش‌های مختلف پایه آن است، در این پژوهش، نقل قول مستقیم و گاه طولانی بسیار است. بنابراین می‌توان تاریخ‌نگاری کتاب را توصیفی- تحقیقی دانست که عقل نیز آن را همراهی می‌کند و اجازه ورود تمام منقولات به متن را نمی‌دهد. با توجه به این روش، در نقل متون، به هیچ عنوان بر «نقل به مضمون» تکیه نشده و تلاش گردیده متون و نصوص، به همان‌گونه که در منابع آمده، منعکس شود. استاد نقل به مضمون را ایراد اساسی برخی نوشته‌های تاریخی می‌داند.

با عنایت به این روش که در کتاب ***موسوعه*** پی‌گیری می‌شود، نویسنده «متن‌محور» است و بیش‌ترین استفاده و خوانش نیز از واژه‌های مندرج در متن می‌شود. در این روش، گاه با کنار هم نهادن گزارش‌ها و توجه به سیر تاریخی آن‌ها، سیمای حادثه ترسیم می‌گردد و نویسنده بدون تحلیل خاصی به مقصود خویش می‌رسد.

استاد از کاستی‌هایی در کتاب‌های تدوین شده در باب سیره رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و ائمه علیهم‌السلام یاد می‌کند که در کتاب ***موسوعه*** کوشیده این نواقص جبران شود. کاستی‌های شماره شده، پنج مورد است که با رفع آن‌ها، تاریخ تحقیقی موردنظر نویسنده محقق خواهد شد. این کاستی‌ها به شرح ذیل است:

۱. نبود تتبع تام و جست‌جوی کامل برای یافتن روایات و

گزارش‌ها از منابع مربوط به اخبار اهل‌بیت علیهم‌السلام.

۲. پای‌بند نبودن به نصوص و نقل عبارت به معنا؛

۳. آمیختن تحلیل با نصوص و متون؛

۴. آمیختن گزارش‌های مندرج در مصادرِ پیروان مکتب اهل‌بیت علیهم‌السلام با مصادر و منابع دیگر مسلمانان؛

۵. عدم تمییز میان منابع متقدم و متأخر و آمیختن منابع اصلی و فرعی؛

۶. خلط میان تحقیق تاریخی با تحقیق کلامی- عقایدی.

ضرورتی که نویسنده را به سوی نگارش *موسوعه* کشانده، این بوده که متنی را سراغ نداشته که فاقد کاستی‌های یاد شده باشد بدین‌جهت، ابتدا درصدد تولید چنین متنی برآمده و این کار را مقدم بر تحلیل متن دیده و سود آن را برای پژوهش‌گران بیش از تحلیل ارزیابی کرده است.

۲. تاریخ نظامی، سیاسی، اجتماعی و دینی

تواریخ رسمی و معهود، بیش‌تر از دریچه سیاسی و نظامی به بررسی اخبار و تحولات تاریخ صدر اسلام پرداخته‌اند، اما مسیری که در *موسوعة التاریخ الاسلامی* طی شده، چنین نیست و بیش‌تر بر تاریخ دینی و اجتماعی تأکید شده است. نویسنده هرچند حوادث درشت سیاسی و نظامی را یاد می‌کند و در قالب سیر زمانی به مباحث می‌پردازد، این گرایش مورد اهتمام اصلی او نیست و به مباحث از منظر دینی، اجتماعی و فرهنگی توجه بیش‌تری می‌کند. این منظر، با رفتار و اقدامات پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و ائمه علیهم‌السلام سازگارتر است که درصدد انسان‌سازی و هدایت فرهنگی - اخلاقی جامعه بوده‌اند،

به ویـژه امامان پس از امام حسین علیه‌السلام، ورود کم‌تری به عرصه سیاست داشـته‌اند و گزارش‌هایـی کـه از ایشـان مانـده، بیش‌تـر بـه مباحـث فرهنگـی - اجتماعـی معطـوف اسـت. توجـه بـه گرایش‌هـای اصحـاب ائمـه و نحـوه رفتـار ائمـه بـا فرقه‌هـای مختلـف هم‌چـون زیدیـه و غـلات، توجه بـه موضوعـات دینـی ماننـد تقیـه و زیـارت و پرداختـن بـه مباحثی هم‌چـون تدویـن کتـاب، از همیـن زاویـه قابل‌تحلیـل و بررسـی اسـت.

ب) قواعد و مقیاس‌ها در تاریخ‌نویسی

۱. قاعده‌مندی و تعریف مقیاس

قواعـد کلـی کـه منشـأ آن‌گاه دانـش کلام و دیدگاه‌هـای کلـی برآمـده از جزییـات اسـت، در پذیـرش یـا رد اخبـار کاربـرد خواهـد داشـت. نویسـنده اظهـار می‌دارد، لازم اسـت پژوهش‌گر، مقیاس‌هـا و قواعـدی را برای خویش تعریف نمایـد؛ اگـر اخبـار بـا ایـن مقیاس‌هـا هماهنـگ بـود، آن‌هـا را بپذیـرد و در صورت مخالفـت رد نمایـد (۳۱/۱). بـرای نمونـه، در صـورت پذیـرش عصمـت پیامبـر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در تبلیـغ رسـالت بـه عنـوان یـک قاعـده و مقیـاس، خبـر غرانیـق را نمی‌تـوان پذیرفـت کـه ایـن قاعـده را مخـدوش می‌سـازد. (۳۱/۱)

از جملـه مقیاس‌هـای مطـرح در مـورد تاریخ‌نـگاری عصـر پیامبـر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، عرضـه روایـات و گزارش‌هـا بـر قـرآن کریـم اسـت. بـه کارگیـری ایـن مقیـاس، شـرایط و ضوابطـی دارد و اخبـار مربـوط بـه عرضـه روایـات و گزارش‌هـا بـر قـرآن، ناظـر بـر قبـول اخبـار موافـق و رد اخبـار مخالـف قـرآن اسـت، امـا آن‌چـه موافـق یـا مخالـف نیسـت، ذیـل حجیـت اخبـار باقـی خواهـد مانـد. بنابرایـن، نیافتـن و نبـودن محتـوای

حدیثی در کتاب خدا، افاده مخالفت آن حدیث با قرآن را نخواهد کرد. (۵۵/۱) نویسنده با همین مقیاس، در بررسی شخصیت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، اخبار بسیار زیاد و مشهوری از سیره حضرت را بی‌پایه اعلام می‌نماید (۳۸/۱) و بر این تأکید می‌کند که شخصیت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را باید براساس قرآن بازیابی کرد. وی در این مورد تصریح می‌کند که اگر اخبار و نصوص، با شخصیت قرآنی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم هم‌خوان بود، پذیرفته و الا رد می‌شود (۵۶/۱). برای مثال، شک پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در نبوت خویش، نوشیدن مایعات حرام و یاد نیک از بت‌ها که در برخی گزارش‌های تاریخی آمده، با شخصیت معرفی شده قرآنی آن حضرت در تعارض است و پذیرفتنی نیست.

او در مورد رعایت قاعده‌مندی، بر این نکته توجه دارد که کلام و تاریخ با هم آمیخته نگردد و مرز این دو دانش حفظ شود.

۲. توجه به مسلمات و قطعیات تاریخی

گزارش‌های تاریخی همه یک سنخ نیستند؛ برخی از آن‌ها در شمار مسلمات تاریخی به شمار می‌آیند. در صورت پذیرش این قاعده، لازم است گزارش‌های دیگر با این موارد امکان‌سنجی شود. مسلمات تاریخی از نظر استاد، یقینیات و قطعیات تاریخی است. مقصود از یقینیات و قطعیات، به این نیست که احتمال خلاف در آن راه نیابد. بلکه در تاریخ، اموری در حد مسلمات، قطعی و یقینی تلقی می‌شود که مورد اطمینان قرار گرفته باشد. در مواجهه با این‌گونه اخبار، اخبار متباین و متقابل هرچند از قرآن و روایات ائمه گرفته شده باشند، تأویل می‌گردند و ظاهر آن‌ها پذیرفته نمی‌شود. چنان‌چه ظاهر آیات قرآن کریم در مواردی با حقایق مسلّم و یا

معارف قطعی و وجدانی تعارض پیدا کند، از ظاهر خود منصرف می‌گردد و بر اقرب مجازات حمل می‌شود، قاعده‌ای که در دانش اصول پذیرفته شده است. این قاعده درباره ظاهر آیاتی هم‌چون: «الرحمن علی العرش استوی» (طه، ۵) و «جاء ربک و الملک صفا» (الفجر، ۲۲)، پی گرفته می‌شود تا مشکل جسمانیت خداوند و ملائکه پیش نیاید. چنان‌چه این موارد بر معنای مجازی حمل نشود؛ با مبانی قرآنی، فلسفی و کلامی اسلام سازگار نخواهد شد. در زمینه اخبار ائمه علیهم‌السلام نیز در صورت عدم امکان تمسک به ظاهر اخبار، باب توجیه و تأویل باز خواهد بود. برای نمونه، بر اساس اخباری، امام صادق علیه‌السلام چندین بار سید حمیری ترحم کردند که به ظاهر نشان از درگذشت وی در زمان امام صادق علیه‌السلام می‌دارد، اما ظاهر خبر را نمی‌توان پذیرفت؛ زیرا بر اساس نقل تواریخ، وفات وی پس از شهادت امام صادق علیه‌السلام و در سال ۱۷۸ یا ۱۷۹ قمری بوده است. (۴۸۰/۷)

۳. تجمیع قراین

به اعتقاد استاد، روش پسندیده در دانش تاریخ که پایه‌اش بر تجمیع قراین است، با علوم دیگری چون فقه که بر احکام الزامی و حلال و حرام ناظر است، تفاوت دارد. از نظر او در مسائل تاریخی، ملاک نقل وقایع و التزام به یک واقعه، «ملاک عرفی» است که این قاعده در تاریخ به عنوان «تجمیع قراین» شناخته می‌شود البته در دانش فقه چون اصل در احکام برائت است؛ یعنی اصل اَوّلی عدم ثبوت حکم است، مگر آن‌که دلیلی بر اثبات حکم در اختیار باشد، اثبات حکم بر اساس تجمیع قراین، زحمت و تلاش بیش‌تری

می‌برد، اما در مسائل تاریخی چنین اصلی وجود ندارد و اصلِ‌عدمِ حدوثِ حادثه، اصل عقلایی نیست و عُقلا در مباحث تاریخی، چنین اصلی را جریان نمی‌دهند و عرف در چنین مسائلی، به سوی اصالت عدم نمی‌رود. بلکه عرف با بررسی قراین، وقوع حادثه تاریخی را اثبات می‌کند. مسائل تاریخی هم‌چون مسائل انسانی، اموری عقلایی و عرفی است؛ یعنی همان‌گونه که عقلا در اثبات و نفی هر مسئله‌ای، طبق مظنه‌های قابل‌قبول و اعتمادآفرین عمل می‌کنند، در تاریخ نیز بر همین روال عمل می‌شود. اهل خبره و فن با دیدن یک نقل تاریخی، ابتدا مقارنه و مقایسه انجام می‌دهند و صرفاً بر این‌که خبر از منابع معروف نقل شده، اعتماد نمی‌کنند. نمونه‌ای از جمع و ذکر قراین این است که استاد، تاریخ وقوع غزوه «بنوالمصطلق» را که میان نویسندگان بین سال پنجم و ششم در اختلاف است، قول دوم را می‌پذیرد. قرینه وی برای این تاریخ، حضور امام علی علیه‌السلام در این جنگ به صورت فارِس (اسب سوار) است. استاد از این قرینه استفاده کرده، می‌گوید که چون امام علی علیه‌السلام در جنگ خندق که در سال پنجم روی داد، راجل (پیاده) بودند، بنابراین در سال بعد به توان تهیه اسب رسیده‌اند و چنان‌چه در سال پنجم از این امکان برخوردار بودند، در جنگ خندق نیز اسب‌سوار می‌بودند. (۵۷۷/۲)

ج) مسأله منابع در تاریخ‌نویسی

۱. چینش و گزینش منابع

روش استاد یوسفی غروی در مراجعه به منابع در سه مرحله تعریف می‌شود:

۱-۱- تلاش و جست‌جوی کامل برای یافتن روایت و گزارش در مصادر روایات اهل‌بیت (منابع شیعی)؛

۲-۱- مراجعه به منابع دیگر مسلمانان در صورت نیافتن گزارش در منابع اخبار اهل‌بیت؛

۳-۱- مراجعه به منابع (شیعی و اهل‌سنت) با دو شرط قدمت منبع (اقدم) و استواری منبع (اقوم).

چنانچه مطلبی در منابع، کهن یافت شود، به منابع متأخر و دست دوم ارجاع نخواهد شد.

نویسنده در استفاده از منابع، بر کهن‌ترین منبع در موضوع مورد بحث مراجعه می‌نماید، به ویژه کتاب‌هایی که بنابر مکتب اهل‌بیت علیهم‌السلام تدوین شده، اهمیت بیش‌تری می‌یابد و در اولویت قرار می‌گیرد. نویسنده برای یافتن گزارش‌ها، اعتنایی بر منابع متأخر و دست دوم نمی‌کند؛ زیرا هم‌چون تاریخ‌نگاران پیشین، تاریخ را دانشی نقلی می‌داند که متأخران نمی‌توانند در تولید گزارش‌های آن دخالتی داشته باشند؛ البته تاریخ‌نویسان متأخر و معاصر، در شیوه و روش به کارگیری اخبار و تحلیل و تنظیم گزارش‌ها، می‌توانند آورده‌ای داشته باشند (۶۰/۱). از نظر استاد، وجه این‌که تاریخ‌نویسان نخستین نیز به تحلیل و بررسی حوادث نپرداخته‌اند، شاید تأکید آن‌ها بر حفظ نصوص و گزارش‌ها و پرهیز از آمیختگی بوده است. بدین‌جهت، نگارش‌های کهن، معمولاً بدون بررسی و تحلیل به انجام رسیده و این روش در تاریخ‌نویسی و ثبت وقایع مطلوب است. البته چون بنابر نظر استاد، تاریخ‌نویسی بر اساس منابع شیعی به صورت مطلق ممکن نیست، مراجعه به دیگر تواریخ نیز ضروری

به شمار می‌رود. روشن است که محتوای منابع تاریخی و حدیثی شیعه نیز یک‌سر پذیرفتنی نیست. از این‌رو نویسنده، برخی روایات و گزارش‌های مخدوش در منابع شیعی را نپذیرفته و در متن اصلی کتاب نیاورده، بلکه در پاورقی بدان اشاره و نقد کرده است؛ از جمله: موضوع ولادت پیامبر ﷺ در زمان پادشاهی عادل به نام انوشیروان (۲۳۱/۱) و روایتی درباره شیر خوردن پیامبر از ابوطالب در آغاز تولد (۲۳۸/۱) که در برخی منابع کهن شیعی درج شده است.

۲. منابع مورد استفاده و دامنه آن

استاد یوسفی غروی، همه‌جا منبع روایات و گزارش‌های خود را آورده و در این زمینه کوتاهی نکرده است. منابع مورد استفاده وی بیش‌تر منابع شیعی است که به حوزه‌های مختلف علمی هم‌چون حدیث، فقه، تفسیر، تراجم و تاریخ مربوط می‌شود. تأکید وی بر منابع حدیثی و استخراج تاریخ از این‌گونه منابع اهمیت دارد که مستقیماً برای تاریخ‌نگاری تولید نشده است.

گرایش مذهبی نویسندگان منابعی که وی در نگارش *موسوعة التاریخ الاسلامی* از آن‌ها بهره برده، منابع شیعی است و بخش‌هایی از این منابع اهمیت بیش‌تری می‌یابد که در بردارنده روایات و نصوص صادره از ائمه است. نویسنده به گفته خود، بر منابع شیعی اهتمام دارد و اصل اندیشه نگارش این مجموعه نیز به جهت خللی بوده که دیگر نوشته‌ها و آثار، در استفاده از منابع و روایات شیعی داشته‌اند. البته به روایات اهل‌بیت که در کتاب‌های غیرشیعی نیز آمده نظر داشته و از آن‌ها استفاده کرده است.

با این الگو، استناد نویسنده به منابع اهل سنت اندک است

و گاه برای رد برخی گزارش‌هایی که در منابع اهل سنت آمده، به منابع دیگر ایشان مراجعه می‌کند، چنان‌که مراجعه اندک وی به *صحیح* بخاری و مسلم از این بابت است (۴۵/۲). استفاده وی از منابع اهل سنت به عنوان حاشیه بر متن بوده و در دو جایگاه به صورت فرعی از این منابع بهره می‌برد: اول، خبری را که در منابع شیعی و یا از ائمه علیهم‌السلام نیافته و آوردن آن در عداد و سلسله مطالب تاریخی ضروری بوده و دیگر به عنوان مؤید مطالبی آورده که در منابع شیعی درج شده و به تقویت نیاز داشته باشد. چنان‌چه در منابع شیعی مطلبی به صراحت و به قوت درج شده و در منابع سنی خبری مخالف آن باشد، هیچ اعتنا و اعتباری بر آن نمی‌شود؛ مثلاً در موضوع غسل حضرت فاطمه زهرا سلام‌الله‌علیها، منابع و روایات شیعی بر این که غسل به دست امام علی علیه‌السلام انجام شده تصریح دارند؛ در حالی که بر اساس خبری که در منابع اهل سنت آمده، آن بانو خود پیش از رحلت غسل کرده و وصیت نموده که دیگر برای وی غسلی انجام نشود. در این موارد آن‌چه در منابع سنی آمده معتبر نیست. (۱۵۶/۴)

نویسنده با لحاظ همین شیوه، گاه پس از این که مطالب را از منابع شیعی نقل می‌کند، به منابع سنی نیز نظر دارد، اما نه در متن اصلی، بلکه در پاورقی. حجم این مطالب گاه بلند و طولانی است، چنان که درباره غزوه بنونضیر و ذات‌الرقاع، ابتدا گزارش‌ها را از منابع شیعی درج کرده و پس از آن بیش از یازده صفحه از پاورقی را به گزارش‌های ابن‌اسحاق و واقدی درباره این موضوع اختصاص داده است. (۴۱۰/۲-۴۲۷)

جناب استاد، منابعی را پذیرفته که نویسندگان آن افراد دقیق‌النظر و منصفی هستند؛ از جمله درباره روز ورود اسرای کربلا به شام، تاریخ اول ماه صفر، از کتاب *الآثار الباقیه* ابوریحان بیرونی نقل می‌شود. ایشان، ابوریحان را فردی منصف و معتبر می‌داند: به همین جهت، علی‌رغم این‌که بیرونی در این زمان‌گذاری به منبع خود اشاره نکرده، سخن او پذیرفته می‌شود، مگر این‌که دلیلی بر ردش در اختیار باشد. در استناد به گزارش‌های مندرج در *شرح نهج البلاغه* ابن ابی الحدید نیز چنین رفتار می‌کند.

هرچند اساس پژوهش استاد یوسفی غروی، بر منابع کهن به ویژه منابع شیعی متکی است، او از نویسندگان معاصر و پژوهش‌های آنان نیز بهره برده و مطالب موردنظر و تأیید خویش را از آن کتاب‌ها نقل کرده است. وی نقادی‌های پسندیده این کتاب‌ها را می‌ستاید و بدان اعتنا می‌کند و گرایش مذهبی این نویسندگان، تأثیری در نقل آرای آنان ندارد. برخی نویسندگانی که از آن‌ها مطالبی را نقل نموده، دارای گرایش مذهبی شیعی هستند؛ مانند آیات سیدمهدی روحانی و سیدجعفر مرتضی عاملی که بارها مطالبی را از آنان نقل کرده است (۱/۳۷، ۵۱) و برخی دیگر گرایش مذهبی اهل سنت دارند. در داستان غرانیق، از نقد محمدحسنین هیکل بر این موضوع یاد نموده (۱/۳۱) و مواردی را از طه حسین و سیدقطب نقل کرده است. (۱/۱۸۸) البته او به کتاب‌های پژوهندگان غربی و دیدگاه‌های شرق‌شناسان توجهی نمی‌کند.

نویسنده در یاد از منابع خویش، صداقت را رعایت نموده و منابعی را که با واسطه دیده، ذکر کرده است. هنگام نوشتن موضوع «شق

صدر» می‌گوید که کتاب عبدالکریم خطیب را در اختیار نداشته و با استناد به کتاب جعفر مرتضی عاملی نظروی را در باره این حادثه نقل کرده است. (۲۴۵/۱)

۳. قرآن و اهمیت آن در نگارش تاریخ عصر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم

یوسفی غروی، تلاش کرده تاریخ عصر نبوی را براساس آیات الهی نگارش نماید. مراجعه وی به آیات قرآنی، به دو منظور است: نخست، وی می‌کوشد تا ساختار حوادث و تحولات سیره نبوی را بر اساس آیات الهی تنظیم نماید. او حوادث دوران مکی را براساس نزول سوره‌ها، تنظیم کرده و در لابه‌لای بررسی آیات، به مهم‌ترین حوادث رخ داده اشاره نموده است. سوره‌های نازل شده قبل از آیه «فاصدع بما تومر» در سوره حِجر را که پنجاه و چهارمین سوره نازله است یاد می‌کند. او به ترتیب ۵۳ سوره نازله پیش از آن را آورده و حوادث مورد اشاره آیات را توضیح داده است. در دوران مدنی نیز حوادث را با محوریت ترتیب نزول سوره‌ها تنظیم می‌نماید. روش او در ساختاربندی حوادث عصر نبوی، براین است که قوام حوادث تاریخی براساس آیات قرآنی تعریف گردد و تاریخ‌گذاری حوادث نیز براساس آیات قرآنی تنسیق و تثبیت شود. (۵۶/۲)

با تکیه براین روش، ترتیب نزول تاریخی آیات برای نویسنده بسیار مهم است. او تلاش می‌کند براساس همین ترتیب، تاریخ عصر نبوی تنظیم گردد و توضیح داده شود. بدین جهت نویسنده، روایات و گزارش‌های مربوط به اسباب نزول را نقد و بررسی کرده، مواردی را می‌پذیرد که کم‌ترین خلل در آن است. علاوه بر ساختار کلی تحقیق در عصر نبوی که بر آیات قرآنی و ترتیب نزول آن ناظر

است، نویسنده در موارد بسیاری، در بررسی متن حوادث، به آیات قرآن استناد می‌کند؛ از جمله، در بررسی اوضاع عصر جاهلی و بررسی تاریخ و سیره رسول خدا ﷺ بر آیات قرآنی تأکید ورزیده و اخباری را برگزیده و تأیید کرده که هم‌سو با آیات قرآنی است.

هماهنگی خبر با آیات قرآنی، یکی از ملاک‌های وی برای پذیرش خبر است. او در مباحث خویش، اخباری را انتخاب می‌نماید که هم‌سو با آیات قرآنی باشد، از جمله، درباره ورود یهود به یمن، خبری را انتخاب نموده و پذیرفته که پیشینه یهودیت به قبل از تُبَّع پادشاه یمنی بازمی‌گردد و این خبر را موافق با آیات قرآن ذکر می‌کند. (۱۷۶/۱) او با استناد به آیات مربوط به حضرت سلیمان و ملکه بلقیس و تسلیم شدن وی در برابر سلیمان و حکم‌رانی آن حضرت و پسرش «ارحبعم» بر یمن، اخباری که ورود یهود را به تبع تبان الاسعد نسبت می‌دهد و مذهب یمینان پیش از وی را بت‌پرستی قلمداد می‌کند، نمی‌پذیرد؛ زیرا بر اساس این آیات، یمنی‌ها در زمان بلقیس که حدود هفتصد سال پیش از عصر تبع است، به دین الهی گرویده بودند. (۱۹۶/۱)

هم‌چنین نویسنده، تفسیرهای برخلاف نص ظاهر قرآن را نمی‌پذیرد؛ از جمله، شیخ محمد عبده در داستان اصحاب فیل، اظهار داشته، مراد از پرندگان یاد شده (طیرا ابابیل) در سوره فیل، نوعی پشه یا مگس‌هایی بوده که با خود میکروب‌های کشنده حمل می‌کرده‌اند. نویسنده این تفسیر را پسندیده ندانسته و آن را تأویل می‌داند و اظهار می‌کند که نص قرآن بر آن است که پرندگان با سنگ‌هایی بدان کار اقدام کردند (۱۸۸/۱). در ادامه برای تأیید

برداشت خود، نظر طه حسین و سیدقطب را نقل می‌کند که بر پذیرش نص ظاهر قرآن در این زمینه تأکید کرده‌اند.

به تصریح نویسنده، از جمله انگیزه‌های وی برای تدوین این *موسوعه* بی‌توجهی برخی نویسندگان به آیات و ترتیب نزول آن و بهره‌گیری از آن در مباحث تاریخ است. او اظهار می‌کند که پیشینه این روش که در آن قرآن، مبنای مباحث تاریخی قرار می‌گیرد، پژوهش‌های علامه مجلسی در بخش‌های تاریخی *بحارالانوار* است و کتاب *موسوعه التاریخ الاسلامی* پس از گذشت سیصد سال از تدوین *بحارالانوار*، درصدد اعاده روش علامه مجلسی و ادامه دهنده همان راه است و می‌کوشد می‌کند کار موضوعی و پراکنده مجلسی را در نظمی تاریخی و تسلسلی زمانی سامان دهد.

۴. روایات اهل‌بیت علیهم‌السلام و اهمیت آن در تاریخ‌نویسی صدر اسلام

از نظر استاد، کسی که در حوزه تاریخ اسلام، درصدد یافتن واقعیت‌های تاریخی است و تمایل دارد از طریق دیدگاه‌های شیعه به حقایق تاریخی دست یابد، حتماً باید به روایات ائمه اطهار علیهم‌السلام مراجعه نماید و در بررسی این روایات، لازم است به مسلمات تاریخی توجه شود تا تضاد و تقابلی میان آن‌ها نباشد. او هنگامی که نصی از سوی معصوم وجود دارد، بر همان تکیه می‌کند و چنان که نصی نباشد، اما خبری را کسی نقل کرده که عادت او تکیه بر اقوال معصومان است، می‌توان گزارش او را نیز به منزله قول ائمه پذیرفت؛ چنان که درباره علی بن ابراهیم قمی می‌توان چنین احتمال داد و در صورت فقدان نص، می‌توان به خبر او تکیه کرد و خبر او را به منزله نص معصوم دانست. درباره بعثت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و اولین آیات

نازله، علی‌رغم این‌که نصوص در این زمینه بسیار اندک است، او بر گزارش قمی تکیه نموده و این گزارش را با اخبار متظافره تقویت کرده است. (۳۵۰/۱)

د) متن و نحوه انتقال آن

۱. اسناد و درجه اعتبار آن

تاریخ دانشی است که انواع گوناگون اَسناد در آن کاربرد ویژه‌ای دارد. نقل سند در ابتدای روایت و گزارش، در تاریخ‌نگاری اسلامی، رسمی پسندیده و معمول بوده که به اتقان متن خبر کمک می‌رساند. استاد غروی اعتبار خبر را به جهت اِسناد آن نمی‌داند و اعتقاد دارد در مباحث تاریخی، سند که مراد از آن راویان یک خبر است، حرف نخست را نمی‌زند و به عنوان معیار و میزان مطلق در پذیرش یا رد روایات نیست؛ زیرا بسیاری از گزارش‌ها درباره رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بدون اِسناد، گزارش و منتقل شده که صرف‌نظر کردن از این گزارش‌ها که فاقد سلسله سند مرسوم است، به کنار گذاشتن اخبار صحیح و قابل‌پذیرش بسیاری منجر خواهد شد (۵۸/۱). نویسنده معتقد است، شروط اسناد را تنها می‌توان در باب روایات اهل‌بیت علیهم‌السلام (نه گزارش‌های تاریخی) در نظر گرفت؛ زیرا امکان اتکای همیشگی و پیوسته بر سند در گزارش‌های تاریخی فراهم نیست. (۵۹/۱)

از نظر استاد، سند برای تاریخ‌نگار در درجه دوم اهمیت قرار دارد. چنان‌چه تاریخ‌نویس در بررسی متن، با قراینی مواجه شود که نافی یا مزاحم آن است و در مضمون و محتوای خبر تردید کند، در

این هنگام بررسی سندی اهمیت می‌یابد و جرح‌وتعدیل راویان و رجال مطرح در سند موضوعیت خواهد یافت. تاریخ در این زمینه هم‌چون فقه نیست که در مواجهه با هر حدیثی، به بررسی سندی نیاز داشته باشد. اگر در تاریخ بنا باشد اسناد گزارش‌ها بررسی شود و یا گزارش‌هایی که فاقد سند است یا سند کاملی ندارد، به سویی نهاده شود، چیزی از تاریخ باقی نخواهد ماند. این روش خلاف سیره عقلا و عرف است که با اخبار مشابهِ اخبار تاریخی که مربوط به امور عادی زندگی‌شان است، رفتار می‌کنند. استاد اظهار می‌کند، در تاریخ برخلاف فقه باید دید مثبتات معقول در نظر عرف عقلا در امور جاری شنیدنی و یا خواندنی‌شان چیست و به چه خبرهایی اعتماد می‌کنند و در برخورد به چه اموری از اعتماد اولیه‌شان دست می‌کشند؟ در تاریخ باید دید «حساب احتمالات یا تجمیع قراین» اعتماد ما را به چه سمت و سویی سوق می‌دهد؟

با این که متن و نقد آن، نزد استاد مهم‌تر از سند است، بررسی سندی روایات را نیز در دستور کار خود قرار داده و در نقل روایات و گزارش‌ها، بر نقد سندی توجه نموده و به راویان خبر نیز موردنظر داشته و نقادی‌هایی از جهت موقعیت و پایگاه ایشان انجام داده است.

استاد، اخبار بدون پشتوانه و قرینه را نیز از تاریخ‌نگاران و نویسندگان متقدم نمی‌پذیرد و به تاریخ‌نگار بدون سند گوید، اعتنایی نمی‌کند. نمونه آن در مورد سن حضرت خدیجه علیها السلام هنگام ازدواج با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است که ابن‌حماد دولابی در ***الذریه الطاهره*** بدون آوردن سندی، ۲۸ سال ذکر کرده که استاد آن را نمی‌پذیرد به

ویـژه کـه دربـاره چهل‌سـاله بـودن حضـرت خدیجـه علیهاالسلام هنـگام ازدواج روایاتـی از بسـتگان او چـون حکیـم بـن حـزام نقـل شـده و در اختیـار اسـت (٣٠٥/١). هم‌چنیـن دربـاره ازدواج‌هـای او قبـل از پیامبـر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، خبـر مشـهور را می‌پذیـرد و پذیـرش اقوالـی کـه ایـن موضـوع را انـکار می‌کنـد، دشـوار می‌دانـد. (٣٠٧/١)

یوسـفی غـروی عـلاوه بـر ایـن کـه اتـکای مطلـق بـر سـند را درسـت نمی‌دانـد، اتـکای پژوهش‌گـر و تاریخ‌نویـس بـه افـراد معیـن یـا نـوع خاصـی از کتاب‌هـای تاریـخ را نیـز نمی‌پذیـرد زیـرا نتیجـه ایـن روش محروم مانـدن تاریخ‌نگار از حقایـق تاریخـی بسیار خواهـد بود. (٥٩/١)

٢. گرایش راوی و نهفته‌های متن

یوسـفی غـروی برایـن کـه روایـت را چه کسـی نقل کـرده و گرایش‌های سیاسـی - مذهبـی وی چیسـت، تأکیـد می‌کنـد و ایـن مـوارد را بـا نـگاه تیزبیـن خود آشـکار می‌سازد. از همیـن منظـر، او به جـرح و تعدیل‌هایـی کـه دربـاره راویـان شـده، توجـه می‌کنـد و از آن در پژوهش‌هـای خویـش بهـره می‌بـرد.

مسـأله مهـم دربـاره راوی خبـر، ریشـه‌یابی روایـت بـه ظاهـر متفـاوت و یافتـن روای اصلـی خبـر اسـت. وی بـه ناقـل اصلـی خبـر توجـه وافـر دارد و سـعی می‌کنـد نشـان دهـد کـه روایـات، علی‌رغـم گوناگونـی آن، بـه یـک نفـر منتهـی می‌شـود. او هم‌چنیـن ارتبـاط روایـات و وام‌گیـری آن‌هـا از یک‌دیگـر را در مـوارد مختلـف نمایـان می‌سـازد و سـهوها و اشـتباهاتی را نشـان می‌دهـد کـه در نقـل روایـت رخ داده و بـه کاسـته شـدن و یـا افـزوده شـدن بـر روایـت انجامیـده اسـت. (٣١١/١)

عـلاوه بـر پی‌گیـری گرایش‌هـای راوی و ناقـل خبـر، متـن روایـت

اهمیت بیش‌تری برای استاد دارد. او توجه ویژه‌ای به گرایش‌های نهفته در گزارش‌ها و خودزنی‌های متن دارد. او روایاتی را متذکر می‌شود که جنبه‌های غالیانه در آن است، چنان که درباره شیر خوردن پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از ثویبه کنیز ابولهب، پیش از سپرده شدن به حلیمه سعدیه، اظهار می‌دارد که این روایت برای غالیان پذیرفتنی نبود؛ ازاین‌رو، روایتی ساختند که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در این ایام از ابوطالب شیر خورده است (۲۳۸/۱). نویسنده، راوی روایت را که علی بن ابی حمزه بطائنی است لعن می‌نماید و برای کلینی، ابن شهرآشوب و مجلسی که این دروغ را در آثار خویش آورده‌اند، طلب آمرزش می‌کند.

استاد اخبار اهل تصوف را نیز از همین منظر نقد و بررسی کرده است. اخبار مربوط به دیدار شقیق بلخی و امام کاظم علیه‌السلام در مسیر حج را که همراه با کراماتی از امام بود و برخی کتاب‌های شیعی هم‌چون *دلائل الامامه* طبری آن را نقل کرده‌اند نمی‌پذیرد و در این که آن حضرت در سال ۱۴۹ قمری به صورت منفرد از عراق قصد حج کرده باشند، تردید می‌کند و اظهار می‌دارد که شقیق بلخی در این روایتِ (خودساخته) تلاش می‌کند خود را مرتبط با «اَبدال» و هم‌نشین با ایشان نشان دهد. از نظر استاد بار اول واژه ابدال در این روایت آمده و در شمار مصطلحات صوفیان قرار گرفته است. (۳۹۸/۷) هم‌چنین دیدار بشر حافی صوفی با امام کاظم علیه‌السلام و تحت تأثیر سخن امام قرار گرفتن او را نمی‌پذیرد؛ زیرا این خبر ضمن آن‌که فاقد مصدر است، به لحاظ زمانی نیز دارای اشکال است؛ چون امام کاظم علیه‌السلام در بغداد در زندان بودند و در همان‌جا در سال

۱۸۳ قمری به شهادت رسیدند، و حال آن‌که مرگ بشر حافی در سال ۲۲۶ قمری بوده است. استاد که صوفیه را فرقه‌ای منحرف می‌داند، اظهار می‌کند: چگونه ممکن است هدایت امام به گونه‌ای باشد که فردی در ردیف اقطاب منحرف و مخالف قرار گیرد (۳۱۸/۸). استاد این‌گونه اخبار را دستاورد صوفیان و برساخته ایشان برای کسب مشروعیت می‌داند.

متن برخی کتاب‌ها را نیز از اساس دارای مشکل ارزیابی می‌کند و از نوع قصه‌پردازی می‌داند. درباره استفاده علامه مجلسی در *بحارالانوار* از کتاب *الانوار* ابوالحسن بکری (قرن ۷) که به اشتباه گمان کرده وی از مشایخ شهید ثانی (م ۹۶۶) است انتقاد می‌کند و از این که اخبار باطل و دروغ این کتاب در *بحارالانوار* منعکس شده گله می‌کند. (۲۲۶/۱)

جناب یوسفی غروی برای دست‌یابی به متن صحیح، متن‌ها را به صورت تطبیقی بررسی کرده، اضافات هر متن را مشخص می‌کند. علاوه بر بررسی تطبیقی متون، برای سنجش استواری متن، بر بررسی ادبیات و واژگان به کار رفته تأکید می‌کند و پژوهش‌هایی را از این زاویه انجام می‌دهد، چنان که به دستور متن (صرف و نحو) و چرخش‌های زبانی در عبارات توجه می‌دهد. از همین نوع است خبر مربوط به حادثه شق صدر رسول خدا ﷺ که نویسنده معتقد است علاوه بر مشکل سندی، اصولی که برای پذیرش خبر الزامی است، در این خبر متوفر نیست. (۳۴۴/۱)

۳. قدمت گزارش

این که روایت و گزارشی پیشینه نداشته و در کتاب‌های کهن از آن

یادی نشده باشد، اما در کتاب‌های جدیدتر گزارش درج شده باشد، کاستی روایت است و پذیرفتنی نیست. نمونه آن روایتی درباره سیف بن ذی یزن است که پیامبریِ رسول خدا ﷺ را بشارت داد. این خبر در منابع کهن‌تر هم چون *سیره* ابن اسحاق نیامده، اما یعقوبی در تاریخ و سپس صدوق در *کمال‌الدین* این گزارش را آورده‌اند. روایت بدین جهات و جهات دیگر از جمله سند روایت که به وابستگان سیف بن ذی یزن منتهی می‌شود، پذیرفته نشده است. (۲۵۴/۱) گاه روایاتی را در پاورقی کتاب آورده و در متن نمی‌آورد و اظهار می‌کند که این روایت، در کتاب‌های کهن سیره مانند ابن اسحاق نیست و متأخران مانند بیهقی در *دلائل النبوه* آورده‌اند. از نظر نویسنده این‌گونه اخبار که فاقد پیشینه در منابع کهن‌تر است، مستند نیست. (۲۴/۲)

۴. شهرت تاریخی

نویسنده تکیه و عنایت خاصی بر مشهورات ندارد و شهرت تاریخی را مبنا قرار نمی‌دهد و اظهار می‌دارد که گاه مشهورات دارای اصل و ریشه نیست او مشهورات را به دو گونه مشهور علمی (مَنابعی) و مشهور ذِکری (مجالسی) تقسیم می‌کند و ملازمه‌ای میان مشهور ذکری و علمی نمی‌بیند و اظهار می‌کند، شهرت نقل قولی در مجالس، نباید سبب ابهت یک قول یا باعث قناعت به آن قول شود. بنابراین گاه اخباری را که در شمار مشهورات است، نمی‌پذیرد مانند سال حادثه انذار و دعوت بستگان نزدیک پیامبر ﷺ که معمولاً زمان این حادثه در کتاب‌های سیره در آغاز مرحله دعوت علنی (سال سوم بعثت) زمان‌گذاری شده، اما استاد، تاریخ حادثه

را به پیروی از زمان نزول آیه «و انذر عشیرتک الاقربین» (شعراء، ۲۱۴)، سال ششم و هنگام رخداد شعب ابی‌طالب دانسته است. (۳۷۱/۱)

ه) توجیه و تفسیر متن

۱. تلاش برای سازگاری میان اخبار

روایات و گزارش‌های گوناگون تاریخی در یک موضوع، گاه متفاوت و متناقض به نظر می‌رسند. استاد در این مواقع، تلاش می‌کند میان روایات جمع نماید؛ این جمع گاه به گونه اختصار و تفصیل است؛ یعنی دو خبری که در موضوع عرضه‌شده، یکی مختصر و دیگری مفصل است و در واقع اختلافی میانشان نیست (۵۵۸/۱) و گاه همراه با تعدیلاتی در روایت است و بخشی از آن پذیرفته شده و بخشی دیگر از اعتبار ساقط می‌شود. نویسنده بر وجوه جمع میان اخبار تأکید می‌کند و به ویژه هنگامی که میان یک خبر و قاعده‌ای کلامی و عقیدتی، به ظاهر تباین و تعارضی دیده شود، بر جمع میان این موارد می‌کوشد.

۲. رفع ابهام از متن

زبان نوشتاری مورد استفاده در *موسوعه التاریخ الاسلامی* عربی است. نویسنده از به کار بردن واژه‌های دشوار پرهیز می‌کند و مغلق نویس نیست و سبک نوشتاری قابل فهم و آسانی دارد. استاد تلاش می‌کند که متن وی، قابل فهم و به دور از تکلف و فاقد رهزنی باشد. با چنین اندیشه‌ای، نصوصی که دارای پیچیدگی است، با اندک توضیحات گویا می‌شود. استاد در این زمینه، بر ضبط اعلام

اشـخاص و اماکـن همـت می‌گمـارد (۱۵/۱) و اِعـراب برخـی واژه‌هـا را نیز که ممکن است به چندگونه خوانده شود، برای فهم درست متن ثبت می‌کنـد. با توجه به تسلط نویسـنده بر زبان‌هـای فارسی و عربی و بـا عنایـت بـه ذوق ادبـی وی، گاه ریشـه‌های فارسـی کلمـات معرب شـده را یاد می‌کنـد؛ مثلاً واژه «سوار» را کـه در متون قدیم به همین‌گونه آمـده، بـه گونـه «اُسـتوار» ضبـط کـرده اسـت. (۱۹۴/۱)

۳. استناد به تاریخ معاصر

نویسـنده گاه برای معتبر کردن متـن کـه اندکـی با امور رایج سـازگار نیسـت، به تاریخ معاصـر ارجاع می‌دهـد؛ ماننـد تولد فرزنـد برای زنـان با سـن بیش از شـصت سـال، هنگام بررسـی ولادت حضرت فاطمه علیهاالسلام و اشـاره بـه سـن حـدود ۵۵ سـاله حضـرت خدیجه علیهاالسلام در ایـن زمـان، مـوارد و نمونه‌هایـی از تاریـخ معاصـر ایـران را از جرایـد نقـل می‌کنـد کـه زنـان در بیـش از شـصت سـالگی صاحـب فرزنـد شـده‌اند (۳۲۰/۱). تـا بـه اسـتبعادی کـه از سوی برخـی شـده، پاسـخ داده شـود.

و) نقادی متن

نویسـنده در نقـد اخبـار تاریخـی و محتـوای روایـات، می‌کوشـد، نقـادی متـن از منظرهـای مختلفـی به انجام رسـد. ایـن نقادی‌هـا، گاه به گونـه مفهومـی اسـت و بخشـی از متـن، بخش دیگـر خود را انکار می‌کنـد و گاه بـا آوردن ابزارهـای دیگـر و دخالـت دادن آن در متـن، سسـتی متـن آشـکار می‌شـود. در نقـد خامـوش (روشـی کـه در ایـن کتـاب در مواردی پـی گرفتـه شـده)، اسـاس تحقیـق بـر منقـولات اسـتوار اسـت، ولـی نحـوه پیرایـش و گزینـش منقـولات نشـان از نقادی‌هـای غیرصریـح و نهفتـه و

پرهیز از آوردن نقل‌های غیرمنطقی در بررسی‌ها و ندیدن آن‌ها، خود حاکی از نقدی است که نویسنده بر آن‌ها دارد.

۱. زمان رخداد

استاد یوسفی غروی در پژوهش‌های خویش، بر عنصر زمان تأکید بسیار می‌کند و از این منظر، برخی روایات و گزارش‌ها را قابل خدشه می‌داند. توجه به زمان از دو جهت پی‌گیری می‌شود: اول این که تلاش می‌گردد حوادث در ساختار زمانی و موقعیت زمانی خود قرار گیرد و در همان ظرف زمانی ارزیابی شود؛ چنان که حادثه «یوم الانذار» را مربوط به سال ششم بعثت دانسته و در همان ظرف زمانی بررسی کرده است. دیگر این که درستی اخبار را با سنجه زمان می‌آزماید. نمونه در این مورد، تقاضای نوشتن نامه از سوی پیامبر ﷺ برای نجاشی در اوایل دعوت است که استاد آن را نپذیرفته؛ زیرا در این زمان، هنوز تمایل نجاشی به اسلام روشن نبود و این خبر ممکن است به دوران مدنی مربوط باشد. (۳۹۴/۱)

گاه آیاتی را رد می‌کند که هنوز نازل نشده و به دوران متأخر عصر مدنی مربوط است و برای گزارش دوره پیش، از آن استفاده کرده‌اند؛ (۱۷/۲، ۱۹) مثلاً آیه «سال سائل به عذاب واقع» در دوران مکه نازل شده و ناظر به حوادث عصر مدنی نیست، حال آن‌که بر اساس برخی اخبار، نزول آیه مربوط به حادثه غدیر و انکار ولایت امام علی علیه‌السلام دانسته شده است. این‌گونه اخبار، با توجه به ناسازگاری زمانی به عنوان نزول اَولی و تأسیسی، پذیرفته نمی‌شود، بلکه می‌توان آن را به عنوان نزول ثانوی و یادآوری قلمداد کرد. (۶۰۱/۱)

در زمینه زندگانی ائمه علیهم‌السلام نیز به ناهم‌خوانی‌های زمانی توجه

دارد. برای نمونه روایتی در *امالی* شیخ طوسی است که علی بن علی خزاعی، برادر دعبل خزاعی اظهار می‌کند، همراه برادرش در سال ۱۹۸ قمری در توس به محضر امام رضا علیه‌السلام رسیده است. این خبر که در بردارنده کراماتی نیز هست، پذیرفته نمی‌شود؛ زیرا سفر امام به توس حدود سال ۲۰۰ قمری بوده است.

۲. مکان رخداد

توجه به مکان حادثه رخ داده، می‌تواند درستی و یا نادرستی خبر را آشکار سازد. برای نمونه، بر اساس خبری، دوازده هزار یمنی در حجة‌الوداع و در حادثه روز غدیر شرکت داشته‌اند. استاد با توجه به این که مسیر یمنی‌ها در بازگشت از مکه در سمت راست و جنوب مکه بوده و مسیر مدنی‌ها به سمت شمال مکه، همراهی آنان با پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم تا منطقه جُحفه را که حادثه غدیر در آن‌جا رخ داده بعید می‌داند، به ویژه که در این باره دستور خاصی از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم برای همراهی صادر نشده است. (۶۲۶/۳)

پایان سخن

در عصر حاضر، نگاشته‌های گوناگونی در زمینه تاریخ صدر اسلام پدید آمده که این نوشته‌ها به لحاظ دامنه مباحث، موضوعات مورد توجه نویسنده، نگرش نویسنده و روش به کار گرفته شده، دارای تفاوت‌هایی است. کتاب *موسوعة التاریخ الاسلامی* با محور قرار دادن اهل‌بیت علیهم‌السلام تلاش کرده است تاریخ اهل‌بیت علیهم‌السلام و تشیع را با قلم و نگاهی جدید بازسازی کند و کژی‌های راه‌یافته در این زمینه را اصلاح نماید. نویسنده با دوری از تاریخ سیاسی صرف

و با پرهیز از تاریخ تحلیلی صرف که رویکرد برخی نگارش‌ها درباره حواث صدر اسلام است، بر مباحث دینی و فرهنگی و خوانش متن همت گماشته است.

روش کتاب تکیه بر نص و متن اخبار است که این اخبار از منابع کهن شیعی استخراج و بررسی شده است. نویسنده با به کارگیری روش‌های اعتمادساز، به پیرایش، نقادی و تقویم متن پرداخته و متن درست را نشان داده است. در این روش، نص از سویی و عقل از سوی دیگر، راهنمایی‌ها و صواب‌خواهی خود را نشان می‌دهند و محصول همراهی این دو، به دست آمدن تاریخی واقع‌نما خواهد بود.

معرفی کتاب وقعه الطّف لابی‌مخنف
تحقیق استاد محمدهادی یوسفی غروی

جواد سلیمانی[1]

مقدمه

فهم تاریخ در گرو تحلیل تاریخ و تحلیل تاریخ، متوقف بر گزاره‌های تاریخی است؛ بنابراین وقایع‌نگاری تاریخی، سنگ بنای تحلیل در تاریخ است؛ به‌طوری که استواری و اتقان تحلیل‌های تاریخی پیش از هر چیز، بر درستی اخبار و اطلاعات تاریخی استوار است. در نتیجه، تحقیق و تفحص برای یافتن گزاره‌های درست تاریخی و احیای متون تاریخی معتبر، اهمیت فراوانی دارد و موجب انفتاح باب فهم درست حوادث گذشته و انسداد باب کج‌فهمی و تحریف می‌شود.

به‌رغم اهمیت نقل وقایع تاریخی، در تاریخ تشیع با مشکل جدی متون نگاشته شده توسط راویان و محققان شیعه مواجه هستیم؛ شاید ریشه این فقر، این باشد که بعد از رحلت رسول خدا ﷺ، اعتقادات، احکام و اخلاق اصیل اسلام، در معرض تهدید و تحریف قرار گرفت؛ ازاین‌رو عالمان، راویان و محدثان شیعه، همّ خود را صرف پاس‌داری از احادیث ناظر به مرزهای فکری- عقیدتی اسلام و

---

۱ . استادیار مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رحمه‌الله‌علیه

ثبت و ضبط احکام و ارزش‌های اخلاقی اسلام ناب (شیعه) نمودند که توسط اهل‌بیت علیهم‌السلام تبیین و تفسیر می‌شد؛ در نتیجه، فرصت لازم برای تدوین تاریخ و سیره نبوی و اهل‌بیت علیهم‌السلام برایشان پدید نیامد؛ ولی در آن اوضاع حساس، برخی از راویان و علمای اسلام، گاهی تک‌نگاری‌های با ارزشی در زمینه تاریخ اسلام و تشیع به یادگار نهاده‌اند؛ برای نمونه، اخبار *مغازی رسول خدا* صلی الله علیه و آله و سلم اثر ابان بن عثمان أحمر بجلی؛ *الغارات* اثر ابراهیم بن محمد معروف به ابن‌هلال ثقفی و *الجمل و الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد* اثر شیخ مفید، از این دست به شمار می‌آیند.

بیش‌تر تاریخ‌نگارانی که اخبار مربوط به زندگی فردی، سیاسی و اجتماعی، اهل‌بیت علیهم‌السلام را گزارش کرده‌اند، به علت گرایش‌های غیرشیعی، یا انگیزه‌ای برای نقل همه حقایق سیره آن بزرگواران نداشته یا آن‌ها را کتمان و تحریف کرده‌اند. لذا شناسایی، جمع‌آوری، تحقیق، تصحیح و احیای آثار معتبر، مستند و دست‌اول سیره عملی اهل‌بیت علیهم‌السلام، اهمیت ویژه‌ای دارد و خدمت شایانی به تاریخ و مکتب تشیع می‌کند.

از جمله آثاری که یکی از راویان منتسب به شیعه نگاشته، کتاب *مقتل* ابومخنف است که توسط استاد محمدهادی یوسفی غروی گردآوری و تحقیق شده؛ و با نام *وقعه الطف لابی مخنف* به چاپ رسیده است.

معرفی اجمالی ابومخنف و مقتل او

ابومخنف لوط بن یحیی بن سعید بن مخنف بن سلیم الازدی

الغامدی الکوفی، از تاریخ‌نگاران بنام کوفه در نیمه اول قرن دوم هجری (م ۱۵۸ق) بود.[۱] او کتاب‌های متعددی در زمینه خطبه حضرت زهرا علیهاالسلام، نبردهای جمل و صفین، مقتل محمد بن ابی بکر، مقتل امام حسین علیه‌السلام، قیام مختار بن ابی عبیده نگاشت.[۲] طبق برخی گزارش‌ها، ابومخنف از اصحاب ائمه علیهم‌السلام شمرده می‌شد[۳] و از امام صادق علیه‌السلام (م ۱۴۸ ق) روایت نقل می‌کرد.[۴] اجداد و خاندانش در زمره محبان و یاران اهل‌بیت علیهم‌السلام بودند؛ پدرش یحیی، از یاران امام علی علیه‌السلام شمرده می‌شد[۵] و جد دومش (مخنف بن سلیم) از اصحاب رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بود و در عهد حکومت امام علی علیه‌السلام عامل آن حضرت در اصفهان و همدان گردید.[۶] در جنگ‌های جمل و صفین، در کنار حضرت علی علیه‌السلام ایستادگی نمود و دو برادر وی به نام‌های صقعب و عبدالله، در نبرد جمل به شهادت رسیدند.[۷]

علمای رجال شیعه هم‌چون کشی، نجاشی و شیخ طوسی، در مورد مذهب او سکوت کرده‌اند[۸] و علامه تستری پس از بحث در

---

۱. زرکلی، *الاعلام*، ج ۵، ص ۲۴۵.
۲. طوسی، *الفهرست*، ص ۱۵۵.
۳. همان.
۴. نک: *رجال نجاشی*، ج ۲، ص ۱۹۱.
۵. نک: *رجال طوسی*، ص ۵۷؛ شیخ طوسی، *الفهرست*، ص ۱۵۵.
۶. نصر بن مزاحم منقری، *وقعه صفین*، ص ۱۱.
۷. نک: یوسفی غروی، مقدمه کتاب *وقعه الطف لأبی مخنف*، ص ۱۳؛ به نقل از طبری، *تاریخ الامم والملوک*، قسمت ذیل المذیل، ج ۱۳، ص ۳۶.
۸. نک: *رجال طوسی*، ص ۵۷؛ طوسی، *فهرست*، ص ۱۵۵؛ نجاشی، *رجال نجاشی*، ج ۲، ص ۱۹۱.

این باره می‌نویسد: «هیچ‌کس امامی بودن او را ذکر نکرده است».[۱] نهایت سخنی که در مورد او می‌توان گفت آن است که وی فردی غیرمتعصب و نزدیک به مذهب ما بوده است.[۲] شاید به همین علت، علمای اهل سنت مانند ذهبی، دارقطنی و ابن‌معین، روایات وی را نامعتبر و ضعیف شمرده‌اند؛[۳] در حالی که در میان علمای شیعه، شیخ طوسی وی را از اصحاب ائمه علیهم‌السلام دانسته[۴] و نجاشی منقولات او را اطمینان‌بخش توصیف کرده و او را «شیخ محدثین و راویان کوفه» خوانده است؛ زیرا در مورد او می‌نویسد: «شیخ اصحاب الاخبار بالکوفه و وجههم، و کان یسکن الی مایرویه؛[۵] او شیخ راویان کوفه و چهره موجه در میان آنان بود و بر آن‌چه روایت می‌کرد، اطمینان می‌شد».

یکی ارزشمندترین آثار ابی‌مخنف کتاب *مقتل الحسین* است که علمای ما و از جمله علامه تستری آن را صحیح‌ترین مقتل معرفی نموده‌اند.[۶] وی این کتاب را تقریباً هفتادسال بعد از واقعه عاشورا یعنی در اواخر قرن اول و اوایل قرن دوم هجری به عنوان نخستین مقتل از زبان راویان جمع‌آوری و تدوین کرده[۷] و از آن رو که خود جزو اهالی کوفه، مرکز اخبار فاجعه عاشورا بوده، غالباً حوادث را با یک

---

۱. تستری، *قاموس الرجال*، ج ۸، ص ۶۱۹.
۲. همان، ج ۸، ص ۶۲۰.
۳. نک: ذهبی، *میزان الاعتدال*، ج ۴، ص ۳۳۹- ۳۴۰.
۴. طوسی، *الفهرست*، ص ۱۵۵.
۵. *رجال نجاشی*، ج ۲، ص ۱۹۱.
۶. *قاموس الرجال*، ج ۸، ص ۶۲۰.
۷. نک: مقدمه *وقعه الطف*، ص ۱۶.

یا حداکثر دو واسطه از شاهدان عینی نهضت عاشورا نقل نموده است. او در برخی موارد، حوادث را از کسانی چون عقبه بن سمعان و غلام عبدالرحمان بن عبدربه و ضحاک بن عبدالله مشرقی نقل نموده که آن‌ها در روز عاشورا در کنار امام حسین علیه‌السلام بودند ولی به شهادت نرسیدند. یا در پاره‌ای موارد، از کسانی چون حمید بن مسلم، عفیف بن زهیر و کثیر بن عبدالله شعبی، اخبار روز عاشورا را نقل کرده که خود جزو شاهدان قتل امام حسین علیه‌السلام بودند.[۱] ازاین‌رو، مقتل او که شاگردش هشام بن محمد بن سائب کلبی کوفی (م ۲۰۴ ق)[۲] روایت کرده، همواره منبع مستند، موثق و اطمینان‌بخش پژوهش‌گران و تاریخ‌نگاران اسلامی بوده و در کتاب‌های خویش از آن نقل می‌کرده‌اند؛ ولی هشام، برخی از اقوال استاد دیگرش عوانه بن حکم (۱۵۸ ق) را نیز به طور مشخص به اقوال ابومخنف ضمیمه نموده است.

آثار ابومخنف

آثار ابومخنف در منابع رجالی شیعه معرفی شده‌اند که عبارتند از کتاب‌های: ***المغازی***، ***السقیفة***، ***الردة***، ***فتوح الإسلام***، ***فتوح العراق***، ***فتوح خراسان***، ***الشوری***، ***قتل عثمان***، ***الجمل***، ***صفین***، ***النهر***، ***الحکمین***، ***الغارات***، ***مقتل أمیرالمؤمنین علیه‌السلام***، ***قتل الحسن علیه‌السلام***، ***قتل الحسین علیه‌السلام***، ***مقتل حجر بن عدی***، ***أخبار زیاد***، ***أخبار المختار***، ***أخبار الحجاج***، ***أخبار محمد بن أبی بکر***، ***مقتل محمد***، ***أخبار ابن الحنفیة***، ***أخبار یوسف بن عمر***، ***أخبار شبیب***

---

۱. نک: همان، ص ۲۹- ۶۶؛ *قاموس الرجال*، ج ۸، ص ۶۲۰- ۶۲۱.
۲. مسعودی، *مروج الذّهب*، ج ۳، ص ۴۳۷.

الخارجی، أخبار مطرف بن المغیرة بن شعبة، أخبار آل مخنف بن سلیم، أخبار الحریث بن أسد (الخریت بن راشد) الناجی و خروجه.[1]

شیخ طوسی دو اثر دیگر به نام‌های *عین الوردة* و *المناقب* برای او نام برده است.[2]

مجموعه کتاب‌های او، نشان می‌دهد بیش‌تر آثارش درباره اخبار تاریخ تشیع و اخبار ناظر به کوفه بوده است. بر اساس تحقیق استاد یوسفی غروی، اکثر اخبار ابومخنف، مخصوصاً در *تاریخ طبری* از پدرش یحیی یا عمویش، یا یکی از پسرعموهایش یا شیوخ و اساتیدش از قبیله ازد بوده است.[3]

منابع گزارش‌گر مقتل ابومخنف

متأسفانه این کتاب درگذر زمان مفقود گردیده و اکنون هیچ نسخه‌ای از آن در دست نیست و اهمیت و اعتبار آن، موجب گردید که تاریخ‌نگاران بعدی که به مقتل وی دست‌رسی داشته‌اند، بسیاری از روایات این مقتل را در آثار خویش نقل کنند؛ برای مثال، طبری (م ۳۱۰ ق) در کتاب *تاریخ الامم و الملوک* اکثر روایات *مقتل ابی مخنف* را همراه با ذکر دقیق اسناد آن نقل نموده و پس از او ابوالفرج اصفهانی [م ۳۵۶ ق] در کتاب *مقاتل الطالبیین* اخبار این مقتل را با ذکر نام ابی مخنف در سلسله اسناد آورده که در پاره‌ای از موارد، اسناد ابوالفرج کاملاً مطابق با اسناد طبری است. بعد شیخ

---

۱. نجاشی، *رجال*، ج ۱، ص ۳۲۰.
۲. طوسی، *فهرست الطوسی*، ج ۱، ص ۴۸۱.
۳. مقدمه کتاب *وقعه الطف*، ص ۱۸.

مفید (م ۴۱۳ ق) در کتاب ***الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد***، عین روایات طبری را با تفاوت ناچیزی در الفاظ و عبارات و در برخی موارد با همان ترتیب و به نقل از همان راوی مذکور در روایت ***تاریخ طبری*** آورده که این خود شاهد گویایی است بر این‌که شیخ مفید نیز هم‌چون طبری، در نگارش بخش مربوط به زندگی امام حسین علیه‌السلام از مقتل کلبی از ابی‌مخنف استفاده کرده، ولی به دلیل حذف اسناد روایات، نامی از ابی‌مخنف به میان نیاورده است. در نهایت سبط ابن جوزی (م ۶۵۴ ق) در کتاب ***تذکره الخواص***، روایات مختصری از مقتل امام حسین علیه‌السلام را از طریق هشام بن محمد کلبی نقل نموده که از شباهت زیادش با روایات ابی‌مخنف در طبری، معلوم می‌شود که آن‌چه ابن جوزی از زبان هشام نقل نموده، در حقیقت همان روایات مقتل ابی‌مخنف بوده که هشام آورده و ابن جوزی به علت رعایت اختصار، نام ابی‌مخنف و دیگر راویان واسطه را حذف نموده و تنها به ذکر هشام در اسناد اخبار اکتفا کرده است.

تاریخ طبری در میان این منابع چهارگانه، بیش از دیگران و سپس ***ارشاد*** شیخ مفید، بیش از ***مقاتل الطالبیین*** و ابوالفرج بیش از ***تذکره الخواص***، اخبار مقتل ابی‌مخنف را نقل نموده‌اند؛ در ضمن تنها ***تاریخ طبری*** و ***مقاتل الطالبیین*** به ذکر دقیق اسناد و واسطه‌های ابی‌مخنف در نقل حوادث اهتمام ورزیده و شیخ مفید و ابن جوزی، غالباً اخبار را بدون ذکر اسناد یا تنها با درج نام یک نفر از اعضای سلسله سند نقل نموده‌اند.

نقش استاد یوسفی غروی در احیای مقتل ابی‌مخنف

پس از مفقود شدن نسخه اصلی *مقتل ابی مخنف*، گاهی بعضی از فضلا و نویسندگان، تلاش‌هایی برای جمع‌آوری روایات آن انجام دادند و پاره‌ای از اخبار مقتل را از آثار تاریخ‌نگاران بعدی گزینش کردند و به صورت غیرمستند و ناقص و گاه تحریف‌شده یا آمیخته با گزارش‌های راویان دیگر منتشر ساختند، ولی کاستی‌هایی چون عدم ذکر اسناد، آمیختن گزارش‌های ابی‌مخنف با اخبار دیگر راویان، یا حتی تحریف و تغییر از اعتبار علمی آن‌ها کاست. تا این‌که استاد یوسفی غروی پس از تلاش فراوان و با روشی علمی، به احیای این مقتل همت گماشت و این منبع گران‌سنگ و مهم را حیات مجدد بخشید. مهم‌ترین کارهای استاد برای احیای این اثر به شرح ذیل بیان می‌شود:

۱. نقد مقتل ابی‌مخنف محرّف

استاد یوسفی غروی، در بخشی از مقدمه کتاب *وقعه الطّف*، مقتل متداول ابومخنف را ابتدا از زبان امام شرف‌الدین و محدث قمی زیرسؤال برده، سپس به صورت مبسوط، به نقد وبررسی این مقتل می‌پردازد و بیست اشکال فاحش آن را بیان می‌کند و آن‌گاه نتیجه می‌گیرد که این اثر را یک عرب ناآشنا با تاریخ، حدیث، رجال و حتی ادبیات عرب، جمع آوری کرده است.[۱]

۲. معرفی ابومخنف و هشام بن محمد

استاد ابتدا بحث مبسوطی در مورد خاندان، آثار و میزان وثاقت ابومخنف می‌کند و با بررسی گزارش‌های باقی‌مانده تاریخی در

---

۱. مقدمه کتاب *وقعه الطّف لأبی مخنف*، ص ۲۲-۲۹.

مورد خاندان ابومخنف، به این نتیجه می‌رسد که برخی از اعضای خانواده او از محبان و یاران اهل‌بیت علیهم‌السلام به شمار می‌آمده‌اند؛ اکثر آثارش نیز به تاریخ تشیع نظارت داشته و مورد وثوق رجالیان بزرگ شیعه مانند نجاشی بوده و علمای اهل سنت او را به شیعه‌گری متهم کرده‌اند ولی با همه این اوصاف، نمی‌توان ابی‌مخنف را شیعه امامی دانست؛ زیرا: اولاً از طریق او هیچ نقل بی‌واسطه‌ای از امام سجاد علیه‌السلام (م ۹۲ ق] و امام باقر علیه‌السلام (م ۱۱۵ ق] نرسیده، در حالی که وی هم‌زمان با آن بزرگواران می‌زیسته است. به علاوه ده سال از دوران امامت امام کاظم علیه‌السلام را درک نموده، اما حتی یک حدیث از آن بزرگوار نقل نکرده است.[1] ثانیاً نجاشی که خرّیت فن رجال شیعه است درباره‌اش فرموده: «کان شیخ أصحاب الأخبار بالکوفه؛ او شیخ اصحاب اخبار تاریخی در کوفه بوده» و نفرموده: «شیخ أصحابنا؛ شیخ اصحاب ما» حتی نفرمود: «شیخ أصحاب أخبارنا؛ شیخ أصحاب أخبار ما». ثالثاً استاد معتقد است، اشعاری که به واسطه او درباره وصایت امام علی علیه‌السلام نسبت به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در *شرح نهج‌البلاغه* ابن ابی الحدید نقل شده، بیش از این را ثابت نمی‌کند که او میل و هوای شیعی داشته نه این‌که شیعه امامی بوده است.

بنابراین از منظر استاد، در گرایش شیعی او هیچ تردیدی نیست، ولی بر شیعه امامی بودنش دلیلی وجود ندارد. و مدحی که نجاشی از او نموده و فرموده: «کان یسکن إلی ما یرویه؛ روایاتش اطمینان‌بخش است»، مدح در خور توجهی است و اثبات می‌کند اخبار و گزارش‌های

---

۱. همان، ص ۱۸- ۱۹.

او را به عنوان اخبار حسن یا حتی موثق می‌توان پذیرفت.[۱]

سپس درباره شاگردش هشام کلبی، ابتدا رأی نجاشی را درباره او نقل می‌کند که از آن به دست می‌آید نجاشی او را شیعه امامی می‌داند،[۲] آن‌گاه قول شیخ طوسی را مطرح نموده که او را از اهل سنت خوانده است.[۳]

اسناد مقتل

مهم‌ترین کار استاد یوسفی غروی در مقدمه کتاب *مقتل الحسین* وی، بررسی تفصیلی اسناد این مقتل با روشی بدیع است. ایشان در این بخش، روایات مقتل را براساس اسامی راویان (برحسب کیفیت روایتشان یا کیفیت روایت ابومخنف از آن‌ها) به شش دسته تقسیم نمود:

دسته اول: راویانی که شاهد جنگ سپاه امام علیه‌السلام با لشکر عمر سعد بوده‌اند و ابی‌مخنف بی‌واسطه از آنان حوادث را شنیده و نقل کرده است (تعداد این راویان سه نفر است).

دسته دوم: راویانی که شاهد جنگ بوده و ابومخنف اخبار جنگ را با یک یا دو واسطه از آنان شنیده و نقل کرده است (تعداد این راویان هیجده نفر است).

دسته سوم: راویانی که قبل یا بعد از کربلا به‌طور مستقیم در حوادثی شرکت داشته‌اند و ابومخنف اخبار را بی‌واسطه از آنان

---

۱. همان، ص ۲۰- ۲۱.

۲. «العالم بالأیام المشهور بالفضل و العلم و کان یختص بمذهبنا. و له الحدیث المشهور قال: اعتللت علة عظیمة نسیت علمی فجلست إلی جعفربن محمد علیه‌السلام فسقانی العلم فی کأس فعاد إلی علمی. و کان أبوعبدالله علیه‌السلام یقربه و یدنیه و یبسطه»(*رجال نجاشی*، ص ۴۳۴).

۳. مقدمه کتاب *وقعه الطّف لأبی مخنف*، ص ۲۱-۲۲.

شنیده و نقل کرده است (تعداد این راویان پنج نفر است).

دسته چهار: راویانی که قبل یا بعد از کربلا به‌طور مستقیم در حوادثی شرکت داشته‌اند و ابومخنف اخبارشان را با یک یا دو واسطه شنیده و نقل کرده است (تعداد این راویان ۲۱ نفر است).

دسته پنجم: راویانی که نه شاهد صحنه جنگ و نه مباشر حوادث محسوب می‌شده‌اند، بلکه واسطه روایات ابومخنف از شاهدان و مباشران بوده‌اند و ابومخنف جنگ و حوادث قبل و بعد از آن را با دو واسطه از آن‌ها نقل کرده است (تعداد این راویان ۲۹ نفر است).

دسته ششم: راویان عادلی از اصحاب امامان یا خود امامان علیهم‌السلام، در حالی که نه شاهد جنگ بوده و نه مستقیماً در حوادث شرکت داشته‌اند، پس آنان نیز راویان وسطی محسوب می‌شوند؛ الا این‌که حوادث را با واسطه نقل نکرده یا به نام واسطه تصریح نموده‌اند (تعداد این راویان چهارده نفر است). سپس نام راویان هریک از این شش دسته را آورده و حادثه یا حوادثی را که او نقل کرده، با ذکر آدرس معرفی نموده است.[1] این بخش را می‌توان پرونده طبقه بندی شده‌ای از اسناد *مقتل ابومخنف* نامید که از یک‌سوی پژوهش‌گر را با راویان دست‌اول نهضت عاشورا آشنا می‌سازد و از سوی دیگر، فهرستی از روایاتشان را به خواننده عرضه می‌کند و ریشه اصلی اخبار مختلف را به پژوهش‌گران معرفی می‌نماید؛ به‌طوری که با دقت در این دسته‌بندی، میزان اعتبار اخبار ابومخنف را نسبت به یک‌دیگر می‌توان سنجید.

---

۱. همان، ص ۲۹-۶۶

به نظر بنده این قسمت از مقتل، ریشه *مقتل ابومخنف* محسوب می‌شود که ارزش علمی آن به‌گونه‌ای است که بر دیگر بخش‌های کتاب، یعنی متن حوادث، سایه افکنده و به همه فصول اعتبار بخشیده است.

۳. شیوه گردآوری

جناب استاد ابتدا روایات مقتل ابی‌مخنف را از *تاریخ طبری* درآورده، سپس منقولات *تاریخ طبری* را با منقولات *ارشاد* شیخ مفید و *مقاتل الطالبیین* ابوالفرج از *مقتل ابی مخنف* تطبیق نموده و پس از مقایسه تطبیقی بین این چهار منبع، آن‌را با مقدمه‌ای محققانه درباره معرفی ابی‌مخنف و واسطه‌هایش در نقل حوادث و با پاورقی‌های ارزشمند و ره‌گشا با عنوان *وقعه الطّف لابی مخنف* به دست داده و بدین‌وسیله، منبع معتبر و گران‌سنگی از منابع زندگی امام حسین علیه‌السلام را احیا نموده است.

۴. تدوین مقتل

متن کتاب، از روایات ابی‌مخنف در *تاریخ طبری* ترتیب یافته سپس در پاورقی، با منقولات سه کتاب *ارشاد*، *مقاتل الطالبیین* و *تذکره الخواص* تطبیق گردیده است. آن‌چه از مقتل ابی‌مخنف در *تاریخ طبری* نقل گردیده، براساس شیوه مرسوم تاریخ‌نگاری در قرن‌های اولیه تاریخ اسلام، به صورت نقل گزارش‌های نسبتاً طولانی و مجزا از یک‌دیگر بوده که ایشان طی مصاحبه‌هایش با راویان قیام عاشورا، جمع‌آوری نموده در حالی که امروزه این شیوه پسندیده نیست و مطالعه آن برای خوانندگان ملال‌آور است؛ ازاین‌رو، استاد یوسفی غروی، اسناد روایات را از متن گزارش‌های مندرج در کتاب

به پاورقی برده و با توجه به زمان و مکان وقوع حوادث، اخبار *تاریخ طبری* را دسته‌بندی و تنظیم نموده و کتاب را به صورت یک گزارش هماهنگ و منظم از نهضت امام حسین علیه‌السلام درآورده است؛ بنابراین اگر در اخبار منقول *تاریخ طبری* جابه‌جایی‌هایی صورت پذیرفته و گاه بخشی از یک خبر به دنبال قسمتی از خبر دیگر ذکر گردیده، با عنایت و بصیرت بوده نه سهو و نسیان. استاد شخصیت‌ها و مکان‌های مهم مندرج در متن را در پاورقی‌ها توضیح داده است.

منابع

اصفهانی، ابوالفرج، *مقاتل الطالبیین*، چ دوم، قم، مؤسسه دارالکتاب للطباعه و النشر، ۱۳۸۵ ش.

تستری، محمدتقی، *قاموس الرجال*، تحقیق و نشر مؤسسه نشر اسلامی، چ دوم، قم، ۱۴۱۷ ق.

ذهبی، محمد بن احمد، *میزان الاعتدال*، تحقیق علی‌محمد بجاوی و فتحیه علی بجاوی، دار الفکر العربی، بی‌تا.

زرکلی، خیرالدّین، *الأعلام* (قاموس تراجم)، ط السابعه عشره، دارالعلم للملایین، ۲۰۰۷م.

طبری، محمد بن جریر، *تاریخ الامم و الملوک*، تحقیق محمدابوالفضل ابراهیم، قاهره، دارالتعارف، بی‌تا.

ــــــــــــ، *قسمت ذیل المذیل*، بیروت، دارالقاموس، بی‌تا.

طوسی، محمد بن حسن، *الفهرست*، تصحیح و تحقیق سید محمدصادق آل بحرالعلوم، چ دوم، نجف، مطبعه الحیدریه، ۱۳۸۰ ق.

ــــــــ، *رجال*، تحقیق: سید محمدصادق آل بحرالعلوم، چ اول، نجف، مطبعه الحیدریه، ۱۳۸۱ ش.

مسعودی، ابوالحسن علی بن الحسین بن علی، *مروج الذهب و معادن الجوهر*، تحقیق اسعد داغر، چ دوم، قم، دارالهجرة، ۱۴۰۹.

مفید، محمد بن محمد، *الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد*، تحقیق مؤسسه آل البیت، قم، الموتمر العالمی لألفیه الشیخ المفید، ۱۴۱۳ ق.

منقری، نصر بن مزاحم، *وقعه صفین*، تحقیق: عبدالسلام محمد

هارون، قم، مکتبه آیت‌الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۳ ق.

نجاشی، *رجال*، تحقیق: محمدجواد نائینی، چ اول، بیروت، دارالأضواء، ۱۴۰۸ ق.

یوسفی غروی، محمدهادی، مقدمه کتاب *وقعه الطف لابی‌مخنف*، چ اول، قم، مؤسسه نشر اسلامی، ۱۳۶۷ ش.

سبط بن الجوزی، *تذکره الخواص*، نجف، مطبعه الحیدریه، ۱۳۸۳ ق.

رویکردشناسی آیت‌الله محمدهادی یوسفی غروی

رویکردشناسی از مقوله‌های جدید در دنیای علم و پژوهش است که عمدتاً از دنیای غرب وارد شده است. در میان دانشمندان علوم انسانی این بحث به شدت مطرح است ولو در بین تاریخ‌نویسان هنوز جایگاه خویش را پیدا نکرده است. رویکردشناسی در بین تاریخ‌نویسان اسلامی از این جهت مهم است که با تاریخ مقدس سروکار دارند و رویکردهای مختلف دارند و ارتباط مستقیم با آثار و نتایج کارهای تاریخی دارد. در این جلسه برآن هستیم تا رویکرد حضرت‌عالی را با کمک خودتان در تاریخ اسلام و به‌طور خاص در کتاب *موسوعة التاریخ الإسلامي* بررسی کنیم. همان‌طور که گفته شده است در رویکردشناسی مؤلفه‌هایی مطرح است، به عبارت دیگر هر رویکردی، مؤلفه‌هایی دارد از جمله اهداف، مبانی، روش و منابعی که محقق به کمک آن‌ها به تحقیق و پژوهش تاریخی پرداخته است با بررسی این مؤلفه‌ها می‌توان به رویکرد نویسنده و پژوهش‌گر تاریخ رسید.

با حفظ این مقدمه، به‌عنوان اولین سؤال از حضورتان می‌پرسم که هدف شما از نوشتن کتاب *موسوعه التاریخ الإسلامي* چه بود؟ آیا خود اهل‌بیت علیهم‌السلام مدنظرتان بود یا این‌که انگیزه کشف تاریخ زندگی ائمه را داشتید؟

استاد یوسفی غروی: از این‌که جلسه مهمی را برگزار کردید سپاس و تشکر ویژه دارم. اما هدف من از نگارش کتاب ***موسوعه*** همان‌طور که قبلاً هم گفته‌ام، محور قرار دادن ائمه اهل‌بیت علیهم‌السلام بود. همان‌طور که می‌دانیم آنچه تا به حال در کتب تاریخی (چه متقدم و چه معاصر) معمول و معروف بود ترجمه نگاری در حیات اهل‌بیت علیهم‌السلام بود. یعنی از ولادت تا انتهای زندگی یک معصوم علیه‌السلام آن‌هم در ضمن خلافت خلفا، مورد کتابت قرار می‌گرفت به عبارت دیگر تواریخ به عهد خلافت هر خلیفه‌ای می‌پرداختند و حوادث و وقایع را در ضمن خلافت آن خلیفه می‌شمردند که بخشی از این حوادث نیز به زندگی معصومان علیهم‌السلام اختصاص داشت. البته همه معصومان مورد بحث و تحقیق قرار نمی‌گرفتند و عموماً تا امام رضا علیه‌السلام پیش‌تر نرفتند. حتی یعقوبی هم به ائمه بعد از ایشان اصلاً نمی‌پردازد. کاری که ما انجام دادیم این بود که ائمه علیهم‌السلام را محور قرار دادیم و حوادث دیگر حتی خلفا و زمان خلافتشان را در ضمن حیات امامان شیعه علیهم‌السلام قرار دادیم و این بخشی از هدف من از نگارش تاریخ زندگانی معصومان بود. آنچه در کتب تاریخی می‌بینیم، در واقع تاریخ زندگی ائمه و حوادث پیرامون زندگی ایشان نیست؛ بلکه اخبار مناقب و فضائل اهل‌بیت بود و ما می‌دانیم تاریخ، فنی است و مناقب نگاری و معاجزگویی، فن دیگری است. البته منافات ندارد که مناقب و فضائل به‌عنوان اخبار مقدس در تاریخ ذکر شود ولی به شرطی که یا منصوص‌التاریخ باشند و یا مستنبط‌التاریخ و اگر غیر از این بود دلیلی ندارد که ما آن‌ها را در تاریخ بیاوریم. نکته دیگری که در رابطه با اهداف من از نگارش کتاب ***موسوعه*** باید عرض کنم این

است که دیدم کتاب‌های تاریخی معاصر بعضاً خیلی مطول است و مطول بودن کتب، آن‌ها را از دسترس عموم خارج می‌کند و معمولاً دیگران غیر از برخی محققین به آن‌ها مراجعه نمی‌کنند. ولی من در این کتاب بنا را بر حداقلی قرار دادم تا بتوانم نقیصه فوق را جبران کنم البته این بدان معنا نیست که کتاب این‌جانب مختصر است؛ بلکه در قیاس با سایر کتب مختصرتر است.

دکتر صفری: رویکردها را در تاریخ به اقسام زیر تقسیم می‌کنیم:

۱. رویکرد تاریخی

۲. رویکرد کلامی

۳. رویکرد تاریخی-کلامی

۴. رویکرد کلامی- تاریخی

با توجه به این‌که حضرت‌عالی مسلمات کلامی را از دست نمی‌دهید و در جایگاه یک روحانی حوزوی به تاریخ اسلام و اهل‌بیت علیهم‌السلام روی آورده‌اید، فکر می‌کنید در کدام‌یک از اقسام فوق قرار می‌گیرید؟

استاد یوسفی غروی: فکر می‌کنم حقیر جزو تاریخی –کلامی‌ها باشم زیرا از نظر من کلام فرع و تاریخ اصل قرار می‌گیرد و همان‌طور که عرض کردم در کتاب تاریخم (*موسوعة التاریخ الإسلامي*)، اهل‌بیت محور تحقیق قرار گرفته‌اند و محور قرار دادن ائمه بدان جهت است که در اعتقادات ما شیعیان حضرات معصومان جایگاه خاصی دارند و من بر اساس این اعتقاد شیعی به سمت تاریخ با محوریت معصومان علیهم‌السلام رفتم. البته در کتاب *موسوعه* کمتر به تحلیل پرداختم و سعی کردم بیش‌تر به تهیه نص و متن بپردازم زیرا معتقدم تحلیل

تاریخی بدون تحقیق، معنی درستی ندارد. به خاطر همین نکته بود که نام ترجمه کتاب را *تاریخ تحقیقی اسلام* گذاشتم. ما یک نص مختار در سیره معصومان نداشتیم و من سعی کردم این فقدان نص را جبران کنم. تحلیل باید بر اساس نص مختار صورت بگیرد. یعنی اول باید نصی داشته باشیم بعد آن را تحلیل کنیم.

دکتر صفری: جناب‌عالی ائمه را در تاریخ خود محور قرار داده‌اید. همان‌طور که می‌دانیم در میان ائمه امامانی مثل امام علی علیه‌السلام، امام حسن علیه‌السلام، امام حسین علیه‌السلام و امام رضا علیه‌السلام به خاطر موقعیت سیاسی که داشتند نسبت با سائر ائمه علیهم‌السلام محور قرار می‌گیرند؛ ولی سائر ائمه چرا و به چه دلیل محور قرار گرفته‌اند؟

استاد یوسفی غروی: ما می‌خواهیم حوادث در عصر امامان شیعه را با محوریت ائمه بررسی کنیم و همان‌طور که عرض کردم من یک نویسنده شیعه هستم و انگیزه من از عقایدم نشأت می‌گیرد.

دکتر صفری: با این توضیحی که می‌فرمایید، شما جزء تاریخ‌نویسانی می‌شوید که کلامی تاریخی هستید.

استاد یوسفی غروی: بله قبول دارم که کلام را مدنظر دارم ولی کلام جزء است و تاریخ در نظر من اصل است. این‌که می‌گویم یک نویسنده شیعه هستم منظورم این است که نوع انتخاب من برای تحقیق شیعی است. یعنی اهل‌بیت را محور قرار می‌دهم؛ ولی در حین تحقیق، روشم کاملاً تاریخی است و به دنبال کشف هستم. اتفاقاً به همین جهت است که در نوشتن کتابم از منابع کهن شیعی و در مرحله دوم منابع سنی استفاده کردم. البته معیار اقوم بودن منبع بر اقدم بودن آن اولویت داشت.

دکتر صفری: در مرحله دوم رویکردشناسی به بخش مبانی می‌پردازیم، حضرت‌عالی به‌عنوان یک عالم شیعی و در جایگاه یک روحانی حتماً مبانی کلامی مسلمی دارید و با فرض آن مبانی به تحقیق تاریخی می‌پردازید، در مورد مبانی کلامی که پذیرفته‌اید مثل علم امام و... توضیح بفرمائید.

استاد یوسفی غروی: بله من حتماً مبانی کلامی دارم و مبانی کلامی این‌جانب از متن آیات و روایات گرفته شده است نه از غیر آن‌ها؛ مثل مکاتب صوفی‌گری و فلسفی. مثلاً در مورد علم امام که شما اشاره کردید من معتقد به علم «إن شاؤوا وشاء الله» در اهل‌بیت علیهم‌السلام هستم و غیر این را مسلم نمی‌دانم.

دکتر صفری: درباره ولایت تکوینی اهل‌بیت علیهم‌السلام چه نظری دارید؟

استاد یوسفی غروی: برخی با استناد به امثال زیارت جامعه چنین ولایتی برای اهل‌بیت قائل هستند. ولی همان‌طور که می‌دانیم باء در عبارات زیارت جامعه(مثل بکم ینزل الغیث) به معنای تشریف و حرمت می‌باشد. یعنی «تشریفا بکم» خداوند بر بندگان نعمت نازل می‌کند.

دکتر صفری: آیا استاد از روش کلامی بیش‌تر استفاده می‌کنند یا روش تاریخی؟ روش کلامی معمولاً استدلالات کلی است و کمتر به عینیت تاریخی توجه دارد. بعضی وقت‌ها نیز با شبیه‌سازی و امکان و عدم استبعاد مسائل خود را مطرح می‌کند ولی مسائل تاریخی بیش‌تر به عینیت‌ها توجه دارد.

استاد یوسفی غروی: همیشه تکرار کرده‌ام که در تاریخ و در

هرجایی که اخبارمان با ملاک‌های فقهی مقایسه نشود، مسألهٔ «تجمیع قرائن» مطرح است؛ مثلاً در اخبار علائم ظهور یا اخبار تفسیری و مانند این‌ها مسأله تجمیع قرائن و شواهد کارگشا است. وگرنه اگر بخواهد به ملاک‌های روایات صحیح و موثق و امثال این‌ها عمل شود، اخبار تاریخی مقبول کالمعدوم می‌شود.

دکتر صفری: برای قرائن تعریف و تقسیم‌بندی خاصی مدنظر دارید؟

استاد یوسفی غروی: طبیعتاً قرائن، به قرائن خارجی و داخلی تقسیم می‌شود. قرائنی که خارج از متن و یا داخل متن هستند. قرائن داخل متن مانند این است که متنی آن‌قدر از قوت عبارت برخوردار است که کسی در صحیح بودن آن شک نمی‌کند و متنی آن‌قدر مشوش و مضطرب است یا معنای عبارت قابل‌جمع نیست یا متضاد است یا از انسجام کافی برخوردار نیست و خلاصه طوری است که از خود متن برمی‌آید که دست‌کم ضعیف است.

دکتر صفری: مثالی که همیشه شما می‌زنید در مورد مضمونی است که به نام خطبه شقشقیه معروف است؛ درحالی‌که خطبه نیست. از دو راه می‌توانیم این مطلب را ثابت کنیم: یکی از راه متن و سند و دیگری نیز از راه قرائن منفصل؛ مثلاً وضعیت کوفه در آن دوران به‌گونه‌ای نبوده است که پذیرش این خطبه را داشته باشد. معمولاً قسم اول را قرینه می‌گوییم و قسم دوم که قرائن منفصله است را شاهد می‌نامیم.

استاد یوسفی غروی: درست است ولی این تفاوت‌ها اعتبارات استحسانی است و عملاً به این تفاوت‌ها توجه نشده است. ممکن

است تفاوت در اصطلاح باشد و شخصی صلاح بداند از اصطلاح دیگری استفاده کند.

دکتر صفری: به نظر می‌رسد شما به تاریخ تحلیلی عنایت چندانی ندارید و تحلیل‌ها را از نوع استحسان‌ها می‌دانید. در مقابل به تاریخ تحقیقی عنایت بیش‌تری دارید درحالی‌که روش تاریخی به تحلیل عنایت ویژه‌ای دارد و اینجا است که شما از روش جدید جدا می‌شوید و به روش سنتی نزدیک می‌شوید. نظر خودتان در این زمینه چیست؟

استاد یوسفی غروی: حرف من این است که ابتدا تحقیق متنی و گزینش متن صحیح بشود و بعد ازآن براساس این متن گزینش‌شده تحلیل شود. این‌طور نباشد که بدون دقت در متن بخواهیم تحلیل کنیم. به این دلیل که جای تحقیق را خالی می‌بینم به دنبال آن می‌روم. تحقیقی قبول است که مطابق با متن معتبر باشد و در جهت تضاد با متن‌های معتبر نباشد.

دکتر صفری: یعنی اگر شما به یک تحلیلی برسید که با متن معتبر در تضاد باشد نمی‌پذیرید؟

استاد یوسفی غروی: بله متن را نمی‌پذیرم. یکی از دلایل اعتبار یک متن این است که مخالف با دلیل عقلی نباشد. اگرآن تحلیل به‌قدری قوی است که در مقابل این متن دلیل عقلی تشکیل می‌دهد نشان می‌دهد که اصلاآن متن معتبر نیست؛ زیرا مخالف عقلی دارد و مانع از اعتبارش است.

دکتر صفری: شما قرائن صدق را توقیفی می‌دانید یا غیرتوقیفی؟ مثلاً در کتاب *اصول الاخیار* قرائنی شده. ممکن است جامعه

شناسان قرائن دیگری را ذکر کنند و یا از باستان‌شناسی استفاده کنند؛ مثلاً درباره این‌که ریش تراشیدن تشبه به مجوس است در باستان‌شناسی اخیر به این نتیجه رسیده‌اند که مجوس‌ها ریش می‌گذاشته‌اند و این مطلب در مجسمه‌ها و نقاشی‌ها مشهود است. یا مثلاً درباره اختلاف نرخ دیه ممکن است به بحث‌هایی مانند تورم که اقتصادی است پرداخته شود. شما این قرائن را منحصر در قرائن خاصی می‌دانید یا اجازه می‌دهید از قرائن جدید یا هر قرینه دیگری که ما را به صحت خبر می‌رساند استفاده شود؟

استاد یوسفی غروی: در مسأله تراشیدن ریش می‌بینیم که محدث قمی در آخر رساله «الباقیات‌الصالحات» وارد مذمت تراشیدن ریش و تشبه به مجوس شده است و عمده استنادش به خبر «مستدرک الوسایل» است. وقتی به سراغ مستدرک می‌رویم می‌بینیم سر از تاریخ طبری درمی‌آورد. پیامبر بعد از صلح حدیبیه به رؤسا و ملوک نامه نوشتند. حامل نامه به شاه ایران «عبدالله بن حذافه سهمی» بود. خسروپرویز ناراحت شد و نامه به «باذان یمنی» فرستاد تا این عربی که بر ما جسارت کرده و نام خود را پیش از نام ما نگاشته شناسایی و دستگیر و به سوی ما گسیل دارید. باذان هم یک فوج نظامی به فرماندهی شخصی به نام خرخسرو به مدینه پیامبر فرستاد. تاریخ طبری آورده است که پیامبر «رآهم حلقوا اللحی و فتلوا الشوارب. قال: من أمرکم بهذا؟ قالوا: امرنا ربنا». این مطلب اعم از آن است که روی سنگ‌نوشته‌های باستانی باشد؛ زیرا احتمال دارد باذان یمنی به عنوان حاکم محلی چنین رفتاری داشته است و غالباً این‌طور بوده است که حاکمان محلی در جزئیات از حکومت

مرکزی پیروی نمی‌کردند. من این بحث(وجود ریش در نقوش سنگی زرتشتی) را در شماره مجله «وقف، میراث جاویدان» خواندم و از همان‌جا به نظرم آمد که استدلالش بیجا است. البته الآن مطمئن نیستم در جریان ارسال پیک، مسأله تشبه به مجوس باشد. وقتی ثابت شد ازنظرتاریخی نمی‌توان چنین چیزی را به مجوس نسبت داد آن را قبول نمی‌کنیم. این‌گونه اخبار در اصل نیز قوی نیست. اما چنین اطمینانی نداریم؛ چون ممکن است باذان به عنوان حاکم در یمن این دستور را داده باشد.

مثلاً وقتی برای من ثابت شد که شطرنج عربی شده شش رنگ است و رنگ در این‌جا به معنای نوع است و کنایه از انواع حیوانات شش‌گانه است. گفته می‌شود بیدبای فیلسوف هندی مؤسس آن بوده است و بوزَرجُمِهر(بزرگمهر) به آنجا رفته و برای دربار ایران اقتباس کرده است و همراه با ایرانیان عباسی و خراسانی به جامعه اسلامی نفوذ کرده است. طبعاً انسان شک می‌کند که آیا شطرنج زمان صدر اسلام و حتی تا آخربنی‌امیه بوده است یا نه؟ یا هم‌زمان با بنی‌عباس وارد شده است؟. در این‌گونه موارد اساس را بر نبودن آن می‌گذارم و اگر حدیثی به معصومان قبل از این زمان برسد یا اصل خبر را موهون می‌دانم یا اگر درست باشد از قبیل این است که یک محدوده‌ای از تشریعات به ائمه بعدی واگذار شده است که آن‌ها مانعی نداشتند که به خدا یا به رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم یا ائمه دیگر نسبت دهند. این مطلب شواهدش موجود است. ازجمله در «وسائل الشیعه» بابی از این‌گونه احکام هست. فلذا روایات ائمه بعدی به نقل از پیامبر در حرمت شطرنج را می‌پذیرم؛ چراکه هرچند در زمان

پیامبر اصلا شطرنج مورد ابتلا نبوده اما ائمه بعدی این اختیار را داشته‌اند که حکم شرعی را منسوب به پیامبر یا سایر ائمه پیش از خود بیان کنند و به آنها نسبت دهند.

بعضی احکام نیز اصلا زمینه مناسب برای بیانش در زمان ائمه قبلی نبود؛ فلذا آن را تنها در کلمات ائمه بعدی می‌بینیم. مثلا نجاست ناصبی که در زمان امام علی علیه‌السلام مشکل بود چنین مسأله ای را مطرح کنند. لذا صبر کردند تا زمان مناسبش پیش بیاید و امام باقر علیه‌السلام آن را مطرح کردند. (اساساً نظر من درباره امام باقر علیه‌السلام که می‌گویند «باقر علوم الاولین والآخرین»، این است که اولین کسی که «بقر عن علوم آل محمد» و خطوط را از هم جدا کرد و تا حدود زیادی افشاگری کرد. روایات تقیه بعد از این جریان است؛ زیرا روایات تقیه مربوط به قیام زید و بعد از امام باقر علیه‌السلام است. امام باقر علیه‌السلام قبل از دوران تأکید بر تقیه بوده است. تأکید بر تقیه، استدراک لازمی بر همان دوران و افشاگری‌های ایشان است که خط شیعه را از دیگران جدا کرد). و لذا ضعف خبر طبری در مورد تراشیدن ریش را با قرائن دیگری مساعد می‌کنم؛ زیرا مسأله نامه‌نگاری پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و ناراحتی خسروپرویز و بودن باذان یمنی جزو مسلمات تاریخ است نمی‌توان قسمت‌های دیگر این جریان را رد کرد. مسلم است که کل ابناء فرس یمن به سبب این خبر مسلمان شدند و خود باذان نیز مسلمان شد و پیامبر او را به‌عنوان اولین حاکم مسلمان یمن منصوب کرد. به همین مناسبت بگویم یکی از معانی که اکثراً در مورد آن اشتباه می‌کنند «اسلم تسلَم»(که پیامبر در نامه هایش به حکام می نوشت) است و خیال می‌کنند که معنایش این است که اسلام بیاور تا

سالم بمانی؛ درحالی‌که منظور این است که اسلام بیاور تا سالم بر منصبت می‌مانی و تورا عزل نمی‌کنم. عده‌ای معنای غیرصحیحی از آن گرفته‌اند و گفته‌اند که اسلام دین شمشیراست و اگر کسی مسلمان نشود او را می‌کشند.

در مورد مسأله دیه باید گفت که اسلام یک محدوده اختیاری گذاشته است که ازیک‌طرف بستگی به تفاوت کیفیت قتل در زمان و مکان دارد؛ زیرا قتل‌ها مشابه نیستند و بعضی قتل‌ها فجیع است و یا شخصیت مقتول متفاوت است. البته اسلام حدی معین نکرده است و این شناوری را رها کرده است که در هرزمانی و نسبت به هر قتیلی متفاوت است. اولیاء مقتول می‌توانند قصاص کنند یا از آن بگذرند و دیه درخواست کنند. در اینجا اسلام دست حاکم را باز گذاشته است و به شرایط مختلف دیه را تعیین می‌کند. خلاصه منظورم آن است که حکم اسلام در دیه، پیشنهاد ترجیحی است و می توان آن را با تراضی به کمتر یا بیشتر از آن حد تغییر داد.

دکتر صفری: مسأله این است که جنس دیه مانند شتر و گوسفند مختلف نیست؛ بلکه مقدار نقد آن متفاوت گفته شده است.

استاد یوسفی غروی: علتش این است که موارد مختلف است. نمی‌توان تفاوت زمان‌های ائمه علیهم‌السلام را در این مسأله دخیل دانست.

دکتر صفری: با این حساب، مطالعات زبان‌شناسی و مردم‌شناسی را از دست مطالعات مؤثر می‌دانید.

استاد یوسفی غروی: بله. این‌ها عرفیات است و عرفیات از قرائن سنجش اخبار تاریخی است.

دکتر صفری: عبارتی را بکار بردید که شاید کمتر بکار برده شود

و آن «مسلمات تاریخی» است. با توجه به این‌که تاریخ از شواهد و قرائن استفاده می‌کند و این‌ها نیز با درجات مختلف ما را به اطمینان می‌رسانند آیا می‌توانیم به‌طور گسترده مسلمات تاریخی داشته باشیم؟

استاد یوسفی غروی: مسلمات به معنای این است که اکثر قریب به‌اتفاق کارشناسان تسلیم این نقل شده‌اند. یا مخالف ندارد و یا اگر مخالف دارد قابل‌اعتنا نیستند.

دکتر صفری: در تاریخ قائل به اجماع هستید؟

استاد یوسفی غروی: نه اجماع به آن معنای اصطلاحی؛ بلکه از باب تشبیه می‌توان از آن استفاده کرد و معنای نزدیک‌ترش «اتفاق» است.

دکتر صفری: منظور از مسلمات تاریخی آن است که ما با دلایل روشنی نتوانیم آن را رد کنیم.

استاد یوسفی غروی: این‌طور نیست؛ مثلاً منکر اصل انبیاء داریم ولی ازنظر تاریخی این‌ها جزو مسلمات تاریخ است.

دکتر صفری: در مورد مسأله ای مانند شق‌القمر در میان گذشتگان کسی را مخالف آن نمی‌بینیم ولی امروزه با استفاده از قرائن سندی و متنی و خارجی ثابت می‌شود چنین چیزی نبوده است. نظر شما در این مسأله چیست؟

استاد یوسفی غروی: لفظ «اقتربت الساعه وانشق القمر» بسیار نقل شده است و به‌قدری استعمال ماضی به معنای مضارع داریم که نزدیک است به اصل تبدیل شود. پس محتمل است که این آیه مربوط به قیامت باشد (یعنی «اذا اقتربت الساعه ینشق القمر»).

وقتی چنین مناقشه لفظی در آیه باشد، دلیل را از نص قطعی بودن و بداهت خارج می‌کنند و دیگر از بداهت خارج می‌کنند. بعد از بحث لفظی، این مطلب مطرح می‌شود که آیا شق القمر جزو عقاید است؟ این مطلب جزو عقاید نیست و اگر کسی در آن تشکیک کرد منکر ضروری شمرده نمی‌شود.

دکتر صفری: اخیراً اصطلاحی اختراع شده است با نام «تقیه در استدلال»! به این معنا که اگر امام می‌خواهد حکم غیرواقعی را بگوید هیچ‌وقت استدلال واقعی نمی‌آورد. پس اگر جایی دیدیم استدلال امام در ظاهر درست نیست می‌توانیم بفهمیم که اصل روایت درست نیست؛ زیرا در استدلال تقیه نداریم. مطلب شما نیز می‌تواند به این مسأله رهنمون شود که چون استدلال در روایت شق‌القمر درست نیست پس معصوم این روایت را نگفته است. نظر شما چیست؟

استاد یوسفی غروی: نمی‌خواهیم جزم به این کنیم که معصوم این را نگفته است. بلکه عدم جزم به مستند بودن آن به معصوم را می‌خواهیم بیان کنیم. حرف ما سر اجماعی است که مستند به این دلیل است. چون اجماع مستند به دلیل می‌شود، باید به دلیل نظر کرد.

اگر مطلبی از مسلمات باشد در صورتی از مسلم بودنش می‌افتد که طرف مقابل نیز مسلم شود؛ یعنی دلیل قطعی برخلافش پیدا شود و یا مستند با واقع علمی باشد.

دکتر صفری: عبدالله بن سبا تا قبل از علامه عسکری و طه حسین از مسلمات تاریخ بود. این را در چه حد می‌دانید؟

استاد یوسفی غروی: نمی‌دانم آیا می‌توان آن را جزو مسلمات دانست یا نه؟! من در کتابم از مبنای آقای عسکری استفاده نکردم؛ البته هرجا متن معتبری آمده است در پاورقی به تشکیک مرحوم علامه عسکری اشاره کرده‌ام. اصل وجود این شخصیت را داخل در دایره تشکیک نمی‌دانم. با صحبت‌هایی که با خود مرحوم عسکری شده مشخص شد که ایشان اصل شخصیت را منکر نیستند؛ بلکه به دنبال انکار شخصی با این اوصاف بودند.

دکتر صفری: متن معتبر از نظر شما چیست؟

استاد یوسفی غروی: این مسأله به همان تجمیع قرائن برمی‌گردد؛ مثلاً در مورد تاریخ طبری نمی‌توانیم همه را درست یا همه را نادرست بدانیم. اصل، بر عدم بطلان است مگر این‌که تجمیع قرائن، عکس آن را نشان دهد. خود طبری می‌گوید من دیدم دو جور اخبار راجع به ابوذر نقل می‌کنند. یک سری اخبارش مشکل است؛ چون خلاف نرخ نان روز است و موجب می‌شود طرفین یعنی هم صحابه و هم عثمان تجریح شوند ولی آن اخباری که از سیف بن عمر نقل کرده توجیهش این است که هر دو طرف (هم ابوذر و هم عثمان) را معذور می‌کنند. همین قرینه ای قوی است بر عدم اعتبار خبر سیف بن عمر درباره ابوذر که طبری آن را در تاریخش آورده است.

دکتر صفری: چرا تعبیر به «نان به نرخ روز» می‌کنید و تعبیر به تأثیر مبانی کلامی نمی‌کنید؟

استاد یوسفی غروی: این تعبیر نیز مانعی ندارد ولی دلیل قطعی بر نفی آن نداریم. او در بغداد و در سایه بنی‌عباس بوده است و بالاخره می‌خواسته کتابش منتشر شود و تا انتهای قرن سوم کتاب‌هایی

که نویسندگان آن‌ها نان را به نرخ روز نخوردند از بین رفتند. ممکن است خوف باعث این مسائل شده باشد نه عقیده.

دکتر صفری: مثلاً حدیث ولایت را در آن فضای بغداد نقل کرده است که طبیعتاً جو حاکم برخلاف آن بوده است.

استاد یوسفی غروی: مقاله‌ای در شماره دوم فصلنامه «تاریخ در آینه پژوهش» منتشر کردم و در آنجا نوشتم که اسم این اثر طبری را مردم «حدیث ولایت» نهاده‌اند وگرنه این کتابچه طبری، اخبار فضایل و مناقب امام علی علیه‌السلام است؛ یعنی طبری دیده است پسر ابوداوود صاحب سنن به حج رفته و در بازگشت اصل وجود غدیر را منکر می‌شود و به نظرش آمده است که نکند چون امثال منِ(طبری) در تاریخمان نیاورده‌ایم کم‌کم کار به انکار می‌رسد و بدین علت آن را در «حدیث ولایت» آورده است؛ هرچند در تاریخش نیاورده است.

دکتر صفری: چرا خبر غدیر را در تاریخش نیاورده است؟

استاد یوسفی غروی: ظاهراً در اینجا مبانی کلامی‌اش مؤثر بوده! به‌اضافه این‌که نمی‌خواسته کتابش، کتاب شیعی شمرده شود. بعد از حدیث ولایت، تأکید بر سنی بودنش کرد؛ به خاطر این‌که فکر نکنند شیعه شده است؛ زیرا شیعه‌ها طمع کردند و گفتند خوب است مطاعن(نقاط ضعف) صحابه را ذکر کنی و او دید از محذور انکار غدیر، گویا به ذکر مطاعن کشیده می‌شود فلذا جلسه را تعطیل کرد و هیچ نسخه‌ای از کتاب ولایت تکمیل نشد.

دکتر صفری: فی‌الجمله می‌توان مبانی کلامی‌اش را مؤثر دانست؟

استاد یوسفی غروی: قابل‌انکار نیست؛ ولی جایگزین نان به نرخ روز خوردن نمی‌شود! اخبار فضایل و مناقب را قبول دارد و لازم نیست

جنبه عقیدتی و مبنای کلامی داشته باشد. ازنظر فنی به‌عنوان یک محدث، این مقدار از فضایل امام علی علیه‌السلام را قبول دارد.

دکتر صفری: اگر تناقضی در ارشاد شیخ مفید و تاریخ طبری باشد کدام‌یک را ترجیح می‌دهید؟

استاد یوسفی غروی: بین این‌ها تناقض نمی‌بینم. مثلاً نسبت این دو کتاب در مورد مقتل امام حسین علیه‌السلام، نسبت اختصار و تطویل است و تناقضی مشاهده نمی‌شود. البته طبیعی است که اصل بر «ارشاد» است؛ هرچند مانند اخبار مرسل ابن ابی عُمَیر که غیر مسندش هم در حکم مسند است؛ مگر این‌که خلافش ثابت شود. مثلاً شیخ مفید منکر ازدواج ام‌کلثوم با عمر است و رساله‌ای در این باب نیز دارد؛ ولی چون ادله خلاف آن است، رأی شیخ مفید را نمی‌پذیریم. سید مرتضی نیز رساله‌ای بر رد استادش نوشته است.

دکتر صفری: در تاریخ، مورخ شیعی را بر غیر شیعی ترجیح می د هید ؟

استاد یوسفی غروی: در درجه اول تا زمانی که دلیلی برخلاف خبر شیعی نباشد آن ترجیح را می‌دهم. ممکن است یک سنی خبر معارض با شیعی بگوید که در این صورت با استفاده از مرجحات و ادله‌ای که در دست است دلیل صحیح را ترجیح می‌دهیم. تا دلیلی بر نفی و بطلان نباشد شیعه را ترجیح می‌دهیم. تا جایی دلیلی برخلاف قول شیعی پیدا نکرده باشیم چه دلیلی داریم که آن را کنار بگذاریم!

دکتر صفری: ترجیح مبانی کلامی در تاریخ‌نگاری در طبری بیش‌تر است یا شیخ مفید؟

استاد یوسفی غروی: صحت این فرض مربوط به‌جای تعارض است. مثل باب تعادل و تراجیح که متعلق به روایتی است که معارض پیدا کرده است. این یکی از اشتباهاتی است که خیلی‌ها مرتکب می‌شوند؛ مثلاً «خذ بما اشتهر فی اصحابک» یا «خذ بما خالف العامه» عده‌ای خیال می‌کنند این مطلب ملاک کلی است درحالی‌که این ملاک در جای تعارض است؛ یعنی چون در جایی گیرکرده‌اند که هیچ دلیل دیگری برترجیح نیست از روی ناچاری این ملاک را می‌دهند.

دکترصفری: جایگاه مناقب نگاری، فضایل نگاری‌ها و دلایل نگاری‌ها در شناخت واقعیات تاریخی چیست؟

استاد یوسفی غروی: باید تقسیم‌بندی علوم و فنون را حفظ کرد. بالاخره این‌ها فضایل و مناقب است و غیراز باب تاریخ است مگر جایی که خود خبرمناقبی هم تاریخ داشته باشد و دلیلی بربطلان و فسادش نباشد و قرائنی برصحتش وجود داشته باشد.

دکترصفری: اسنادش را بررسی می‌کنید یا نه؟

استاد یوسفی غروی: در اینجاها اسنادی را بررسی می‌کنیم که شخص سؤال‌برانگیزی لابه‌لای آن باشد؛ مثلاً اشخاص متهم به غلو یا جعل در سند باشند. اصل در این افراد ضعف است مگراین‌که خلافش ثابت شود. یعنی ممکن است غالی یا متهم به جعل در سند باشد اما در خبرقرائن صدقی باشد. البته از کثرت طرق مرویه می‌توان به آن‌ها تا حدودی اعتماد کرد ولی نه این‌که اصل در آن‌ها صحت باشد.

زندگی‌نامه

این‌جانب محمدهادی یوسفی غروی هستم.[1] مرحوم پدرم

---

۱. غروی، شهرت اصلی مرحوم پدرم بود. از زمان پا گرفتن حوزه علمیه در نجف که با اوایل دوران صفویه و ایجاد آزادی نسبی برای حوزه‌ها مصادف بود، بر اثر توافق بین دولت صفوی و عثمانی، قرار بر این شد که ایرانی‌ها خصوصاً اهل علمی که در کربلا مقیم هستند، به «حائری» مشهور شوند و آن‌هایی که در نجف مقیم هستند؛ به «غروی» شهرت یابند. این کار بدان دلیل بود که اگر نجفی یا کربلایی می‌گفتند، معلوم نمی‌شد که اهل علم است. اصل «حائر» همان «حاجر»، است و چون عرب‌های جنوب عراق و ایران، حتی در زمان کنونی، «جیم» را به‌صورت «یاء» تلفظ می‌کنند، لذا «حاجر» را «حائر» می‌گویند؛ از همین قبیل است شهر «حیره» که در اصل «حجره» بوده است؛ یعنی عرب‌ها عادتاً در خیمه‌های مویین زندگی می‌کردند و اصل ساختمان در میان آن‌ها رایج نبوده ولی این شهر ساختمان‌های سنگی داشته و بدین‌جهت چنین نامی بر آن گذاشته‌اند.

مشهور است که اصل کلمه «حائر» به زمان متوکل برمی‌گردد که قبر امام حسین ﷺ را به آب بست. آب که به قبر رسید، جسارت نکرد و روی‌هم انباشته شد و از آن به «حارالماء» تعبیر کردند؛ یعنی گویی آب متحیر شد که چه کند؟ و لذا سوار هم‌دیگر شد. از نظر تاریخی بحثی نداریم که به این صورت بوده یا نه، بر فرض که این‌طور باشد، این جریان به زمان متوکل یعنی حدود سال ۲۴۰ هجری بر می‌گردد؛ درصورتی‌که روایاتی که لفظ «حائر» در آن‌ها آمده، از صدسال پیش از آن بوده است و لذا نمی‌توان آن مطلب را حمل بر این مسأله کرد؛ بنابراین «حائری» لقب طایفه خاصی نیست. شاهد این مطلب، آن است که در میان حائری‌ها هم سید و هم عام وجود دارد.

کلمه «غری» به معنای درخشنده است. قصه تاریخی آن، به زمان نعمان بن منذر پادشاه حیره، دست‌نشانده پادشاهان ساسانی مربوط می‌شود. او برای بهرام گور در شهر حیره، دو کاخ ساخته بود: یکی کاخ «سدیر» و دیگری «خورنق» که می‌گویند اصلش خورنگاه بوده، یعنی جای خوراک که محل جشن‌های آن‌ها بوده است.

سدیر به معنای سه دایره است؛ یعنی اگر سه دایره داخل هم را تصور کنید، دایره وسطی و کوچک‌تر، حرم‌سرا و دایره بعدی و بزرگ‌تر، محل ورود وزرا و دایره وسیع‌تر، برای وقت‌های اذن بار عام (ورود عموم برای سخنرانی‌های شاه) بوده است. این دایره بدون سقف و دارای درهای ورودی بوده که افراد در این قسمت با کفش وارد می‌شدند و سر رواق کفش را می‌کندند.

دکتر «احمد امین مصری» در کتاب *فجرالاسلام*، با استفاده از برخی نظریات شرق‌شناسان، درباره هندسه عتبات، به این صورت که ابتدا صحن و سپس رواق و بعد از آن حرم و ضریح است، معتقد بود که ایرانی‌ها به اقتباس از کاخ سدیر ساخته‌اند. البته الان این دقت‌ها در نام‌گذاری از دست رفته و به کل این قسمت کلمه حرم اطلاق می‌شود و رواق‌ها و صحن‌ها را نیز داخل در حرم می‌کنند.

صحرای نجف محل شکارگاه نعمان بن منذر بود. هنوز هم در نجف به طرف کربلا، دریاچه‌ای به وسعت ۱۶ در ۱۸ کیلومتر به نام «بحیره رزازه» وجود دارد. با توجه به این‌که در کنار دریا نیزار بوده و شکار بیش‌تری در آنجا وجود داشته است، برای شکار، بیش‌تر به آن‌جا می‌رفتند. علاوه بر این، ثروتمندان معمولاً شعرا و افرادی داشتند که وسیله مجلس‌گرمی حاکمان را فراهم ساختند وکه از آن‌ها به «ندیم» تعبیر می‌کردند. نعمان دو نفر از این ندیم‌ها را همراه خود داشت ولی چون شراب خورده بود، دستور داد این دو نفر را گردن بزنند. چون فرد خون‌آشامی بود اطرافیان جرأت تخلف نداشتند. فردا صبح که متوجه شد چنین وضعیتی پیش‌آمده، پرسید: «امروز چند شنبه است؟» گفتند: «سه‌شنبه.» (ممکن است مشهور شدن روز سه‌شنبه به روز نامبارک، از این‌جا باشد.) گفت: «نحسی سه‌شنبه این دو نفر را گرفته است». دستور داد آن دو را سرپا دفن کنند؛ به‌گونه‌ای که از کاخ خودش در شهر حیره که شاید حدود ۲۰ بیست کیلومتر فاصله باشد، این قبرها را زمان طلوع آفتاب ببیند. او مقرر کرد روزهای سه‌شنبه، افرادی در آن منطقه حضور داشته باشند و هرکسی را دیدند، سر ببرند و با خونش این دو قبر را آغشته کنند تا در مقابل آفتاب درخشش کند و نعمان بتواند از آن فاصله، این قبرها را ببیند. این‌گونه بود که این منطقه، «ارض‌الغریین» شد؛ یعنی سرزمین دو درخشنده که منظور این دو قبر بود. بعدها «غریین» را مفرد کردند و «ارض» آن افتاد و «غری» نام تاریخی نجف شد. برای نام نجف نیز سابقه‌ای تاریخی ذکر کرده‌اند که اصلش «نی جف» بوده است؛ به معنای نیزاری خشکیده. البته «نی» عربی نیست، بلکه ترکیب فارسی و عربی است؛ در حالی‌که کلمه «نجف» عربی و به معنای «تپه خاکی بلند» یا سرزمین دارای برآمدگی است؛ مثلاً وقتی می‌گویند: «الان نجف من الارض»؛ یعنی «مرتفعاً من الارض».

متأسفانه هم‌اکنون نیز که وارد قبرستان نجف اشرف می‌شوید، می‌بینید که قبرها به اندازه ارتفاع ایستادن یک انسان است؛ خصوصاً بر بسیاری از این قبرها که مربوط به شیوخ عشایر است، حنا مالیده‌اند. این دو کار غیراسلامی، از کار نعمان ناشی می‌شود و اسلام توانسته خون را به حنا تبدیل کند. برخی سنت‌های جاهلی، در برخی آداب و رسوم ما ریشه‌دار شده‌اند، به همین جهت به این مطلب اشاره کردم.

از اشعاری که کلمه «غری» در آن باشد، می‌توان به شعر «عبدالحمید بن ابی الحدید معتزلی شافعی بغدادی» اشاره کرد که هفت قصیده به نام «علویات سبع» دارد. او این قصاید را در مقابل آن هفت قصیده معروف در میان اعراب جاهلی سروده که درباره افراد برجسته بازار عکاظ می‌گفته‌اند و در خانه خدا آویزان کرده‌اند که تعبیر به «معلقات سبع» می‌شده است.

قصیده عینی او در میان این هفت قصیده بیش‌تر جذاب واقع‌شده است:

یا بَرقُ إن جئتَ الغری فقل له ... أَتَرَاک تَعلمُ من بأرضِک مودعُ

شاعر دیگری از قدمای شیعه، راجع به تفرق مظلومانه قبور اهل‌بیت علیهم‌السلام در عتبات گفته است:

و ذولسانین فی الدنیا و وجهین	لا تامن الدهرانّ الدهر ذو غیر
فما تری جامعا منهم بشخصین	اخنی علی عترة الهادی فشتتهم
کثائر ذی عتاد او کذی دین	کانما الدهر الی أن یبددهم
بکربلا و بعض بالغریین	بعض بطیبة مدفون و بعضهم
بغداد بدرین حلا وسط قبرین	وارض طوس و سامرا و قد ضمنت

خیلی‌ها وقتی وارد نجف می‌شدند، نسبت «غروی» را برای خودشان انتخاب کردند. این مربوط به زمانی بود که هنوز شناسنامه صادر نشده بود. در آن زمان، بسیاری از آقایان اهل علم، برای خودشان شهرت انتخاب کرده و حاضر نبودند آن‌ها را از دست بدهند. لذا دیده می‌شود فاصله‌ای میان شهرت‌های اصلی و شهرت‌های قبلی ایجاد شده است؛ مثلاً روی کتاب *اجود التقریرات* آقای خویی که تقریرات درس استادش مرحوم نایینی است، نوشته: «السید ابوالقاسم الموسوی الخویی الغروی».

هدف از بیان این مطلب، از این جهت بود که جنبه‌های تاریخی آن در حال فراموشی است.

در مورد فامیلی «یوسفی غروی» نیز باید بگویم: مدارس رسمی که ادارات رسمی بودند، به شهرت‌ها کاری نداشتند و دنبال شناسنامه بودند و در شناسنامه نیز «یوسفی» بود؛ بنابراین هم‌سن و سال‌ها، مرا به یوسفی می‌شناختند و تا مدت‌ها الزامی نمی‌دیدیم که از شهرت پدرمان و پسوند «غروی» استفاده کنیم. ولی بعد که به ایران آمدیم، مخصوصاً در مجله‌ای به نام *الهادی*، گاهی در یک شماره دو مقاله داشتم که یکی را به نام یوسفی و دیگری را به

اصالتاً اهل نجف‌آباد بود. ایشان از این شهر تحصیل خود را شروع کردند و بعد به اصفهان و قم عزیمت نمودند و در حدود سال ۱۳۲۵ قمری، از قم به عراق و جوار مرقد امام علی علیه‌السلام منتقل شدند.

پدرم بعد از مدتی تحصیل، به اصفهان برگشتند و ازدواج کردند و دوباره به نجف بازگشتند. من در نجف در سال ۱۳۲۷ شمسی مطابق با ۱۳۶۸ قمری به دنیا آمدم. مشرف شدن پدرم به نجف، هم‌زمان با مرجعیت سیدابوالحسن اصفهانی بود که برای بعد از خودشان خیلی به مرحوم آیت‌الله سیدمحمود شاهرودی نظر داشتند. پدرم نیز از شاگردان مرحوم شاهرودی بودند و بعداً از اصحاب جلسه استفتاء ایشان شدند.

پدرم سابقه تحصیل نزد امام را داشتند.[۱] وقتی امام به نجف

نام غروی ثبت می‌کردم. هر وقت یوسفی می‌نوشتیم، هم‌کلاسی‌ها می‌شناختند، ولی رفقای پدرمان نمی‌شناختند و وقتی می‌فهمیدند، می‌گفتند که شما یوسفی نبودید. همین مسأله بالعکس در مورد مقاله‌ای که با نام غروی ثبت کرده بودیم، اتفاق می‌افتاد. این مسأله موجب شد که این دو کلمه را ترکیب کردیم تا این مشکل حل شود.

۱. قبل از آمدن به نجف، پدرم در قم در جلسات درس منبری مرحوم امام که هفته‌ای یک‌بار در مدرسه فیضیه برگزار می‌شد، شرکت می‌کرد. امام یک سال با عنوان «اهدنا الصراط المستقیم» و این‌که صراط مستقیم، امیرالمؤمنین علیه‌السلام است، بحث می‌کردند. علاوه بر این، پدرم دروس *مطول* و *مغنی* را نزد امام خوانده بودند و چون آن ایام، امتحانات طرف رضاخان در حوزه‌ها الزامی بود، ممتحن این دو درس، خود مرحوم امام بودند. لذا برگه‌ای داشتند که در آن آمده بود پدرم در امتحان از یک درس، هیجده از بیست و از دیگری نوزده گرفته بودند. این مطلب را زمانی فهمیدم که پدرم کتاب *خلاصه الحساب* مرحوم شیخ بهایی را برای خواندن به من داد و برگه مذکور را میان این کتاب دیدم.
شامگاه پانزده خرداد، شهید محراب، مرحوم آیت‌الله مدنی تبریزی در مدرسه آیت‌الله بروجردی در نجف (که الآن دوسوم آن در طرح توسعه خیابان تخریب شده است) سخنرانی می‌کردند و از حاج‌آقا سیدروح‌الله اسم به میان آوردند. بعد از جلسه از پدرم پرسیدم: «این آقا سیدروح‌الله همان است که به شما درس می‌دادند؟» او تعجب کرد و پرسید: «تو

آمدند، پدرم نیز جزء حضار بحث ایشان و هم‌چنین جزء اصحاب جلسه شبانه‌شان شدند. البته جلسه امام صورت استفتا پیدا نمی‌کرد، مگر این‌که از مباحث مطرح‌شده در درس صبح، مطلبی به میان می‌آمد. در آن جلسه، اگر کسی از درس روز ابهامی داشت، مطرح می‌کرد و گاهی نیز استفتا مطرح می‌شد. این جلسه مرحوم امام، قبل از انعقاد جلسه مرحوم آیت‌الله شاهرودی بود و لذا منزلشان نزدیک به هم قرار داشت و شرکت در هر دو جلسه برای پدرم قابل جمع بود. ایشان ابتدا به جلسه امام و بعد به جلسه آیت‌الله شاهرودی می‌رفت.

تا سوم دبستان را در دبستان علوی نجف اشرف خواندم که مربوط به ایرانیان بود و پدرم برای کلاس چهارم نگذاشت ادامه بدهیم. طبقه‌ای از اهل علم با فرستادن فرزندانشان به این دبستان، وظیفه آموزش خواندن و نوشتن را از دوش خود برمی‌داشتند و بعد از این مرحله، خودشان به تدریس علوم حوزوی به آن‌ها می‌پرداختند. تقریباً از یازده‌سالگی وارد حوزه علمیه نجف شدم. شروع آن با *جامع‌المقدمات* و *نصاب‌الصبیان* بود. مرحوم پدرم، من و برادرم را مجبور می‌کرد که هر روز چند بیتی از این کتاب را از بر کنیم و تحویل دهیم. مقداری هم اتقان قرائت قرآن و رساله عملیه آیت‌الله شاهرودی را به‌عنوان شروع بحث‌های فقهی به ما آموزش می‌دادند.

از کجا می‌دانی؟» گفتم: «این موضوع در کاغذی که میان کتاب شما بود هست». وقتی به مدرسه آمدم به ایشان نشان دادم، ولی ای کاش نزد خودم نگه‌داشته بودم؛ زیرا ایشان ظاهراً آن برگه را گم کردند.

بهره گرفتن از اساتید

آموزش عمده درس‌های اولیه توسط مرحوم پدرم بود. وقتی شانزده کتاب *جامع‌المقدمات* را تمام کردیم، درس *سیوطی* را تا حدود زیادی نزد ایشان خواندم، ولی در سال بعد، احساس کردم درست نخوانده‌ام و به تجدید خواندن نیاز دارم و لذا برای اولین بار، *سیوطی* را نزد مرحوم شیخ رضا واعظی دولت‌آبادی اصفهانی خواندم.

آن‌وقت‌ها کتاب فراوان نبود و قدرت و امکان خرید کتاب نداشتیم، لذا کتاب *شرح جامی* و *شرح نظام* را در ضمن کتاب‌هایی که در کنار مسجدی رها شده بود، برداشتیم و صحافی کردیم. وقتی پدرم دیدند که این کتاب‌ها به دست آمد، تشویق شدند که آن‌ها را تدریس کنند. هم‌چنین زمانی که در نجف بودم، کتاب‌های عربی درسی سوریه و عراق را نیز می‌خواندم؛ زیرا کتاب‌های عربی قدیمی تمرینات نداشت، ولی کتاب‌های درسی رسمی مدارس تمرین داشت و طبعاً ساده‌تر، روشن‌تر و مشوق‌تر بود؛ لذا وقتی مرحوم امام وارد نجف شد، یکی دو سه قصیده شعر در تایید ایشان گفتم و در حضور ایشان خواندم. ایشان به مرحوم آقای شیخ محمدعلی قرهی گفتند که مبلغی معادل شهریه به بنده بدهند و فقط برای آن دفعه؛ «نه به‌عنوان این‌که از من مدح کرده‌اند، بلکه به این عنوان که این شعرها حاکی از اتقان ادبیاتشان است».

درس «حاشیه ملاعبدالله» را یک بار نزد پدرم و در سال تحصیلی جدید برای تأکید بیش‌تر نزد مرحوم «شیخ محمود داوری نجف‌آبادی» در مدرسه صدر نجف خواندم. *حاشیه منطق* و مقداری

از *معالم* را نیز نزد ایشان خواندم تا این‌که به رحمت خدا رفت.[۱] بعد از *معالم*، مقداری از کتاب *قوانین* را نزد پدرم خواندم، ولی به نظر رسید که شتاب بی‌انگیزه‌ای است. همان ایام کتاب *اصول الاستنباط* سیدعلی‌نقی حیدری منتشر شده بود و در دانشکده الهیات تهران به عنوان درسی یا کمک‌درسی تلقی و چاپ‌شده بود. پدرم این کتاب را برای من و اخوی تدریس کرد و انصافاً با این‌که *معالم* را خوانده بودیم، با خواندن مقدمه تاریخچه اصول که در ابتدای این کتاب آمده، تازه فهمیدیم چه خوانده‌ایم و اصول به چه دردی می‌خورد. امتیاز دیگر این کتاب این بود که به قلم نسبتاً روز آن زمان نوشته شده بود.

مرحوم شهید صدر نیز به این فکر افتاده بود و کتابی به نام *المعالم الجدیده* نوشت که در مقدمه‌اش همین کار را کرد ولی تک بود و ادامه نداشت. ایشان بعد از این کتاب، به نظرش رسید که یک سلسله کتاب‌های سه‌رتبه‌ای در اصول، بر اساس سطوح سه‌گانه آن زمان حوزه بنویسد و حاصل آن *حلقات ثلاثه* بود که منظم‌تر و اصولی‌تر بود. مشوق اصلی ایشان، شاگردش مرحوم «سیدعبدالغنی اردبیلی» بود.[۲]

---

۱. مدرسه صدر نجف از مرحوم سید محمدحسین صدر اصفهانی مانده بود. وی از وزرای فتحعلی شاه قاجار به شمار می‌رفت. آن مدرسه را به‌قصد مقبره شخصی ساخته بود، ولی بعد عملاً نوه‌های او و یکی از نوه‌ها به نام حاج محمدمهدی خان مدبرالدوله، که معمم بود این مقبره خانوادگی را با اضافاتی به‌صورت مدرسه درآورده و بیش‌تر دست طلاب اصفهانی بود. این حالت تقسیم‌بندی طبیعی مدارس حوزه‌ها غالباً به‌طور همشهری‌گرایانه بود؛ مثل مدرسه آخوند خراسانی، سیدکاظم یزدی و محمدحسین خان اصفهانی.

۲. خودش و پدرش از اصحاب مرحوم شاهرودی بودند، ولی بعداً مجذوب شهید صدر

در این زمینه، درس‌های اصولی شیخ محمدرضا مظفر نیز بود که بر اساس درس‌های اصولی استادش شیخ محمدحسین اصفهانی معروف به کمپانی برای شاگردان مؤسسه «منتدی النشر»[۱] که خودش تأسیس کرده بود، تدریس می‌کرد و آن‌ها را با عنوان «اصول فقه» منتشر کرد.[۲]

مرحوم ابوی ما نیز بی‌ذوق و شوق به این نوآوری‌ها نبود؛ لذا همین کتاب *اصول فقه* مظفر را که دید، آن را رتبه وسط دانست و *معالم* قدیمی را کافی نمی‌دانست و از این‌رو، نظرش به *اصول الاستنباط* بود.

هنگام شروع سال تحصیلی، سیدمحمد فیروزآبادی فرزند سیدمرتضی فیروزآبادی نویسنده *عنایه الاصول* و *فضایل الخمسه من صحاح السته*، درس مغنی را شروع کرد. کمی از *مغنی* را نیمه‌کاره دوباره نزد ایشان خواندم. البته ایشان هر روز بیش از یک صفحه می‌خواند. بخشی از *مطول* را نیز نزد ایشان خواندم. هنگامی‌که دیدم ایشان خیلی سرعت دارد و چنین انگیزه‌ای برای سرعت نداشتم، شنیدم مرحوم شیخ محمدعلی مدرس افغانی که برعکس استاد

شدند. او از ایرانیانی به شمار می‌آمد که در نجف بزرگ شده بود و با شوق‌وذوق عربی که داشت، سر درس شهید صدر حاضر می‌شد. او حتی سبب جذب دیگران نیز شد؛ مثلاً آقای سیدعبدالهادی شاهرودی، نوه آیت‌الله شاهرودی و هم‌چنین آیت‌الله سیدکاظم حائری را به درس‌های شهید صدر جذب کرد.

۱. این مؤسسه بعداً به نام «کلیه الفقه» در نجف شناخته شد و به رسمیت رسید که با همت عبدالکریم قاسم ریس‌جمهور عراق انجام گرفت که در سفری به نجف مرحوم مظفر او را به کلیه الفقه برد و امضای رسمی شدن آن موسسه را گرفت.

۲. چاپ اولیه که به بازار آمد، مرحوم آقای خویی بر آن تقریظی نوشته بود، ولی چون کتاب درسی رسمی شد و در حوزه نمی‌خواستند نام مرجع خاصی روی این کتاب باشد، در چاپ‌های بعدی این تقریظ برداشته شد.

قبلی بود و غالباً نیم‌صفحه در روز می‌خواند، شروع به تدریس کرده است؛ بنابراین *مطول* و بخش زیادی از *رسایل* شیخ انصاری را نزد ایشان خواندم.[1] *مکاسب* و *کفایه* را به روال معمول سابق نزد پدرم فرا گرفتم و این دو تا را نزد ایشان تکمیل کردم و برای سال تحصیلی بعد نزد کسی نرفتم.

وقتی سطوح را تمام کردم، برای درس خارج، یکی دو سال درس مرحوم امام و آقای خویی را درک نمودم که پس از بیرون آمدن از عراق در سال ۱۳۵۰ شمسی، منقطع شد.[2]

درس مرحوم آقای خویی هم فقه و هم اصول بود. اصول ایشان بحث «استصحاب» بود که شب‌ها می‌فرمودند[3] و درس فقه به بحث

---

۱. از مدرس افغانی شنیدم که *رسایل* را بیش از بیست بار درس داده است.

۲. جریان بیرون آمدن از عراق، بدین ترتیب بود که در انتفاضه شیعیان نجف اشرف علیه صدام که سرکوب شد، دو تا از اخوی‌ها را زندان کردند و به مناسبتی سراز آزادی درآوردند. تا قبل از این جریان، والده‌شان که همسر پدرم بود، رضایت نمی‌داد که از عراق به ایران بیایند ولی این جریان که پیش آمد، راضی شد که به قم بیایند. آنان در همین‌جا فوت کردند و در مقبرةالعلماء در صحن دوم باغ بهشت آخر چهارمردان دفن شدند.

۳. شب‌ها به این جهت بود که تعطیلی تابستان در نجف وجود نداشت. وقتی تعطیلی تابستان باب شد، مقداری زمینه‌اش از قبل آماده شده بود. مرحوم آقای حکیم از یک طرف درگیر کارهای مرجعیت بودند و از طرف دیگر سنشان بالا رفته بود، لذا ادامه بحث برایشان مشکل بود و دنبال بهانه برای تعطیلی بودند. در عراق اگر درس‌ها را تعطیل می‌کردند، جایی نداشتند که بروند مگر کسی که قدرت تسلط بر زبان فارسی داشت و می‌توانست به ایران بیاید. تصادفاً در آن زمان، مرحوم امام خمینی وارد عراق شدند و ایشان روی رسمی که در ایران حتی در حوزه شایع بود، تابستان‌ها درس‌ها را تعطیل می‌کردند. آقای خویی هم چون می‌خواست مشغول رجالش شود، استقبال کرد. ایشان ۲۵ نفر از اصحابش را به کمک فراخوانده بود و با مستدرکاتش چیزی حدود ۲۵ جلد شده است. نام این افراد در جلدهای اولیه آمده ولی بعدها که مرجعیت ایشان پا گرفت، آقازاده‌های ایشان که این کتاب را تجدید چاپ کردند، کل این لیست را حذف نمودند.

«عبادات» و به خصوص «نماز جماعت» مربوط می‌شد که غالباً روزها برقرار بود.[۱]

وقتی مرحوم امام وارد نجف شدند، عده‌ای اصرار کردند که ایشان بحث را شروع کنند، اما ایشان مواظب بودند که چه درباره محل برگزاری درس و چه در مورد ساعت و موضوع درس، با مراجع برخوردی نداشته باشد. لذا موضوع فقه «معاملات» را با محوریت بحث «مکاسب» شیخ انصاری شروع کردند که متصل به بحث ولایت‌فقیه شد.[۲]

حتی برخی از این افراد، تألیف‌هایی داشتند و آن‌ها را در این مجموعه آقای خویی تزریق کرده بودند. ازجمله این افراد، مرحوم سیدمحمدعلی ابطحی بود که شرح *رجال نجاشی* را داشت. زمانی که این وضعیت پیش آمد، آن را از سر گرفت و مستقلاً در سه جلد *تهذیب المقال فی شرح کتاب رجال نجاشی* چاپ کردند. فرد دیگر محمدعلی احمدیان اصفهانی پنج دفتر دویست‌جلدی در قراین تمییزمشترکات رجال داشت که ریزکرده بود. شیخ غلامرضا عرفانیان خراسانی یزدی‌الاصل نیزکتاب *مشایخ الثقات* و شیخ حسن موسوی اصفهانی کتاب *ثقات الروات فی اسانید کامل الزیارات* را نگاشتند که به طبع آقای خویی بود و ظاهراً بعدها آن را کنار گذاشت و بدون عنوان *فی اسانید کامل الزیارات* در سه جلد چاپ کرد.

البته مرحوم آقای شاهرودی در اثربالا رفتن سن، مقداری درسش تعطیل شده بود، ولی وقتی شنید مرحوم امام و دیگران درس را تعطیل کردند، انگیزه یافت که نباید حوزه نجف بدون درس باشد. لذا درس خارج را از سر گرفت. این باعث شد که به درس دوره آخر آقای شاهرودی نه دوره کامل برسم، یعنی سه ماه تابستان. از بس ایشان پیربودند و بیانشان واضح نبود، کسانی می‌توانستند شرکت کنند که قبلاً با مباحث ایشان آشنا بودند و با اشاراتی از ایشان متوجه می‌شدند که ایشان به چه مطلبی اشاره می‌کنند. من که مبتدی بودم، چیزی دریافت نمی‌کردم ولی آقازاده بزرگ ایشان سیدمحمد که اکنون در حیاتند، بعد از درس، مطالب پدر را برای طلاب عرب تقریرمی‌کرد. درس پدرش به زبان فارسی بود. من در بحث تقریرایشان حاضرمی‌شدم.

۱. مرحوم آقای خویی عربی می‌گفت ولی طبعاً به لهجه عجمی و ترکی صحبت می‌کرد.

۲. زمانی که به شرایط متعاقدین و اولیای عقد رسید که اگرکسی عاقل یا بالغ یا رشید

نکاتی درباره خواندن تفسیر و فلسفه

درباره فلسفه، به دروسی که از مرحوم آیت‌الله گیلانی پخش می‌شد، اکتفا کردم و بعد بحث‌های آقای حسن‌زاده آملی و شیخ عبدالله جوادی آملی را پی‌گیری کردم. البته کتاب *فلسفتنا* نوشته شهید صدر را هم مطالعه و هم تدریس کرده بودم.

درس فلسفه را از رادیو معارف، پی گرفتم؛ زیرا این درس را به‌صورت حضوری نخوانده بودم. هدفم این بود که شاید با گوش دادن به این دروس، به‌تدریج آشنا شوم و از حالت بی‌رغبتی خارج گردم ولی نشد. هرچه بیش‌تر گوش می‌دادم، بی‌میلی‌ام بیش‌تر می‌شد.

درس تفسیر را نزد آقای «سیدمحمد فیروزآبادی» خواندم. وی تفسیر *مجمع‌البیان* را تلخیص کرده بود و در شب‌های ماه رمضان در مسجد هندی تدریس می‌کرد.

ادامه تحصیلات در قم

در نجف، یک دوره کتاب *فقه‌الصادق* سیدصادق روحانی را به کتابخانه مدرسه صدراعظم نجف فرستاده بودند و به احتمال زیاد،

نبود، به نام او معامله نمی‌شود انجام داد و «ولی» متصدی معامله از طرف او می‌شود، این «ولی» در درجه اول، یا پدر او یا جد پدری او و یا اگر آن‌ها نبودند به فقیه منتقل می‌شود. به این مناسبت ایشان وارد بحث ولایت‌فقیه شدند. این زمینه‌ها به‌طور طبیعی متناسب پیش آمد. اتفاقاً برای بحث ولایت‌فقیه گفته بودند که طلبه‌هایی که مشغول درس سطح هستند، لازم نیست منتظر تمام شدن سطوحشان شوند و برای بحث ولایت‌فقیه می‌توانند حاضر شوند. چون ایشان در نظر داشت که برای ولایت‌فقیه همان‌طور که برای عاشورا سینه زدیم تا فراموش نشود، باید بگوییم تا منتشر شود.

ایشان برای برادرشان مرحوم سیدمحمد روحانی فرستاده بود. از طرف دیگر، اسم سیدمحمد روحانی را شنیده بودم و حسن بیانشان را هم در مجامع عمومی دیده و هم از کسانی شنیده بودم که در درس ایشان حاضر بودند؛ لذا برادر ایشان یعنی آقای «سیدصادق روحانی» را بر ایشان قیاس کردم؛ لذا زمانی که به قم آمدم، یکی دو هفته در بحث مراجع ثلاث (آقای شریعتمدار،[1] مرحوم گلپایگانی[2] و مرحوم آقای نجفی مرعشی)[3] شرکت می‌کردم. در درس آقای اراکی که عصرها در مدرسه فیضیه تدریس می‌کردند نیز شرکت می‌کردم.[4] در این چند هفته، تلاش کردم درسی را انتخاب کنم، ولی چون منزلی که اجاره کرده بودیم اوایل خیابان باجک بود و درس سیدصادق روحانی، فقه و اصول با هم بود[5] و مایل بودم یک دوره از فقه و اصول را بگذرانم، درس ایشان را انتخاب کردم. این جریان مربوط به سال‌های ۱۳۵۱ تا ۱۳۵۷ شمسی است.

این مسأله ادامه داشت تا زمانی که آقای «سیدکاظم حائری» از شاگردان مرحوم شهید صدر که تحت تعقیب قرار گرفته بودند، به

---

۱. در شبستان کنار قبر مرحوم بروجردی تدریس می‌کردند.

۲. در شبستان آخر مسجد اعظم تدریس می‌کردند.

۳. در مسجد بالاسر حرم.

۴. درس آقای اراکی نیز معطوف به درس مرحوم شاهرودی بود که به علت کهولت سن کسی که برای بار اول شرکت می‌کرد، بیان ایشان را متوجه نمی‌شد. ولی شرکت کنندگانی بودند که وقتی از آن‌ها می‌پرسیدیم که چطور درس ایشان را متوجه می‌شوند، پاسخ می‌دادند که اگر ما هم می‌خواستیم مانند شما الان در درس ایشان شرکت کنیم متوجه نمی‌شدیم ولی ما از گذشته بر مبنای ایشان آشنا هستیم و بحث‌های قبلی را حاضرشده‌ایم و با اشاراتی منظور ایشان را متوجه می‌شویم.

۵. این مطلب یکی از امتیازات ایشان بود؛ به این دلیل که بقیه فقط درس فقه داشتند.

ایران آمدند و بحث خود را در قم شروع کردند. ایشان از طلاب نجف بودند و از امتیازات ایشان، شرکت در درس‌های شوهرخاله‌شان (آیت‌الله شاهرودی)، مرحوم خویی، مرحوم حکیم و شهید صدر بود و روی‌هم‌رفته بر آراء نجفی‌ها مسلط بودند. این درس جنبه شبه‌خصوصی داشت و در منازل تشکیل می‌شد و حدوداً بیست نفر بیش‌تر شرکت نمی‌کردند؛ بنابراین امکان اشکال کردن وجود داشت. من نیز دفتری را به دست گرفته بودم و تقریراتی برای خودم داشتم. یک سال قبل از انقلاب که حوزه در اعتصاب بود، آقای حائری گفتند: «بنای بر مخالفت نداریم و اعتصاب را نمی‌شکنیم ولی حیف است این مدت را بدون بحث بگذاریم؛ مخصوصاً با این‌که صرف وجوهات داریم، باید اشتغال به تحصیل داشته باشیم. پس درس متناسب با موضوع را پی‌گیری می‌کنیم».

وقتی سیدکاظم حائری می‌خواست درس را شروع کند، سه بحث ولایت‌فقیه، شورا و دموکراسی را با هم شروع کرد. این بحث فقهی مقارن بود که آیا دموکراسی رجحان دارد یا شورا و ولایت‌فقیه؟ از آن دو بحث، شورا اولویت دارد یا ولایت‌فقیه؟ لذا نام آن را *اساس الحکومه الاسلامیه* گذاشتند که بعدها وزارت ارشاد این کتاب را به فارسی ترجمه کرد.[۱]

---

۱. این کتاب قبل از پیروزی انقلاب، بی‌نام چاپ شد ولی بعد از انقلاب به‌طور رسمی چاپ گردید. آن‌وقت در ایامی که به‌عنوان مدیر کمیته انقلاب در کتالم رامسر از طرف مرحوم آقای ربانی املشی فرستاده شده بودم، این کتاب را همراه خود بردم و ترجمه کردم. ترجمه من یا بحث شورا بود یا دموکراسی. بالاخره این ترجمه را به ایشان دادم که بخواند ولی دیگر به دستم نرسید. من نیز صورتی از آن نگرفته بودم. کما این‌که کتاب شهید صدر *الفتاوی الواضحه* که اول و آخرش دو رساله اضافی داشت: اولش رساله *المرسل والرسول*

منشأ تصمیم شروع این درس، از آن جهت بود که مرحوم شهید صدر قبل از مباحث ولایت‌فقیه امام، بنای بر تأسیس «حزب‌الدعوه» داشت. احزاب اسلامی وقتی می‌خواستند شروع به کار کنند، ذهنشان به بیش‌تر از بحث شورا نمی‌رفت و مانند اهل تسنن مبنا را بر شورا گذاشته بودند. تا این‌که مباحث ولایت‌فقیه امام خمینی به دست شهید صدر رسید که سبب منقلب شدن ایشان گردید.[۱]

آقای سیدکاظم حائری بعد از مدتی، برای این‌که درس‌ها به‌تناسب نیاز روز باشد، به بحث قضا منتقل شدند و در ضمن آن، بحث‌های حدود، قصاص، شهادات و دیات را مطرح کردند. این‌ها زمانی بود که بنده در دزفول، به امر قضاوت به مدت سه سال و نیم مبتلا شده بودم. داستان تصدی قضاوت از این‌قرار بود که بعد از انقلاب، مرحوم امام در بیانیه عامی دستور داد تا ائمه مساجد و جوامع در مساجد بنشینند و مردم سلاح‌های خود را به آن‌ها تحویل دهند و از آن‌ها رسید بگیرند. عده‌ای از کتالم رامسر و سادات‌محله

والرساله بود که به‌تناسب رساله عملی، مطرح می‌کرد که به چه دلیل خداوند صاحب اصلی رسالت اسلام است و رسالت پیامبر ﷺ و رسالت اسلام به چه دلیل است؟ این را ترجمه کرده بودم. هم‌چنین رساله آخری ایشان *نظام العبادات فی الاسلام* بود و زمانی که در مدرسه علمیه ولی‌عصر (عج) خوانسار تدریس داشتم، در تابستان ترجمه کردم، به ایشان که دادم تا ببینند و به چاپ برسد، ولی متأسفانه هردو ترجمه گم شد.

۱. گویی شهید، متوجه مسأله ولایت‌فقیه نبود و هم‌زمان با نشر این معنا، متوجه آن شد یا در حدی بود که موجب قناعتش شود. ولی مرحوم «سیدمحمدباقر حکیم» می‌گفت که چون مبانی شورا در نظرمان تأکید یافته، به این زودی دلمان نمی‌آمد از آن دست برداریم و لذا با ایشان زیاد مناقشه می‌کردیم. آن‌قدر مناقشه کردیم که رسیدیم به این نتیجه که یک‌سره شورا را رها نکنیم بلکه هردو را با هم جمع کنیم؛ یعنی فقیه، ولیِ مشروط به نظر شوراست. این‌گونه شهید صدر پذیرفت.

به قم آمدند و نزد آقای ربانی املشی رفتند. با توجه به این‌که ایشان، این افراد را به آقای پیغمبرپور حواله داده بود و ایشان نیز مرا از نجف می‌شناختند، بنده را معرفی کردند و به آن منطقه رفتم.

سه ماه تابستان بعد از پیروزی انقلاب، در آن‌جا با مدیریت دو کمیته مشغول به فعالیت بودم تا این‌که افرادی را استخدام کردیم و وضعیت به صورت عادی برگشت و به کمیته مرکزی انقلاب تحویل دادم که آقای مؤمن و جنتی در آن بودند. بعداً آقای مؤمن و آقای معرفت، دوباره فراخوان دادند و همراه با آقای بروجردی قزوینی داماد مرحوم شهید مدنی، ما را به شیراز فرستادند تا دوره آموزشی قضایی را بگذرانیم. بعد از مراجعت که جنگ نیز شروع شده بود، حکم قضاوت دزفول را به من دادند و تا مدتی به‌صورت مجرد، هر هفته یا دو هفته یک‌بار به قم می‌آمدم و پرونده‌های اعدام و مصادره اموال را تحویل می‌دادم که مقرر بود به نظر اعضای دادگاه عالی انقلاب در قم برسد. بالاخره در ایام ریاست آقای اردبیلی، نامه‌ای برای من آمد که به‌عنوان جانشین رییس دادگستری دزفول مشغول به کار شوم. در آن زمان دادگاه کیفری یک و دو و دادگاه حقوقی یک و دو و هم‌چنین دادگاه انقلاب شهر در آن‌جا بود که به من محول شد. این دفعه آقای ری‌شهری مرا خواست و حکم دادگاه انقلاب ارتش زمینی و هوایی دزفول را به مسئولیتم اضافه کردند. این‌گونه بود که کارهای متوالی و سنگین ادامه داشت و تا سر شب ادامه می‌یافت. از دادگستری به دادگاه انقلاب شهر می‌رفتم و از آن به دادگاه ارتش؛ بنابراین، از کثرت کار سکته بر من عارض گردید و استراحت الزامی شد. سپس مرا در انتخابات مجلس آن‌جا نامزد کردند، ولی چون کس دیگری بیش‌تر

از من رأی آورد، راحت شدم. این راهی شد تا از قضاوت رها شوم؛ زیرا ورود در انتخابات، مشروط بر استعفا از محل کار بود و به دردم خورد تا به قم برگردم.

بعد از بازگشت به قم، دوباره به درس آقای سیدکاظم حائری حاضر شدم. البته یک سال تحصیلی آقای میرزاجواد تبریزی در باب «علمین» بحث اراضی را مطرح می‌کرد و آقای وحید خراسانی در مسجد سلماسی فقه تدریس می‌کردند، ولی در هر صورت درس آقای حائری را ترجیح دادم.

داستان دستگیری در نجف

آقای دکتر علی‌نقی منزوی[۱] پسر مرحوم آقابزرگ تهرانی که از شاگردان چهار سال درس خارج آقای خویی بود، بعد از عزیمت به لبنان، در دانشگاه امریکایی بیروت استاد دانشگاه شد. این کار با تمایلات مارکسیستی- کمونیستی صورت گرفت. حوزه نجف و عمامه و دین را رها کرد و به جای این‌که به شوروی وابسته شود، به دانشگاه امریکایی بیروت وابسته شد. نمونه شاهد آن همان است که امام می‌فرمود: «این‌ها کمونیست امریکایی هستند!»

مرحوم آقابزرگ تهرانی در اواخر عمر بستری شد و پسر ایشان برای پرستاری از پدر به نجف آمد، ولی در این ایام از سفارت آلمان دموکراتیک، کتابچه‌های کمونیستی- مارکسیستی تکثیر می‌کرد و ۲۵ نفر از جوان‌های ایرانی نجفی آخوندزاده و حتی پنج نفر معمم را

---

۱. لقب شناسنامه‌ای آقابزرگ تهرانی، منزوی بود. آن هم به این دلیل که ایشان غالباً در خانه و منزوی از دیگران زندگی می‌کرد.

دور خود جذب کرد و در کتابخانه منزل پدر، بحث‌های مارکسیستی با آن‌ها داشت. آقای سید احمد جلالی که از طرف آن‌ها به شرکت در آن مجلس دعوت شده بود، تعریف می‌کرد که آقای منزوی گفته بود: «دو دسته دیوانه هستند: انبیا و ادبا. آیا این دیوانگی نیست که کسی چیزی بگوید و وقتی از او بپرسند: از کجا می‌گویی؟ یا به موهومات نسبت دهد یا بگوید دیدم الاغی کنار گوشم دمش را تکان داد و من این حرف‌ها را از آن فهمیدم. در جای دیگر گفته بود: محمد یتیم عرب، زمانی که چیزی نداشت، در ۲۵ سالگی به یک زن چهل ساله قناعت کرد، ولی وقتی به مکنتی رسید، بنا به زن زیاد گرفتن کرد».

آقای جلالی این حرف‌ها را تحمل نکرد و از آن مجلس بیرون آمد و نامه‌ای در حدود چهل صفحه برای امام خمینی رحمة‌الله‌علیه نوشت و جریان را گزارش داد. در آن گزارش گفته بود که اگر علاج نکردید، سلاح تهیه می‌کنم و او را می‌کشم. مرحوم امام به او گفته بود: «دست نگه‌دار! خودمان علاجش می‌کنیم».

امام هنگامی‌که استان‌دار کربلا خدمت ایشان آمد، فرمود: «یک نفر از خودتان است که می‌خواهیم او را از این‌جا بیرون کنید.» او دلیل را پرسید و امام فرمود: «ما می‌خواهیم مسئولیت خونش گردن ما نباشد». آن‌ها نیز به آقای منزوی گفته بودند که اردن واسطه بین عراق و ایران شد و ممکن است صلح کنیم و ایران شما را از ما بطلبد. به این دلیل که منزوی، ایرانی و تحت تعقیب حکومت ایران بود. لذا نصف شب با ماشین مسلح به کتابخانه مرحوم آقابزرگ تهرانی رفتند و او را دستگیر کرده، شبانه به مرز اردن رساندند.

ساواک در آن زمان، شایعاتی را منتشر کرد که عده‌ای جوان کمونیست- مارکسیست، اطراف امام را گرفته‌اند و این گزارش برای دفع آن اتهامات بسیار بجا بود. من این گزارش را به عربی ترجمه کردم و آقای شیخ محسن اراکی به خط نسخ نسخه‌برداری کرد. این نوشته‌ها را به طلبه‌های عرب می‌دادیم تا جواب این اتهامات باشد. دو نفر از معمم‌های گروه آقای منزوی، این اوراق را به دست آورده و تصور کرده بودند این اوراق متعلق به خودم است. آنان اوراق را به حکومت آن زمان تحویل دادند و من سه هفته با شکنجه زندان شدم که با وساطت مرحوم امام آزاد گردیدم. باز هم امام در دیدار استان‌دار کربلا[۱] که عضو مجلس انقلاب بعثی‌ها بود، اشاره کردند و فردی را به کربلا فرستادند تا داستان دستگیرشدن من را برای او بیان کند. چون شایعه کرده بودند که ما برای ترور امام آمده بودیم، استان‌دار کربلا به بغداد اطلاع داد که با وساطت و ضمانت حضرت امام مرا آزاد کردند.

---

۱. نجف در آن زمان، در محدوده استان کربلا بود و جدا نشده بود.

فهرست آثار و موضوع آن‌ها

در زمینه آثار باید بگویم: اولین اثری که از من چاپ شد، برگردان کتاب *مناظره گل و غنچه*[۱] به شعر عربی بود.[۲] در کربلا مجله‌ای[۳] به

۱. در آن زمان حدوداً بیست سال داشتم. شیخ‌رضا واعظی دولت‌آبادی اصفهانی استاد من بود. ایشان لابه‌لای کتاب‌هایی که در دستش بود، کتابچه‌ای به نام «مناظره گل با غنچه» از مرحوم آیت‌الله مظاهری اصفهانی داشت. ایشان دارای تقویم نجومی نیز بودند. البته نام خود را روی کتاب ننوشته بود، ولی استادم می‌گفت که متعلق به ایشان است. گل را به‌جای بی‌حجاب قرار داده و غنچه را کنایه از باحجاب گرفته بود. اصل موضوع حجاب بود، ولی به این بهانه به سراغ اصول عقاید و مبانی اعتقادی رفته بود. اولش با این عبارت شروع می‌شد: «گلی با غنچه هنگام سحر گفت / سخن‌هایی کز آن غنچه برآشفت / که ای پرده‌نشین چهره زیبا / چرا در پرده ماندی چهره بگشا / قدم نه سوی میدان تجدد / نشین بر صدر ایوان تجدد». ایشان از آقای مظاهری نقل کرده بود که اگر کسی آن را به شعر عربی حتی به روش «الفیه» ابن مالک درآورد، من پول چاپش را می‌دهم. من تشویق شدم تمام اشعار فارسی ایشان را به شعر عربی درآوردم. ویژگی بارز این کتاب این بود که یک صفحه فارسی و صفحه مقابل آن برگردان عربی‌اش بود. البته هرچقدر با ورثه صاحب این کتاب تلاش کردیم نسخه‌ای از آن به دست آوریم، موفق نشدیم.

۲. مرحوم دکتر شیخ محمدهادی امینی پسر ارشد مرحوم علامه امینی، کتابی را با عنوان *معجم رجال الفکر و الادب فی النجف فی خلال الف عام* در سال ۱۳۸۵ قمری در هزاره شیخ طوسی که در مشهد و نجف برگزار شد منتشر کرد. او مرا در راه دید و داستان این کتاب را از من پرسید و یادداشت کرد و در کتاب خودش از من نیز یاد نمود.

۳. بعد از موج کمونیست- مارکسیستی که بعد از کودتای عبدالکریم قاسم علیه پادشاهی در عراق راه افتاد و پادشاه سابق بیش‌تر بر انگلیس تکیه می‌کرد، کودتاگران بر بلوک شرق تکیه می‌کردند تا بتوانند علیه بلوک غرب کودتا کرده باشند. مارکسیست‌ها قدیمی‌ترین احزاب سیاسی در عراق بودند و طبعاً بعد از کودتا، زندانیان سیاسی را آزاد کردند. این‌ها در بازار ریختند تا کل مظاهر اجتماع را به رنگ خود درآوردند. بعد از آن که علما حکم به کفر آن‌ها دادند و بسیاری از آن‌ها را دستگیر و یا اعدام کردند، عده‌ای به این فکر افتادند که مردم چگونه جذب این احزاب شدند؟ شاید مقداری تقصیر گردن ما باشد که برای جوان‌ها خوراک فکری عقیدتی آماده نکردیم. این‌گونه بود که تعدادی مجلات اسلامی- عقیدتی تأسیس شد.

نام *اجوبه المسایل الدینیه* بود که آقای سیدعبدالرضا شهرستانی در مدرسه مرحوم بروجردی تأسیس کرده بود. یک شماره از این مجله به دست من افتاد. دیدم نامه‌ای از یکی از شیعیان بحرین رسیده که راجع به عالم برزخ سؤالاتی کرده است. دیدم فردی به آن پاسخ‌های واهی و سست داده، لذا بر این جواب اشکال گرفتم و او گفت: «اگر تو بهتر می‌توانی پاسخ بدهی، انجام بده.» نامه را برای من فرستاد تا جواب دهم. یک شماره مجله، جواب من به مسائل برزخ بود که از کتاب *حق الیقین* مرحوم سیدعبدالله شبر[1] استفاده کرده بودم.[2]

دوم، برگردان عربی کتاب *مسأله جبر و اختیار* آیت‌الله سیدصادق روحانی؛[3]

سوم، ترجمه دو جلد کتاب فقهی استدلالی از مرحوم شیخ

---

۱. این کتاب ترجمه *حق الیقین* مرحوم علامه مجلسی است که به زبان فارسی نوشته شده بود. مرحوم «شبر» دیده بود که نیاز است این کتاب با این محتوای غنی به عربی ترجمه شود و نام آن را نیز همان *حق الیقین* گذاشت و به مناسبت‌هایی، نظریات خود را اضافه کرده بود.

۲. زمان چاپ این کتاب که پسرآقای شهرستانی دیده بود من زندان هستم، از روی ترس، نام مرا به‌صورت کامل ننوشته بود.

۳. زمانی که به ایران آمدم، درس آقای سیدصادق روحانی می‌رفتم. ایشان یکی از بحث‌های تعطیلی که انجام داده بود، پیرامون بحث طلب و اراده کفایه، بحث جبر و اختیار را مطرح کرده بود. آقای سیدهادی روحانی برادر سیدمحمد که از فضلای تهران و حاضران در این بحث بود، آن را تقریر کرد و به شیخ‌سلمان خاقانی از ادبا و علمای عرب خرمشهر داد تا به عربی روان ترجمه کند و در بیروت چاپ کرد. بالاخره آقای روحانی از من خواست که آن را به فارسی ترجمه کنم. این وارونه بود و برای اولین بار بود که از من خواستند متن عربی را به فارسی برگردانم. من گفتم: «دامادتان سیدهادی خسروشاهی شهره قلم فارسی است و از من چنین درخواستی می‌کنید؟» ایشان ناچار شد بگوید: «فرض کنید از نظر علمی به ایشان اطمینان نیست». لذا قبول کردم و به دست خود آقای خسروشاهی که مرکزی به نام بررسی‌های اسلامی تأسیس کرده بود، به نام آن‌جا چاپ و منتشر شد.

«محمدباقر بهاری همدانی» استاد سیدجمال‌الدین اسدآبادی که از طبقه شاگردان مرحوم آخوند و مجری الحدود در همدان بود. با توجه به این‌که کتاب با مبنای مرحوم صاحب *جواهر* پیش رفته، نام جلد اول را *سفینه الجواهر من فقه الباقر فی افعال الصلوه و صلوه المسافر* گذاشتم که با مقدمه خودم چاپ شد و جلد دوم با نام *المشکوه فی الخلل الواقع فی الصلوه* منتشر گردید.

چهارم، تحقیق و تصحیح جلد اول *بهجه الآمال فی شرح زبده المقال* حدوداً ششصد صفحه در علم رجال، نوشته مرحوم «علی یار تبریزی». این کار به درخواست آقای سیدمحمود مرعشی انجام شد و تنها این جلد را تحقیق و تصحیح کردم که چاپ شد و از بقیه مجلداتش عذرخواهی کردم.[1]

پنجم، تصحیح دو کتاب *تبصره المتعلمین*[2] و *نهج المسترشدین فی اصول الدین*. این کار به دعوت آقای سیداحمد اشکوری بود که قبل از انقلاب نیز چاپ شد.

ششم، ترجمه برخی مقالات فارسی در بخش عربی مجله مکتب اسلام بنام *الهادی*.[3]

---

۱. بقیه مجلداتش را آقای سیدهدایت‌الله مسترحمی اصفهانی کار کردند.

۲. این کتاب را از روی نسخه‌ای که برای مرحوم فخرالمحققین پسر علامه خوانده شد و به امضای ایشان رسید و از کتابخانه مرحوم مرعشی به دست آورده بودم، تحقیق و تحشیه کردم.

۳. جمعی از رفقای نجفی ما مانند آقای تسخیری در آن‌جا مشغول فعالیت بودند. آن‌ها گفتند که شیخ الازهر در دیداری که از این‌جا داشته، گفته است که ما به‌عنوان شعبه‌ای از جهان اسلام، از شما بی‌خبریم؛ چه رسد به این‌که بقیه جهان اسلام از شما خبر داشته باشند. لذا مجله‌ای عربی راه بیندازید که این مظاهر حرکت اسلامی حوزه قم را به جهان

هفتم، برگردان عربی دو کتاب آقای موسوی لاری به نام‌های *بررسی مشکلات اخلاقی و روانی* و *رسالت اخلاق در تکامل انسان*؛

هشتم، برگردان عربی کتاب *قضا و قدر در قرآن و روایات* نوشته آیت‌الله سبحانی؛[1]

نهم، برگردان عربی کتاب *خدمات متقابل اسلام و ایران* نوشته شهید مطهری.[2] در این کتاب شعرهای فارسی ایشان را به عربی

اسلام منعکس کند؛ بنابراین در هر شماره، دو مقاله ترجمه می‌خواستند. یک مقاله ترجمه و یک مقاله هم معرفی آخرین کتاب به قلم روز اسلامی که در ایران برای نسل جوان نوشته شده است. عنوان بخشی که بر عهده من بود، «اخترنا لک کتاب فی مقال عرض و تلخیص» بود. در این زمینه، مقالاتی را گزینش می‌کردم و به مجله *الهادی* می‌دادم. یکی از چیزهایی که پسندیدم و منتشر شد، مقاله‌ای از آقای سیدمجتبی موسوی لاری بود که در مکتب اسلام منتشر شده بود. این مقاله راجع به مطلبی منقول از آقای فلسفی بود که آیا وجدان اخلاقی می‌تواند جای دین را بگیرد؟ زمانی این فکر به‌عنوان فکر غربی مطرح شده بود که احتیاج خاصی به دین نداریم و برای این‌که فایده دین را داشته باشیم، با رواج وجدان اخلاقی، می‌توانیم به هدف برسیم. مرحوم آقای فلسفی این مطلب را منبر کرد و نوارش معروف به «وجدان اخلاقی» بود. در ضمن همین منبر، قصه‌هایی از «مصطفی لطفی المنفلوطی مصری» نقل می‌کردند. من این مقاله را به عربی ترجمه کردم و در مجله *الهادی* منتشر شد. آقای موسوی لاری آن را پسندید و از من دعوت کرد تا کتاب‌ها و مقالات او را به عربی ترجمه کنم.

۱. این کتاب، سلسله مقالات ایشان در مکتب اسلام بود. من این کتاب را ترجمه کردم و تحویل دادم، ولی آقای سیدحسن شریعتمدار که مدیر چاپخانه *الهادی* بود، به نظرش رسید که اسم جدید و به‌روزی برای این کتاب انتخاب شود؛ بنابراین برای تمام این مقالات که سه ماه وقت برای آن صرف کرده بودم دوباره وقت گذاشتم و از اول همه مقالات را از روی چاپ کتاب ترجمه کردم. زمانی که تحویل دادم، متأسفانه آیت‌الله سبحانی گفتند در صورتی قبول می‌کنم که وقت بگذاریم و با هم تطبیق کنیم تا مطمئن شوم. عنوان عربی کتاب، *القضاء و القدر فی القرآن و الاحادیث* بود.

۲. این کتاب را در همان مجله *الهادی* در دو مقاله و در دو شماره معرفی کرده بودم. مرحوم شهید مطهری توسط آقای تسخیری از من دعوت کرد که ترجمه این کتاب‌ها را تکمیل کنم. ترجمه این کتاب در ایام تظاهرات انقلاب افتاد و در پاورقی نوشتم اینجا رسیدیم که انقلاب اسلامی پیروز شد. به زمان دیگری رسیدیم نوشتم: این‌جا رسیدیم که امام ایشان

ترجمه کردم و در چاپ اول منتشر شد؛ هر چند در چاپ‌های بعدی حذف شده است.

دهم، برگردان عربی کتاب مجموعه مقالات *مبانی اعتقادات در اسلام* اثر آقای موسوی لاری که در مجله *سروش* صدا و سیما به چاپ رسیده بود.[1]

یازدهم، برگردان عربی کتاب دیگری از آقای موسوی لاری که مجموعه مقالات ایشان در مجله *مکتب اسلام* بود با عنوان *اسلام و سیمای تمدن غرب*؛

دوازدهم، ترجمه کتابچه‌ای از مرحوم پدر آقای موسوی لاری با عنوان *اثبات ضرورت نبوت و امامت برای جامعه* با عنوان عربی *حاجه الانام الی النبی و الامام*. این کار دریچه‌ای برای ترجمه کتاب به زبان‌های دیگر شد.

سیزدهم، نگارش کتاب *وقعه الطف لابی مخنف*. در نجف به تحقیق مقتل امام حسین علیه‌السلام پرداخته بودم که حدود بیست سال طول کشید و در قم، تحویل دفتر انتشارات جامعه مدرسین دادم. این کتاب در سال ۱۳۶۵ شمسی چاپ شد و دفعه بعد، با تصحیحات مجمع جهانی اهل‌بیت علیهم‌السلام چاپ کردند. از این کتاب سه ترجمه

را به‌عنوان رییس شورای انقلاب تعیین کرد. در جای دیگر نوشتم: این‌جا رسیدیم که ایشان ترور شد. در ترجمه عربی چاپ‌های اول، این مطالب بود ولی الان خبر ندارم که هم‌اکنون هم هست یا خیر؟

۱. در آن ایام، قاضی دزفول بودم و لذا این مجلات را با خودم به آن‌جا بردم. از ایشان خواستم به ترجمه دو جلد این کتاب از طرف من اکتفا کند و به سراغ مترجم دیگری برود که معرفی کرده بودم. ولی بعد از سه سال و نیم که به قم برگشتم، جلد چهارم این کتاب را که بحث امامت بود برای ایشان ترجمه کردم.

فارسی، یک ترجمه انگلیسی، یک ترجمه ترکمانی و ترکی استانبولی شده و یک ترجمه اردو نیز دارد که هنوز زیر نوبت چاپ است.

چهردهم، نگارش مجموعه *موسوعه التاریخ الاسلامی*. در این مجموعه تحقیق، تاریخ اسلام را در چند جلد، از پیشینه بعثت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم شروع کردیم که عبارتند از: جلد اول مربوط به قبل از هجرت؛ جلد دوم تا انتهای سال ششم هجری؛ جلد سوم از سال هفتم تا انتهای رحلت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم؛ جلد چهارم، از حوادث بعد از رحلت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم تا آخر جنگ جمل، جلد پنجم، مقدمات جنگ صفین تا امامت امام حسن علیه‌السلام را بررسی می‌کند؛ جلد ششم، عهد امامت امام حسین علیه‌السلام و امام سجاد علیه‌السلام است؛ جلد هفتم از اول امام باقر علیه‌السلام تا نیمه عهد امام رضا علیه‌السلام یعنی تا ولایت‌عهدی ایشان را در برمی‌گیرد و جلد هشتم ولایت‌عهدی امام رضا علیه‌السلام تا غیبت صغرا یعنی تا ۳۳۰ هجری را شامل می‌گردد.

امتیاز این کتاب، پابه‌پای نزول قرآن بودن آن است؛ به خصوص پابه‌پای آیاتی است که اشاره تاریخی دارند. در خود سیره نبوی، موضوع میلاد امام علی علیه‌السلام، میلاد حضرت زهرا علیهاالسلام و میلاد حسنین علیهماالسلام نیز آمده است. این روش، برخلاف روشی است که تاریخ‌نویسی شیعه تا قبل از این کتاب داشته و غالباً به صورت تذکره‌نویسی بوده است؛ یعنی هر کتاب، به یک معصوم تعلق دارد و برای پرداختن به زندگی هر معصوم، زندگی او را از ولادت تا انتهای شهادت او بررسی می‌کند. در این روش، سیر تاریخی به دست نمی‌آمد؛ چون رفت‌وبرگشت می‌شد.

تواریخ اهل تسنن به ترتیب تاریخی و به‌صورت سنواتی است.

تاریخی که من نوشتم، بر همین روش بود؛ با این فرق که محور کتب تاریخ اهل سنت، خلفاست ولی ما این محور را بر حول ائمه خودمان قرار دادیم. بدین ترتیب، زندگی هر معصوم را باید در خلال زندگی معصوم سابق یا حتی اسبق پیدا کرد. امتیاز دیگر این‌که علاوه بر تاریخ اسلام بودن تاریخ تشریع هم هست؛ یعنی در قسمت سیره نبوی، هر حکمی از احکام اسلام که آمده، ضمن آن تذکر دادیم این حکم برای اولین بار تاریخش مشخص می‌شود.

مرحوم علامه سیدمرتضی عسکری در ضمن تجدید کتاب‌های درسی، اظهار تمایل کردند که چون هم *شرح سیوطی* و هم *شرح ابن عقیل* محسناتی مخصوص به خود دارند، بجاست کسی بین این دو را جمع کند؛ یعنی خلاصه‌گویی سیوطی را در کنار وضوح بیان ابن‌عقیل بیاورد تا پیچیدگی متن *الفیه* را رفع کند. این کار لازمه‌اش این بود که به صورت درس به درس گردد و در آخر هر درس، تمرینی گذاشته شود. این کار که تمام شد و به اداره ارشاد دادم، کتاب را برگرداندند؛ زیرا در این کتاب، هیچ نقشی برای معلم باقی نمانده، یعنی به‌قدری موضوع را واضح کرده که نقشی برای استاد باقی نمی‌گذارد.

پانزدهم، نگارش کتاب *من تاریخ تدوین الحدیث حتی عهد معاویه*. قبل از انقلاب، آیت‌الله حائری مجلس هفتگی می‌گرفت و افراد حاضر در بحث، موضوعی را انتخاب می‌کردند و می‌نوشتند. در هر هفته این مبحث در جلسه مطرح و در حضور ایشان اصلاح می‌شد. موضوعی که من انتخاب کردم، «تاریخ تدوین احادیث تا عهد معاویه» بود که آقای سیدمنذر حکیم در مجمع فکر اسلامی

در چهار مقاله از فصلنامه *الفکر الاسلامی* چاپ کرد و بعد به صورت کتاب چاپ شد.

شانزدهم، نگارش کتاب *منهاج الحیاه فی الادعیه و الزیارات*. این کتاب را در جلسه‌ای که دکتر مهران اسماعیلی شب اولین جمعه ماه رمضان تاریخ ورزان را دور هم جمع می‌کرد، آوردم و توزیع کردم. ویژگی‌اش این است که چون در *مفاتیح الجنان* صحبت از تحریف قرآن است، این کتاب می‌تواند جایگزین مناسبی برای آن باشد؛ مثلاً محدث قمی یک آیه‌الکرسی آورده است که اضافاتی دارد و ادعا می‌کنند این آیه، کما انزل است. این کار بهانه به دست دشمن می‌دهد. من هم به این مسأله توجه نداشتم تا این در یکی از سفرهایی که به سوئد رفتم فردی عرب به من گفت که چنین مسأله‌ای در مفاتیح نوشته است و من فهمیدم مخالفان آن را ترویج کرده‌اند.[1]

هفدهم، بخش امام حسن علیه‌السلام *موسوعه التاریخ الاسلامی* را برای همایش سبط‌النبی با مقدمه به‌صورت مستقل آماده کردیم. هم‌چنین بخش امام سجاد علیه‌السلام این مجموعه را برای همایش امام سجاد علیه‌السلام آماده کردیم که هر دو جنبه تکراری دارد.

هیجدهم، دانشگاه مجازی المصطفی، خلاصه‌ای از کتاب *خلاصه تاریخ اسلام* را که از بخش‌های موسوعه است خواستند که در

---

۱. آقای اختری نقل کرد که مقام معظم رهبری گفته: «برای مهمانانی که از جهان عرب دعوت می‌کنید و مطالبه کتاب‌های ادعیه می‌کنند چه چیزی می‌خواهید به دست آن‌ها بدهید؟ چیزی درست کنید که این موارد اشتباه در آن نباشد». بالاخره کار به من منتهی شد و این گزینش را با این امتیاز انجام دادم که برخلاف *مفاتیح*، منابع اخبار و روایت آمده و به صورتی مختصرتر از مفاتیح شکل یافته است.

۱۵۰ صفحه تهیه شد و انتشارات معارف آن را به نام *مختصر زندگانی پیامبر اعظم* صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم چاپ کرد.

نوزدهم، این دانشگاه، هم‌چنین درس «کلیات تاریخ و تمدن اسلامی» را از من خواستند. بعد از تحویل، انتشارات معارف آن را چاپ کرد، ولی متأسفانه بدون مقدمه چاپ شده است. درس دیگری که این دانشگاه از من خواست، درس «تاریخ شیعه و تشیع» بود. ظاهراً این اجرا نشد و بعدش نیز به عربی برگردانم و یک نسخه‌اش به مجمع جهانی اهل‌بیت علیهم‌السلام رسید که در نوبت چاپ است و یک نسخه نیز به نشر معارف رسید و باز آن‌هم در نوبت چاپ مانده است.

بیستم، در دانشکده تربیت مربی عقیدتی- سیاسی سپاه قم، از من تدریس «تفسیر شبر و علوم قرآن» را خواسته بودند و من علوم قرآن را به آن‌ها دادم و انتشارات معارف آن را به نام *علوم قرآن* چاپ کرد.

بیست و یکم، مقاله «المراه فی الجاهلیه و الاسلام». زمانی که هنوز مجمع جهانی راه نیفتاده بود، رایزن فرهنگی جمهوری اسلامی در دمشق، به مجله‌ای بنام *نهج* برخورد کرد که در آن مقاله مفصلی راجع به مقایسه حقوق زن در جاهلیت و اسلام به قلم برادر یکی از وزرای عراق به نام حسن العلوی بود که فردی مارکسیست به شمار می‌آمد. مقاله به دست من رسید و قرار شد به آن پاسخ دهم. حاصل آن این نوشته است. ترجمه نوشتار مذکور، در دانشگاه ادیان دفاع شده، ولی هنوز در نوبت چاپ است.

بیست و دوم، مقاله‌ای به نام «میزان عرف در ادله شرعی» نوشتم که در ضمن مجموعه مقالات فقهی چاپ شد که ناظر به

موضع‌گیری‌های اصولی فقهی مرحوم امام بود.

بیست و سوم، تحقیق و تصحیح کتابی از ابن هیثم بحرانی با عنوان *النجاه فی القیامه فی تحقیق امر الامامه*؛

بیست و چهارم، تمام اشعار *گلستان* سعدی را به شعر عربی ترجمه کردم. زمانی که تمام شد، شخصی به من گفت که این کار تکراری است و فردی که استاد کرسی ادب فارسی در دانشگاه قاهره است، آن را با نام *الروضه الگلستان* چاپ کرده است. این کتاب را در کتابخانه مرحوم آقای حکیم دیدم. الحمدلله وی به شعر آزاد ترجمه کرده، نه به شکل شعر کلاسیک و قافیه‌ای؛ و کار من متفاوت بود. البته این کار چاپ نشد.

تدریس دروس در نجف و قم

درباره دروسی که در نجف و قم تدریس کردم، باید بگویم:

به‌طور طبیعی و همان روش معمول، درس‌هایی که در حوزه خوانده بودم، برای دیگران تدریس می‌کردم. البته بعضی از کتاب را خودم نخوانده بودم، ولی چون طالب داشت و آن‌ها را می‌خواندم، تدریس نیز می‌کردم.

یکی از تفاوت‌های حوزه‌های عربی و فارسی این بود که در نجف، به خصوص در سطوح اولیه، به ازای *جامع المقدمات*، *اجرومیه* و شرح آن خوانده می‌شد. *دروس فی نحو الاجرومیه* کتابی بود که شخصیت معروف و صاحب مجله *الاضواء الاسلامیه* به نام «شیخ کاظم حلفی» که متعلق به حوزه‌های عربی غیرشیعی بود، به قصد مشارکت در تجدید دروس حوزوی، به روش عربی شرح زده بود. او

با نظر به این‌که طلاب، بعد از شرح اجرومیه به شرح *الفیه* منتقل می‌شدند، ابیات *الفیه* را منقطع و به‌صورت درس به درس درآورده و برای هرکدام سؤالات و تمریناتی گذاشته بود و ضمن دسته‌بندی و خلاصه هر درس، یک یا چند بیت از ابیات *الفیه* را پیشاپیش در شرح اجرومیه آورده بود.

هم‌چنین کتاب‌های ***خلاصه النحو*** دکتر شیخ عبدالهادی فضلی و ***خلاصه المنطق*** ایشان، ***مبادی علم اصول الفقه***، ***اصول الاستنباط*** علامه حیدری، ***المنطق*** مرحوم مظفر، ***حاشیه معالم***، ***شرح اجرومیه***،[1] ***قطر الندی و بل الصدی*** ابن هشام انصاری نویسنده ***مغنی اللبیب***، ***شرح سیوطی***، ***شرح ابن عقیل***[2] و ***شرح ابن ناظم***[3] را در نجف تدریس کرده‌ام. ***اصول فقه*** مظفر را در نجف درس نمی‌دادم، ولی ***معالم*** را تدریس کردم.[4] بخشی از کتاب ***فلسفتنا*** مرحوم شهید صدر را در نجف تدریس کردم که از عراق خارج شدیم.

---

۱. از سابق تفاوتی در شروع دروس ادبیاتی بین حوزه‌های فارسی و عربی وجود داشت. در حوزه‌های عربی، نزدیک به حوزه‌های عربی غیرشیعه نیز بود. رساله *اجرومیه* از حدود قرن هفتم یا هشتم هجری پسندیده شده بود. شرح اجرومیه نیز بر این کتاب نوشته شد. همان‌طور که در حوزه‌های فارسی *جامع المقدمات* را می‌خواندند، در حوزه‌های عربی، *اجرومیه* و شرح آن را تدریس می‌کردند.

۲. ابن‌عقیل تشریح ابیات *الفیه* را ضرورت ندیده و بعد از آن شرح و بیان اصل مطلب را واضح می‌دیده است که اگر کسی عرب باشد، این مقدار از شرح و بیان برای او کافی است و بقیه آن را برای نقش معلم و بیان آن توسط او باقی گذاشته است.

۳. این کتاب پیچیدگی بیش‌تری داشت و جنبه شرح مزجی آن بیش‌تر بود.

۴. دو سه نفر از کسانی که *معالم* را نزد من خواندند خودشان دانشجوی *کلیه الفقه* مرحوم مظفر بودند ولی به جهت امتیازاتی که در این دانشکده برای افراد معمم قائل بودند، این‌ها مشغول درس‌های حوزوی بودند.

با توجه به این‌که فرزندان ایرانیان مقیم عراق، با عربی مأنوس‌تر بودند، لازم بود کلاس‌هایی به زبان عربی برای آن‌ها برگزار شود. لذا دو دوره برگزار شد: یک دوره با عنوان «معهد الدراسات الاسلامیه» که ملحق به دارالتبلیغ سابق بود. یکی هم مدرسه عربی مرحوم آیت‌الله گلپایگانی در خیابان چهار مردان. تدریس در مدرسه عربی، بیش‌تر ادبیاتی بود؛ هرچند تدریس‌های جنبی مانند تدریس عقاید نسبتاً استدلالی و مختصر نیز داشتم. هم‌چنین *تاریخ اسلام* را تدریس می‌کردم که جنگ‌های مهم و سرنوشت‌ساز سیره نبوی در آن بود. ابن ابی الحدید در کتاب خودش از سه منبع اصلی تاریخ اسلام به نام‌های *سیره* ابن هشام، *مغازی* واقدی و کتاب‌های بلاذری یاد می‌کند که برای تدریس از این منابع استفاده می‌کردم و چهار واقعه بدر، احد، فتح مکه و تبوک را گفتم. در جنبه‌های «مفاهیم اسلامی» یعنی افکار اسلامی تدریس داشتم که شهید صدر به آن تأکید می‌کردند.

در معهدالدراسات، تدریس *جواهرالبلاغه*، *البلاغه الواضحه* و *تاریخ اسلام* را از من خواستند. با این تفاوت که این دفعه خواستند کاری نو صورت گیرد و به منابع رجوع شود. من نیز شروع به نوشتن سیره نبوی کردم.[۱]

بخش زیادی از *رسایل* شیخ انصاری و *المسایل الجدیده* آقای مشکینی، *خلاصه‌القوانین* شیخ احمد انصاری، بخشی از مکاسب، مقدار قابل‌توجهی از کفایه، *حلقه اولی و ثانیه* و میزان زیادی از *حلقات*

---

۱. البته قبل از من این درس را از آقای شیخ محسن اراکی خواسته بودند و ایشان مدتی تدریس کرده بود و بعد به مشکلی برخورد کردند که به من محول شد.

ثلاثه شهید صدر را تدریس کرده‌ام.

آقای سیدرضا طباطبایی یزدی، برای مدرسه شهیدین برنامه خاصی داشت؛ به این صورت که طلبه‌ها را به توصیه یکی از اساتید به بحث خارج می‌فرستادند، ولی چون استادی که درس خارج می‌دهد، مجال چندانی برای عرض اشکالات نمی‌دهد، استاد توصیه‌کننده، آن درس خارج را دوباره برای طلاب تقریر می‌کرد که در این صورت، فرصت طرح اشکالات پیدا می‌شد. من برای طلاب، درس فقه آیت‌الله حائری را ترجیح داده بودم. لذا به آن مدرسه می‌رفتم و برایشان برنامه را اجرا می‌کردم. ولی طوری بود که اکثر وقت مرا می‌گرفت و پرستاری پدرم که بیمار بود، مزاحم وقت آزاد برای مطالعه می‌شد و حداکثر بیش‌تر از دو ترم ادامه نیافت. این تجربه شد بر این‌که قدیمی‌ها می‌گفتند: «تدریس درس خارج فقه و اصول با هم زیاد است.» درست هم همین است مگر این‌که مدرس، نخواهد درس درستی بدهد. یک استثناء دیگر نیز دارد و آن این‌که تازه‌کار نباشد و نیازی به مطالعه جدید نداشته باشد.

تفاوت حوزه‌ها و نقش‌های متفاوت آن‌ها

درباره تفاوت حوزه‌ها، نکاتی را یادآوری می‌کنم. مشهور است کسانی که می‌خواستند ادبیاتشان را درست کنند، به سراغ حوزه مشهد می‌رفتند؛ زیرا مشهد از قدیم به ادبیات شناخته‌شده بود؛ مثلاً ادیب نیشابوری استاد و شاگرد، هر دو از این دیار هستند. حوزه مشهد در کنار اتقان ادبیات، به «تجوید» نیز مشهور است. هم‌چنین در این شهر منبری‌ها شهرت زیادی داشتند.

درگذشته، کسانی که طالب فلسفه بودند، به اصفهان می‌رفتند؛ زیرا جای مرحوم شیخ بهایی و میرداماد بود و ملاصدرا نیز قبلاً در این شهر زندگی می‌کرد. البته فلسفه خوان‌هایی مانند علامه مجلسی بودند که مخالف فلسفه شدند و دلیل آن نیز برداشت شأن از روایات بود و ذوق و سلیقه روایت را در مذمت فلسفه می‌دانستند. هرچند مدافعان فلسفه نیز روایات امام رضا علیه‌السلام را حمل بر فلسفه الحادی و یونانی می‌کنند؛ نه فلسفه اسلامی. آن‌ها علاقه‌مندان فلسفه را دارای گرایش کم‌تری به تعبد می‌دانستند و معتقد بودند این علاقه‌مندان به جای این‌که وقت خود را برای تعبد و بررسی قرآن و روایات بگذارند، تمام‌وقت خود را صرف خواندن فلسفه و مباحثات مربوط به آن می‌کنند؛ به‌اضافه این‌که برخی مسائل فلسفی با مسائل دینی و تعبدی زاویه پیدا می‌کند؛ مثلاً مسأله معروف «ربط حادث به قدیم» و مسأله «الواحد لا یصدر الا عن واحد» و «عقول عشره»، همه‌اش حرف‌های فلسفی یونانی است و مشابه آن را در هیچ جای اسلام نداریم، مگر این‌که عده‌ای مطالب دینی را به زور با این مطالب تطبیق داده‌اند. هم‌چنین اصفهان، به عمق فقهی و فقه سنتی نیز مشهور شده بود. سلف صالح مرحوم بروجردی در اصفهان نزد سیدمحمدباقر درچه‌ای درس خوانده بود و بعد به نجف رفت.

وقتی حوزه تهران به‌تدریج پا گرفت، عده‌ای از علمای اصفهان، در دوره قاجار مدارسی مانند سپه‌سالار ساختند و مایل بودند این مدارس پا بگیرد؛ بنابراین عده‌ای از علمای اصفهان را به آن‌جا منتقل کردند. شهید مطهری وقتی مختصری از زندگانی نام‌آوران فلسفه را به‌طور تسلسل تاریخی نقل می‌کند، مشخصاً می‌گوید

چه افرادی با چه نامی در اصفهان بودند و به تهران منتقل شدند. این‌گونه بود که به‌تدریج فلسفه از اصفهان به تهران منتقل شد. نقل شده که آخوند خراسانی، به‌قصد نجف از خراسان حرکت کرده و سر راه در توقفی در سبزوار با ملاهادی سبزواری ملاقات داشته ولی وقتی به تهران آمده، به ذهنش رسیده بود که این مسائل برای تعمق در علم اصول به درد می‌خورد و لذا در آن‌جا مقیم می‌شود. آخوند به مدت دو سال فلسفه خوانده بود. جالب است که هیچ کس برای این دو سال نگفته که از اول چنین قصدی داشته و هم‌چنین در این مدت به درس دیگری مشغول بود یا نه.

در مورد حوزه قم باید گفت که در آن زمان شهرت خاصی نداشته و شاید تنها بتوان گفت به جامعیت مشهور است وگرنه به چیز خاصی مشهور نشد. حوزه نجف مصداق جمله «و جعلت العلم فی الغربه» است که می‌فرماید: «من علم را در غربت قرار دادم و کسی که بخواهد در غیر غربت درس بخواند به آن شکل، ممحض در علم نخواهد شد»؛ بنابراین کسانی به نجف می‌رفتند که چنین قصد و غرضی داشتند؛ زیرا نجف جای غربت بود و راه نزدیکی نبود و هرکسی هر وقتی نمی‌توانست برگردد، مگر این‌که نتواند بیش‌تر از این بماند یا دستش کوتاه شود یا این‌که به درجه‌ای از علم برسد. برای مثال، نقل است که ایام فاطمیه مرحوم آقای کافی قصد داشته به قم برود. روزی بالای منبر گفت: «می‌گویند کافی سواد ندارد. من نجف رفته بودم درس بخوانم. نزد آقای راستی کاشانی *لمعتین* را خواندم، ولی شش سال بود که آن‌جا مانده و زیر فشار بودم تا برای ازدواج به وطن برگردم. به همین نیت آمدم که ازدواج کنم و برگردم ولی هر کار کردم نشد».

در نجف حتی تابستان‌ها را تعطیل نمی‌کردند. نجف یک محدوده محصورهای بود که طلاب نمی‌توانستند به‌جایی بروند. کسی که آن‌جا می‌رفت، بایست ممحض در درس می‌شد. لذا نجف به اجتهاد مشهور است. علاوه بر این‌که نجف، نزدیکی خاصی با حوزه عربی غیرشیعی نیز داشت و ازاین‌جهت، روش‌ها و کتاب‌های درسی و ادبیاتی نیز با حوزه‌های فارسی متفاوت بودند. به‌قدری مسأله فقه و اصول با نجف قرین شده که حتی در زمان کنونی نیز در قم یا هر جای دیگری که بحث فقه و اصول تخصصی و اجتهادی می‌شود، بر شالوده‌های آرا و افکار و نظریات فقه و اصولی نجف مبتنی است. حتی کتبی که جزو متن اصلی دروس حوزه به شمار می‌آید، از علمای نجف است و مؤسس حوزه اخیر قم، مرحوم عبدالکریم حائری یزدی، فارغ‌التحصیل کربلا محسوب می‌شده و بیش‌تر در سامرا بوده است. این حوزه نیز از نجف متولدشده است.

نمی‌توان انکار کرد که حوزه قم به عمق حوزه نجف نخواهد رسید؛ چون سعیشان در تکاثر علمی کم‌تر است و بیش‌تر در جهت انضباط زیباتر و منظم‌تر تلاش می‌کنند. در مقایسه قوت علمی این دو حوزه می‌توانم مثالی بزنم. اگر کتاب *قواعد فقهیه* میرزا حسن بجنوردی نجفی را با کتاب *قواعد فقهیه* آقای مکارم مقایسه کنید، به این تفاوت پی می‌برید. این مسأله تا حدی بود که آقای مکارم دیگر کتاب خود را تجدید چاپ نکرد.

هم‌چنین اگر کسی از مباحث اصولی سررشته‌ای داشته باشد، می‌تواند با پی‌گیری درس‌های خارج که از رادیو پخش می‌شود، به این مهم برسد؛ مثلاً اگر کسی درس خارج اصول آقای سیدمحمود

هاشمی شاهرودی را با درس خارج بزرگانی مانند آیات مکارم، نوری همدانی و سبحانی مقایسه کند، می‌بیند که درس ایشان دقیق‌تر و محیط‌تر است و عرف جاری این است که هرکس احاطه‌اش بر آراء نجفی بیش‌تر باشد، تسلط بیش‌تری دارد.

بحث ولایت‌فقیه در دو حوزه قم و نجف

بحث ولایت‌فقیه قبل از نجف، در قم سابقه نداشته است. زمانی که امام به نجف آمدند و بحث معاملات مکاسب را پی گرفتند، این مسأله را مطرح کردند. این بحثی بود که شیخ انصاری به مناسبت در شرایط متعاقدین ذکرکرده بود، با این تفاوت که وی مسانید دال بر ولایت‌فقیه را نیاورده بود و مخصوصاً برای استفاده از ولایت مطلقه و ولایت عامه، معتقد بود که با این دلایل نمی‌توان ثابت کرد؛ ولی امام با قوت و قدرت استدلال کرد.

مقایسه حوزه علمیه کربلا با حوزه‌های دیگر

کربلا چندان به حوزه‌ای قوی مشهور نشده مگر در دوران مرحوم وحید بهبهانی. ایشان ابتدا در بهبهان بود و در اثر خصومتی که در آن‌جا بین بعضی از خوانین درگرفت و آن‌ها از ایشان توقع داوری به نفع آن‌ها داشتند، از آن شهر خارج شد؛ نظیر جریان مشابهی که برای شیخ انصاری در جریان هجرت از دزفول به شوشتر و بعد به نجف رخ داد. مرحوم بهبهانی به کربلا رفت. کربلا در آن زمان متعلق به «شیخ یوسف آل عصفور درازی بحرانی» بود.[۱] او نیز بعد از مدتی

---

۱. «درازی» نسبت قریه‌ای است در بحرین که چون حالت مستطیل بوده، به آن دراز

که از بحرین به شیراز رفت و جریانی مشابه مرحوم بهبهانی برای او نیز اتفاق افتاد،[۱] به کربلا آمد و در این مدت، این حوزه اخباری‌منش بار آمد؛ گرچه اخباری محض نبود.

باید توجه داشت که اخباری‌گری مراتب متفاوتی دارد. از امام علی ؈ پرسیدند: «اشعر شعرای عرب کیست؟» فرمودند: «شرط این‌که گفته شود فلانی اشعر است، این است که همه در یک میدان جریان یافته باشند، اما وقتی در یک میدان نباشند و هرکدام در یک فن توان بیش‌تری دارند، نمی‌توان اشعر را مشخص کرد؛ ولی اگر ناچار باشیم یکی را ترجیح بدهیم امرؤالقیس است که به‌قدری متکبرانه شعر می‌گفته، گویی خودش را پادشاه می‌دانسته است».

نظیر این کلام در تصوف، عرفان و اخباری‌گری حاکم است؛ یعنی این‌ها مراتب مختلفی دارند. اخباری‌گری یک‌چیز صددرصدی نیست. در اخباری‌گری حالتی برزخ‌مانند است. آن‌ها گرایش اخباری دارند و درعین‌حال برخی از قواعد اصول را پذیرفته‌اند. مرحوم بحرانی نیز از این قبیل بوده است.

وقتی مرحوم بهبهانی وارد کربلا می‌شود، سر بحث فقه میرزایوسف بحرانی که در رواق حرم امام حسین ؈ بود شرکت می‌نماید و بعد از چندروز، شروع به اشکال‌گیری می‌کند، میرزا متوجه عمق اشکالات ایشان می‌شود. بعد از مدتی، تعدادی از شاگردان میرزایوسف نیز

گفته‌اند. در زمان کنونی چون برای آن سرزمین سابقه عربی قائل هستند، از حالت فارسی دراز به دُراز مشهور شده است.

۱. چون در آن زمان دادگستری در کار نبود و برای مرافعات نزد علما می‌رفتند، طبعاً خوانین و افراد بانفوذ، توقع داشتند به نفع آن‌ها حکم شود و چون قدرت داشتند علما محذور بودند که اگر به نفع او حکم کنند، اسباب محذور می‌شود لذا جاخالی می‌کردند.

متوجه اشکالات شدند و از مرحوم بهبهانی تقاضا کردند که خودش جداگانه بحث را شروع کند. و بدین ترتیب، عده‌ای از سر بحث صاحب *حدائق*، به بحث مرحوم وحید بهبهانی وارد شدند. شدت این مسأله به حدی بود که در عدد طلاب حاضر در بحث صاحب *حدائق* نمایان بود که برای ایشان سؤال شد که طلاب کجا هستند. به ایشان گفتند که به درس بهبهانی رفته‌اند. ایشان نیز با شاگردانش در درس مرحوم بهبهانی حاضر شد که کشف از اخلاص و تواضع ایشان می‌کند.

با قدرت گرفتن علمی مرحوم بهبهانی در کربلا، اصولی‌گری بر اخباری‌گری غلبه یافت. در همان زمان، «ملاشریف‌العلماء مازندرانی» ظهور کرد که مرحوم شیخ انصاری هم از حضار بحث ایشان بوده است. از اعلام دیگری که در کربلا ظهور کردند، می‌توان به «ملامحمدتقی» صاحب *هدایه‌المسترشدین* اشاره کرد. کتاب او از کتاب‌های مفصل اصول و حتی از دو جلد *قوانین* نیز سنگین‌تر است.

عالم شناخته‌شده دیگر از حوزه کربلا «سیدعلی طباطبایی اصفهانی» صاحب *ریاض‌المسایل* شرح *مختصرالنافع* محقق حلی است. شیخ انصاری نیز در حوزه کربلا رشد کرد و سپس به نجف رفت. نجف در آن زمان، حوزه بحث فکری صاحب *جواهر* بود. علمیت مرحوم شیخ انصاری با حاضر شدن در درس صاحب *جواهر* ظاهر شد؛ به‌گونه‌ای که مرحوم صاحب *جواهر*، به لیاقت ایشان به مرجعیت بعد از خودش اعتراف کردند. ایشان هنگامی‌که در بستر مرگ بودند، سراغ شیخ انصاری را گرفتند. وقتی به دنبال ایشان

رفتند، معلوم شد که به حرم رفته و به امام علی علیه‌السلام متوسل شده تا بلای مرجعیت را متوجه او نکند. اتفاقاً همان‌جا او را پیدا کردند و نزد صاحب جواهر بردند. او نیز دست شیخ انصاری را گرفت و روی سینه‌اش گذاشت و گفت: سفارش می‌کند: «یا شیخ قلل من احتیاطاتک!» ظاهراً شیخ انصاری در استنباطات، احتیاطات زیادی به نظرش می‌رسیده و وقتی احتیاط‌ها زیاد شود، موجب مشکل شدن کار بر مردم می‌گردد؛ لذا ایشان سفارش کرد که بعد از او به شیخ انصاری مراجعه کنند. بنابراین اوج حوزه کربلا در دوران قبل از مرجعیت شیخ انصاری است که از او تعبیر به «خاتمه‌الفقهاء و المجتهدین» می‌کنند.

نکته دیگری که در مورد حوزه کربلا مطرح است، حضور میرزای شیرازی دوم[1] در آن شهر است. بعد از مرجعیت میرزای شیرازی اول در سامرا، اصل مرجعیت به کاظمین به مرجعیت مرحوم «سیداسماعیل صدر اصفهانی» پدربزرگ آقایان صدر منتقل شد و بعد فوت ایشان دوباره به نجف باز گردید. وقتی قضایای داخل شدن انگلیس به عراق و مبارزات شیعیان مخصوصاً برای مطالبه استقلال عراق صورت گرفت، مرحوم سیدکاظم یزدی، مرجع آن زمان، حاضر نشد به‌صورت مستقیم وارد شود؛ هرچند در ابتدای ورود انگلیسی‌ها مستقیماً وارد شد و حکم جهاد علیه آن‌ها صادر کرد و حتی پسرش را به جبهه فرستاد، در مرحله بعد که مطالبه استقلال بود، مشارکت

---

۱. این میرزای شیرازی، شیخ بود و میرزای شیرازی بزرگ سید بوده است. میرزا یعنی از طرف مادر سید باشد؛ یعنی در واقع به میرزای شیرازی که هم از طرف مادر و هم از طرف پدر سید بود، باید می‌گفتند میرزا سید شیرازی.

نکرد. چون عراقی‌ها مطالبه داشتند، به‌ناچار ایشان را رها کردند و سراغ شیخ محمدتقی شیرازی رفتند. شیخ نیز برای احترام به مرجعیت سیدکاظم یزدی، صلاح ندید در نجف بماند و رو در روی مرجعیت او باشد، لذا به کربلا رفت و کسانی که می‌خواستند به محوریت ایشان مبارزه با انگلستان را انجام دهند، به کربلا منتقل شدند؛ این‌گونه بود که محوریت مبارزه از نجف به کربلا منتقل شد.

بعد از این دوران، عهد مرجعیت «شیخ‌الشریعه اصفهانی» و بعد از ایشان «سیدابوالحسن اصفهانی» بود و سپس مرجعیت «حاج‌آقا حسین قمی» شروع شد.

حاج‌آقا حسین در زمان مرجعیت «سیدابوالحسن اصفهانی در مشهد بود و برای مشکل کشف حجابی که رضاخان به‌صورت دیکتاتوری دستور داده بود، از مشهد به تهران رفت تا شاید بتواند با رضاخان مذاکره کند. رضاخان اعتنا نکرد و بعداً کسی به نام «باتمان قلیچ» را از طرف خودش برای مقابله با حاج‌آقا حسین فرستاد که این دفعه ایشان فرستاده رضاخان را نپذیرفت. متقابلاً از طرف رضاخان، دستور تبعید ایشان به عراق صادر شد و ایشان را به مرز بردند و خودش متوجه کربلا شد. چون دوران مرجعیت سیدابوالحسن در نجف بود و نمی‌خواست مزاحم مرجعیت ایشان شود، در کربلا ماند. چیزی نگذشت که سیدابوالحسن از دنیا رفت و به‌طور موقت مرجعیت به حاج‌آقا حسین در کربلا منتقل شد، ولی ایشان نیز چند سالی بیش‌تر زنده نبودند و جنازه‌اش را طبق وصیت خودش به نجف منتقل کردند. بنابراین در یک فترت دوسه‌ساله‌ای در فاصله بین مرجعیت مرحوم سیدابوالحسن اصفهانی و مراجع بعد

از ایشان، حوزه کربلا کمی پا گرفت که بعد نیز دوباره از بین رفت. احیای حوزه کربلا در این مدت به دنباله مرجعیت مرحوم شیخ محمدتقی شیرازی بود.

«میرزامهدی شیرازی»، پدر سیدمهدی و سیدصادق شیرازی با این‌که قبلاً نجف بودند، از این شهر به کربلا منتقل شدند و عالم بارز آن‌جا گردیدند. البته این‌طور نبود که علمای راجحی بر ایشان در کربلا وجود نداشته باشند؛ مثلاً افرادی هم‌چون «شیخ یوسف خراسانی» و «شیخ محمدرضا جرقوبه‌ای اصفهانی» صاحب دو جلد *رد داروین* که نماز جمعه را واجب عینی می‌دانست و در کربلا اقامه می‌کرد - حضور داشتند، ولی درعین‌حال، این افراد که از دنیا رفتند، میرزا مهدی عالم بارز کربلا شد. بعد از او، سیدمحمد شیرازی با تصریح به عدم لزوم تقلید از اعلم، مدعی مرجعیت در مقابل مراجع نجف شد و سعی کرد که حوزه کربلا را احیا کند ولی سعی او به‌جایی نرسید و تنها در محدوده حوزه ادبیاتی مجالی داشت.

انگیزه روآوری به تاریخ

لابه‌لای اخبار و احادیثی که در محافل دینی و علمی مانند حوزه‌های علمی و مخصوصاً ایام وعظ و ارشاد و عزاداری عنوان می‌شود، اخبار تاریخی نیز مطرح می‌گردد؛ ما هم طبعاً در مجالس و محافل دهه محرم در نجف اشرف، بخشی به همراه مرحوم ابوی و بخشی نیز خودمان مستقلاً شرکت می‌کردیم.[1] در این مجالس،

---

۱. مدارس علمی دینی متعددی در نجف اشرف بود و بسیاری از مدارس، جنبه غلبه هم‌شهری‌گری داشت؛ مثلاً در مدرسه صدر اصفهانی، بیش‌تر اصفهانی‌ها بودند و در

روش‌های مختلف منبر را از منبری‌ها دریافت می‌کردیم و طبعاً این موضوع به ذهنمان می‌آمد که بین ما و این وقایع که فاصله زیادی است، چه کسانی حاضر و ناظر بوده‌اند؟ در مسیر حرکت امام حسین علیه‌السلام در کربلا و کوفه چه گذشت؟ حوادث شام و بعد از شام تا مدینه چگونه بود؟ چه کسانی در این منازل بوده‌اند که برای بعدی‌ها نقل کرده‌اند و در این فاصله هزار سال به ما رسیده است؟

این وضعیت ادامه داشت تا این‌که شهید مدنی در مسجد شیخ انصاری در ماه رمضان، هر دو شب را به یک معصوم اختصاص می‌داد. وقتی به امام حسین علیه‌السلام رسید، درباره محرف بودن مقتل‌هایی که به نام *مقتل ابومخنف* در بازار است، صحبت کرد. بعد از منبر من که تازه معمم شده بودم، از ایشان پرسیدم: «این مطلب را از کجا نقل کردید؟» ایشان گفتند: «در مقدمه *نفس المهموم* محدث قمی آمده است.» به کتابخانه مرحوم بروجردی در نجف

مدرسه سیدکاظم یزدی، یزدی‌ها حضور داشتند. البته مدرسه یزدی‌ها دو مدرسه بود و در مدرسه دوم غلبه با یزدی‌ها نبود و عده زیادی که با امام همراهی کرده و تحت تعقیب بودند و به امید این‌که امام به عراق برود سبقت جسته و به نجف رفته بودند، در آن‌جا سکونت داشتند. هم‌چنین آقای شیخ علی قائمی اصفهانی، وکیل تام‌الاختیار مرحوم بروجردی در آبادان، با استفاده از افراد مورد اعتماد راه صلواتی را تیسیر کرده بودند و طلبه‌های جوان ایرانی را به نجف منتقل می‌کردند. این کار از آن جهت بود که دولت عراق، موافق اقامت ایرانی‌ها در نجف نبود. مرحوم آخوند خراسانی سه مدرسه داشت: بزرگ و وسط و کوچک. در این مدرسه بیش‌تر خراسانی‌ها بودند. طلاب در این مدارس، سعی می کردند یک دهه روضه را در وقت مشخصی داشته باشند. در برخی موارد دو منبر بود. گاهی غلبه با طلاب عرب بود و در برخی مدارس غلبه با آنان نبود و لذا منبری فارسی بود. بعضی از مدارس هر دو حالت را داشت. این‌ها برای برپایی مجالس از علما کمک می‌گرفتند و از دفتر هر مرجعی به آن‌ها کمک می‌کردند و مجلس را برپا می‌نمودند.

رفتم و این مطلب را یادداشت کردم و همین‌طور ادامه دادم تا بیست سالی طول کشید و کتاب *وقعه‌الطف* به دست آمد.

مقتل ابومخنف یکی از مقاتلی بود که در عراق بیش‌تر رواج داشت و به روش عربی در مهمان‌خانه‌هایشان می‌خواندند. مشعشعیان که از سادات حسنی بودند، به مرکزیت شهر شادگان یا به قول خودشان فلاحیه، دولت تشکیل دادند و مؤسس آن، «سیدفلاح مشعشعی»، شاگرد شیخ فهد حلی از علمای شیعه در کربلا نویسنده کتاب معروف *المهذب البارع* بود. خود سیدفلاح یا بعضی از فرزندانش، بدشان نمی‌آمد که در مورد آن‌ها ادعای مهدویت شود تا این‌که دولت صفوی ظهور کرد و به جنوب ایران رفت و این دولت را از بین برد، ولی بعد به عللی ترجیح داد که اعضای باقی‌مانده آن دولت را با کمی تطهیر و تزکیه و توبه بر حاکمیت آن‌جا باقی بگذارد.

این گروه، *مقتل ابی مخنف* را به دست آورده بودند و به‌صورت دست‌نویس، آن‌هم به دست عوام نه به دست علما، نسخه‌برداری می‌کردند. لذا هر چه به ذهنشان درست می‌رسید، به آن اضافه می‌کردند؛ زیرا روضه‌ها غالباً جنبه تکراری می‌یافت و جنبه حزن‌آوری آن کم‌تر می‌شد. علاوه بر این، گرایش‌های آن زمان نیز اخباری‌گرایانه بود و در پذیرش روایات تسامح داشتند. بعضی از اهل علم نیز به آن صورت شبه‌فلسفی می‌دادند و می‌گفتند که هر کذبی حرام نیست و آن خلاف واقعی حرام است که قبیح و مضر باشد؛ بنابراین اگر سخن خلاف واقعی مضر نباشد بلکه به نفع باشد و عده‌ای از مردم را به یاد خدا و اهل‌بیت علیهم‌السلام بیندازد و دل‌ها را خاشع سازد و دشمنی‌ها را نسبت به دشمنان اهل‌بیت علیهم‌السلام زیاد

کند، جایز است و ثواب نیز دارد. آن‌ها اعتقاد داشتند، اخباری که بر مجالس اهل‌بیت علیهم‌السلام ثواب خاصی مترتب کرده، قید نکرده که در آن مجالس اخبار صادق گفته شود. این‌گونه بود که موارد محرف در *مقتل ابی مخنف* وارد شد. پس گرایش مجالس و محافل دینی، گرایش اولیه به تاریخ بود. تاریخ خمیرمایه مجالس شیعه عرب است و با کمک تاریخ می‌توان آن‌ها را جذب کرد وگرنه وعظ و ارشاد و تفسیر برایشان جاذبه ندارد.

بعد از این‌که تاریخ امام حسین علیه‌السلام را در کتاب *وقعه الطف* تمام کردم، تصمیم گرفتم تاریخ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از سر بگیرم که زمینه نگارش *موسوعه* فراهم شد.

رابطه نامطلوب با فلسفه

در نجف اشرف کتاب *کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد* علامه حلی که شرح *تجرید الاعتقاد* خواجه نصیر است، از مقدمات فلسفی شمرده می‌شود. این کتاب از دروس حوزه‌هاست و جنبه کلامی‌اش بر جنبه‌های دیگر غلبه دارد. یک قسمت از آن طبیعیات است که جنبه منطقی و فلسفی دارد. بنده در زمینه فلسفه در این حد خوانده‌ام و بدین شکل نبود که به سراغ *منظومه*، *اسفار* و کتاب‌های فلسفی ابن‌سینا بروم. مخصوصاً در جریان بگومگوی راجع به فلسفه در نجف بودم و فهمیدم این یک مسأله اختلافی است. در این وسط روشن شد که حجم زیادی از این فلسفه‌ها، ترجمه یونانی است و معلوم نبود چه مقدارش به درد می‌خورد.

برای ملموس شدن موضوع یک مثال می‌زنم. در مسأله مرجعیت،

گاهی گفته می‌شد که فلان مجتهد عدد بیش‌تری از اهل خبره را دارد که به اجتهاد و اعلمیت او شهادت می‌دهند، ولی کسانی هستند که برای دیگری مشابه این شهادت می‌دهند، با فرق این‌که اگرچه عددشان کم‌تر است، کسانی هستند که برخلاف گروه اول که تنها مجتهد اول را دیده‌اند، نظریات هر دو مجتهد را بررسی کرده‌اند. این جریان بین آقای خویی و مرحوم امام اتفاق افتاده بود. کسانی که به اعلمیت آقای خویی شهادت می‌دادند، اغلب در بحث امام حاضر نشده بودند و کسانی که به اعلمیت امام شهادت می‌دادند، تعدادشان زیاد نبود ولی بحث آقای خویی را دیده بودند.

در فلسفه هم همین مسأله صادق است. کسانی که فلسفه قدیم را تحسین می‌کردند، از ابتدا به فلسفه مایل شده بودند و نمی‌شد به آن‌ها ذوجنبتین گفت؛ اما منتقدان فلسفه قدیم، ذوجنبتین بودند؛ مانند علامه مجلسی که لابه‌لای *بحار* و بیاناتش، به مناسبت‌هایی، کراهت خود را به فلسفه نشان داده، در حالی که خود فلسفه خوانده اصفهان بود. هم‌چنین است حال بسیاری از دیگرانی که چنین وضعیتی دارند.

علاوه بر این‌که در این اواخر گرایش جدیدی به فلسفه از جمله کتاب *فلسفتنا* مرحوم سیدمحمدباقر صدر پیش آمده بود، طبعاً برای یک طلبه جوان در نجف، این مسأله مطرح می‌شد: بر فرض بخواهم فلسفه بخوانم، چه ضرورتی دارد که سراغ فلسفه کهنه و پوسیده بروم؟ چرا به سراغ فلسفه امثال آقای صدر نروم؟

بعد از آمدن به قم و بعد از پیروزی انقلاب که رادیو معارف تأسیس شد، درس‌های اساتید از این رادیو پخش می‌شد که ابتدا

درس‌های فقه و کمی هم درس‌های اصول بود و بعد هم درس‌های فلسفه آیت‌الله شیخ محمد گیلانی و بحث‌های آقای جوادی آملی را گوش می‌دادم. بسیار سعی کردم خودم را با این بحث‌ها وفق دهم. هرچه بیش‌تر گوش می‌دادم نفرت بیش‌تری برایم حاصل می‌شد.

انگیزه نگارش کتاب *موسوعه التاریخ الاسلامی*

بر سر زبان‌ها بود که شیعیان تاریخ ندارند و اگر هم دارند، از تواریخ عامه مسلمان‌ها گرفته‌اند. علت واضح بود؛ شیعه در اقلیت بودند و اقلیت طبعاً جنبه دفاعی و کلامی- احتجاجی به خودش می‌گیرد. آن‌ها برای رسیدن به این مقصد که «الفضل ما شهدت به الاعداء»، تلاش می‌کردند برای بیان فضایل و مناقب اهل‌بیت علیهم‌السلام، سراغ منابع تاریخ عامه مسلمانان بروند و این جهت را از آن‌ها وام بگیرند. این‌گونه بود که اولاً تاریخی که برای ائمه علیهم‌السلام نوشته‌اند، به‌جای این‌که با محوریت آن‌ها باشد مانند آن‌چه در تاریخ عامه مسلمانان با محوریت خلفاست و جنبه تسلسل ترتیب تاریخی‌اش رعایت شده، به‌صورت تراجمی و شرح‌حال‌نویسی یا تذکره‌نویسی نوشته شده است؛ یعنی از هر معصومی از نقطه اول شروع زندگی‌اش تا انتهای شهادتش نوشته می‌شده است. این تواریخ تا عصر حاضر این‌طور بوده است. ثانیاً تقید علمی فنی به معنای دقیق تاریخی در کار نبود؛ یعنی تاریخ تراجمی، آمیخته با فضایل و مناقب عرضه می‌شد.

پس نیاز به تاریخی داشتیم که به تسلسل عمود تاریخی ملتزم باشد و محوریت ائمه علیهم‌السلام بر اساس دوران امامتشان باشد و به هر

خبری که رسیدیم، صرفاً به جهت داشتن جنبه فضایل و مناقبی آورده نشود، حتی اگر از زبان دشمن یا دیگر مسلمانان باشد مگر این‌که مصرح‌التاریخ و یا مستنبط‌التاریخ باشد و فهمیده شود که در چه تاریخی رخ داده است. توجه به این نکته لازم است که اگر تاریخ فضایل و مناقب اهل‌بیت ﷺ مشخص باشد، خودش یک نوع واقعه تاریخی است، به شرطی که یا مصرح‌التاریخ باشد یا مستنبط التاریخ.

نکته مهم دیگر این است که چرا چنین التزامی در نگارش سیره نبوی، نبوده که پا به پای نزول آیات باشد؟ به این جهت لازم است که برای رفتن به سوی ترتیب نزول، یک پایه برای آن انتخاب کنیم و من در این قسمت، بر ترتیب نزول کتاب *التمهید* علامه معرفت اعتماد کردم.[1] طبعاً به صورت ضمنی، اخبار اسباب نزول نیز به‌صورت مرتب به دست می‌آید؛ زیرا غالباً در اخبار اسباب نزول، تقدم و تأخر آیات و سوره‌ها رعایت نشده است و چون به ترتیب سور نزولی ملتزم شدیم، اسباب نزول را نیز در همان‌جا آوردیم. در این بخش، خبری رجحان دارد که تاریخی‌تر باشد؛ چون ممکن است برای یک آیه یا یک سوره، اخبار شأن نزول متعددی وجود داشته و

---

۱. خمیرمایه این کتاب، روایت «عبدالله بن زید» است که مرحوم شیخ طبرسی در تفسیر *مجمع‌البیان* در تفسیر سوره انسان آورده است. وی این شبهه را مطرح کرده که چه کسی می‌گوید: «سوره انسان در مورد اهل‌بیت ﷺ است؟» واردکنندگان شبهه می‌گویند: «اگر در مورد اهل‌بیت ﷺ باشد، سوره مذکور باید مدنی باشد؛ درحالی‌که این سوره مکی است، لذا ایشان به این مناسبت در مقام جواب، وارد ترتیب نزول سوره‌های قرآن شده و قصد داشته تا ثابت کند که این سوره مدنی است. البته در برخی موارد ادله قوی‌تری، برخلاف این ترتیب دلالت می‌کرد و من قانع شدم و طبق ادله قوی‌تر عمل کردم.

جنبه تاریخی برخی از آن‌ها بیش‌تر باشد.

این کار، علاوه بر این‌که تاریخ ترتیب نزول قرآنی است، تاریخ تشریعی نیز هست. بسیاری از مردم خیال می‌کنند فلان حکم، هم‌زمان با نزول فلان آیه تشریع شده است؛ درحالی‌که ضمن این کار، مشخص شد که بسیاری از احکام آیات تشریعی، تأسیسی نیست، بلکه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم قبلاً تشریع و تبیین فرموده و مسلمانان به آن عمل کرده‌اند و بعداً آیه‌ای به‌تناسب آن حکم یا به مناسبت دیگری نازل شده است. برای مثال، آیات اوایل سوره مائده در مورد وضو است. سوره مائده آخرین سوره‌ای است که بر پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در عصرگاه روز عرفه در عرفات در حجه‌الوداع نازل شد. این به آن معنا نیست که تا قبل از این مسلمانان وضو نمی‌گرفتند. وضو بوده ولی به تشریع پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بوده؛ نه به تشریع قرآن کریم.

امتیاز دیگر کتاب، این است که چون می‌خواهیم در مقابل شبهه تاریخ نداشتن شیعه، کتاب بنویسیم، باید تا حد امکان، تاریخ ناظر به منابع شیعی باشد. ممکن است خود منبع، کتاب تاریخی نباشد و مثلاً کتاب حدیثی باشد، ولی قطعه‌ای از این روایت جنبه تاریخی سیره‌ای دارد و ما آن را برای تکمیل تاریخ گزینش می‌کنیم. البته ممکن است در جاهایی اخبار تاریخی شیعه ناقص باشد که در این صورت، تفصیلاتش را از کتب عامه مسلمانان کامل می‌کنیم؛ آن هم با توجه به این‌که منابع تاریخ شیعی از اقدم باشد و به یکی دو منبع اکتفا شود؛ نه این‌که حالت تکاثری پیدا کند، مانند آن چیزی که در نوشته‌های برخی معاصران پیش آمده و در یک مطلب نیم‌صفحه، پر از منابع آن‌هم بدون ترتیب است. این حالت تکاثر در

منابع، ناشی از حالت احتجاجی کلامی است؛ یعنی حالت تدافعی باعث شده که نویسنده دنبال منابع تقویتی بگردد که ازنظر علمی، فنی نیست.

کتاب‌هایی که درباره فضایل و مناقب است، باید جنبه تاریخی داشته باشد؛ یعنی یک حادثه در متن تاریخ باشد؛ مثلاً نقل می‌کنند میثم تمار با آن تفویضی که امام علی علیه‌السلام به او کرد، مرده‌ای را زنده کرد و با او سخن گفت. تاریخ این مطلب مشخص نیست. اگر به صرف این که میثم چنین کاری کرده است بخواهیم مطلب را منتقل کنیم، خلط کردن مناقب و تاریخ است که عذری ندارد.

تأثیر متقابل علوم حوزوی با مطالعات تاریخی

گاهی مسأله‌ای پیش می‌آید که احساس می‌کنم اطلاعات تاریخی به بیان بیش‌تر کمک می‌کند؛ ولو بیان موضوع حکمی فقهی در اسلام؛ مثلاً از نظر تاریخی، مطمئنم که اصل شطرنج شش رنگ و به‌تناسب سر شش حیوان بوده است. نقل است که «بیدبای» فیلسوف هندی، برای ولیعهد پادشاه هندوستان آن زمان، قصه‌های کلیله و دمنه را درست کرده بود و برایش می‌گفت تا حکمت را بر زبان حیوانات دریافت کند؛ ولی چون جنبه مطالعاتی و بی‌تحرکی داشت، ولی‌عهد خسته شد و با شکایت از این موضوع، درخواست نوعی سرگرمی کرد. لذا «بیدبا» بازی شش‌رنگ را اختراع کرد که در واقع بازی نظامی و متناسب با روحیات پادشاهان بود. این هم نظیر کلیله و دمنه، در لباس سرهای حیوانات بود و چون شش نوع حیوان بودند، از نوع در فارسی تعبیر به رنگ شد و به «شش‌رنگ»

مشهور گردید. این بازی بعداً به دست سربازان خراسانی ابومسلم و سیاه‌جامگان وارد کاخ‌های شاهان عباسی شد. لذا سند روشنی بر این مطلب ندیده‌ام که شطرنج قبل از این زمان وارد زندگی عرب‌ها شده باشد؛ در نتیجه، روایاتی که در زمینه شطرنج وارد شده، در صورتی پذیرفته می‌شود که مربوط به زمان عباسیان باشد، مگر این‌که سند قوی و معتبری داشته باشد که امام معصومی به نقل از معصوم سابق دیگری بفرماید که این هم باید دیده شود که آن معصوم حالت پیش‌بینی آینده را داشته یا نه؟ در این صورت باید بررسی کرد که آیا مخاطبانش افرادی هستند که اصلاً بفهمند شطرنج چیست؟

در مثال دیگری خبر مرسل مرفوع بی‌سندی وجود دارد که کهن‌ترین سندش *مناقب* ابن‌شهرآشوب (م۵۸۵ ق) است. او می‌نویسند: «امام علی علیه‌السلام با اصحاب نشسته بودند و صحبت فصاحت و بلاغت شد و این‌که چه کسی می‌تواند از نقطه یا الف در خطبه‌اش استفاده نکند؟» اصل این مطلب، خلاف مسلمات تاریخ است؛ گرچه بعضی ادعا کرده و مقاله‌هایی در اثبات خطبه‌هایی این‌چنینی نوشته‌اند. واقعیت این است که نقطه به دو معنا به کار می‌رفته است: یکی به معنای حرکات (فتحه، کسره و ضمه) و دیگری به معنای تمییز حروف متشابه (مانند ب، ت، ث). نقطه‌ای که بیش‌تر محل کلام است، دومی است ولی از نظر تاریخی نقطه حرکات، سی سال پیش از نقطه تمییز مشترکات آمده است. حدود پنج سال بعد از شهادت امام علی علیه‌السلام نقطه‌های حرکات توسط ابوالاسود دوئلی و دو شاگردش گذاشته شد. در این زمان بود که تازه،

مردم معنای نقطه را فهمیده بودند؛ بنابراین در زمان امام علی ﷷ اصلاً نقطه را نمی‌دانستند تا چه رسد به این‌که خطبه بدون نقطه را بدانند. با این تتبع، چنین ادعایی واضح‌البطلان می‌شود؛ هرچند براساس این خبر، اشعار زیادی نیز گفته شده است.

هم‌چنین وجود ام‌کلثوم هنگام شهادت امام علی ﷷ و رفتن امام به خانه او، یکی دیگر از مثال‌های این قسمت است. اصل وجود این بانو در آن زمان باطل است؛ زیرا این بانو در عهد خلیفه سوم در حدود سال سی هجری، دیواری بر سر او فرود آمد و فوت کرد و در بقیع دفن شد. این در منابع معتبر ما آمده است. تاریخ گویاست و خیلی جاها، موجب تقویت یا تنقیح بسیاری از گزارش‌ها می‌شود.

در مورد تأثیر علوم حوزوی بر علم تاریخ نیز به علم ادبیات می‌توان اشاره کرد. اثر ادبیات این است که عبارت را می‌توان درست خواند. متأسفانه عده‌ای از آقایان که ادبیاتشان کامل و قوی نیست. بسیاری از عبارات را اشتباه معنا می‌کنند و آثاری بر آن مترتب می‌کنند که درست نیست؛ مثلاً هفته گذشته یکی از اساتید محترم، سؤالاتی در زمینه‌های تاریخی داشت که معلوم شد روی تلقی اشتباه از روی عبارت عربی چنین شبهه‌ای پیش آمده است که برطرف شد.

در مورد تأثیر علوم معانی و بیان و بدیع در استنباط تاریخی باید گفت که ممکن است عبارت به صورت شعر باشد و برای شناخت وزن، قافیه، تناسب و شاهد آوردن، لازم است کسی بر این جنبه مسلط باشد. برای مثال، مشهور است امام رضا ﷷ در ورود به نیشابور با استقبال مردم آن شهر روبه‌رو شدند و فلان تعداد از ایشان حدیث نقل کردند. اگر دقت لغوی شود، معلوم می‌گردد که کلمه

«دخل» و «رحل» با هم اشتباه گرفته شده است؛ یعنی خبر «حین رحل من نیشابور» درست بوده، اما چون بسیاری از خطوط، نقطه نداشته «دخل فی نیشابور» خوانده شده است. اگر این عبارت در کار نبود، تقریباً مسلم بود که در وقت خروج امام از نیشابور بوده است. این‌جا قراین کافی وجود دارد که مأمون، درصدد نبوده که وقت ورود امام رضا علیه‌السلام به‌جایی، بخواهد اهل آن‌جا خبردار شوند. او اکیداً توصیه کرده بود که راه انتقال ایشان از مدینه بر طریق کوفه و قم نباشد که با شیعیان بیش‌تری برخورد کنند، بلکه از راه بصره باشد که دور از مناطق شیعی است. نقل می‌کنند امام ده روز در نیشابور ماندند و در این مدت، خبر آمدن ایشان در میان اهل حدیث نیشابور منتشر گردید و وقت خروج، بیرون از اختیار مأموران، خبر منتشر شد و مردم حدیث را دریافت کردند.

تأثیر علم رجال بر تاریخ

نهایت تأثیر رجال این است که برای شناخت افراد وسایط اخبار، به کتب تراجم و رجال مراجعه شود ولی میان رجال وسایط اخبار تاریخی با رجال وسایط اخبار فقهی فاصله زیادی است. در اخبار فقهی، رجال شیعه هستند، ولی در اخبار تاریخی آن‌چه مربوط به صدر اسلام و تا حوادث کربلاست، با رجال شیعه ارتباط ندارد.

در جاهایی که شیعه واسطه خبر است، رجال شیعه تأثیر دارد؛ مثلاً یکی از وسایط اخبار ابومخنف، شخصی به نام «عبدالله بن شریک عامری» از خواص اصحاب امام سجاد علیه‌السلام است که مرکزی‌ترین خبر معتبر شب عاشورا از امام سجاد علیه‌السلام از طریق او نقل

شده است؛ اما در غیر این موارد که واسطه خبر شیعه نیست، باید به رجال عوام مراجعه شود. در اخبار ائمه بعد از امام حسین علیه‌السلام کم‌کم پای راویان شیعه به میان می‌آید و از رجال شیعه استفاده می‌گردد ولی قبل از این تاریخ، باید به رجال عوام رجوع کرد.

نکته مهم دیگر این که به همان روش دقیق فقهی خصوصاً به روش متأخران نمی‌توان کار کرد. قدما دنبال وثوق صدور بودند نه وثوق روات. ولی در روش متأخران اگر لابه‌لای سند یک یا چند نفر، برخی روات مبهم بودند، نتیجه تابع اخس مقدمات می‌شد و به آن خبر اعتماد فقاهتی نمی‌کردند؛ ولی قبل از آن بیش‌تر اعتماد می‌کردند.

اخباری‌ها بیش‌تر به وثوق صدوری گرایش دارند. این مسأله دو شرط دارد: یکی این‌که کتاب شناخته‌شده و از عالم توثیق شده باشد، مانند کتب اربعه؛ شرط دوم این‌که خبر در میان این طبقه مورد شناسایی و عمل بوده و به آن استناد می‌کرده‌اند و بنا به قاعده‌ای که عمل طایفه و علمای آن علامت استفهام خلل سندی را جبران می‌کند، می‌گوییم با توجه به این‌که آن‌ها به زمان معصوم نزدیک‌تر بودند، لابد قراین دیگری مقابل این ضعف بوده که به آن استناد کرده‌اند مگر این‌که در دیانت و علمیت آن‌ها شک کنیم.

این حالت ممکن است هنگام قضاوت نیز رخ دهد؛ به این صورت که ممکن است قراین صددرصدی برای اثبات جرم پیدا شود و یا پیدا نشود، اما قرائن صدق یا کذب به حدی تراکم یابد که برای قاضی اطمینان حاصل شود؛ هرچند علم قطعی صددرصدی نباشد. در تاریخ نیز در درجه اول باید دید این قراین مطابق با قرآن

کریم است یا مخالف یا نه مخالف و نه مطابق؟ اگر مخالف باشد، رأساً کنار گذاشته می‌شود و اگر اشارات تأییدی داشته باشد، به آن توجه می‌شود.

این روش در تفسیر *المیزان* علامه طباطبایی نیز رخ داده است. در تفسیر نیز اگر بخواهیم به همان ملاک‌هایی موجود در فقه عمل کنیم، باید تمام روایات فقهی را کنار بگذاریم؛ زیرا این‌ها اخباری نیستند که زیر دقت فقهی بخواهند پذیرفتنی باشند. این نوع دقت‌ها در احکام حلال و حرام خداست ولی در اخبار تفسیری و تاریخی، لازم نیست به این موارد پرداخته شود بلکه باید دنبال اعتماد عقلایی باشیم که عقلا به این موارد اعتماد پیدا می‌کنند یا نه؟

آیا تاریخ از لوازم اجتهاد است؟

تاریخ جزو لوازم نیست، ولی مجتهدی که باید الگوی شیعیان باشد، هر چه اطلاعاتش در این زمینه کامل‌تر باشد، از زلل و خلل دورتر می‌شود؛ مثلاً شهید صدر در یکی از بیانیه‌هایش خطاب به اهل سنت نوشت: «ای فرزندان من از اهل سنت در عراق! ... امیرالمؤمنین علیه‌السلام برای رعایت مصلحت علیای در اسلام، حاضر شد بعد از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به‌صورت یک سرباز گوش‌به‌فرمان، زیر پرچم خلفا شرکت کند.» درصورتی‌که چنین مطلبی صحت ندارد. دستگاه خلافت حاضر نبود حتی اجازه بدهد که امام از مدینه بیرون برود تا منشأ آثاری خلاف حکومت شود و اگر فرضاً هم حاضر بودند چنین استفاده‌ای از ایشان کنند، امام حاضر نبودند چنین کاری کنند یا حداقل دلیل بیرونی بر این مسأله نداریم.

بنابراین استفاده از تاریخ، خالی از فایده نیست، ولی به این نکته بستگی دارد این مطالب برای مجتهد در حد افاده اطمینان و علم ولو عرفی می‌رسد یا نه؟ والا اگر به حد علم نرسد، نمی‌تواند ترتیب اثر دهد و در این حالت مشمول ادله حجیت ظن می‌شود. این تابع مبانی اجتهادی مجتهدی است که طرف‌دار انسداد باب علم است که آیا به حجیت مطلق ظن قائل شده یا نه؟ آیا در این‌جا برای این مقدار شخصاً برای او مظنه‌ای تشکیل شده یا نه؟ لذا نمی‌توان کلی حکم کرد.

در مسأله کراهت لباس سیاه، حکم کراهت، الزامی نیست و لذا فقیه خودش را ملزم به این نمی‌بیند حتماً به علم برسد و غالباً خیلی وقت‌ها در این‌جا به یکی از این دو قاعده عمل می‌شود: اگر از قدمای اصحاب باشد، قاعده «تسامح در ادله سنن» را قبول دارد و استفاده کراهت را مانعی نمی‌بیند؛ و یا قاعده تسامح در ادله سنن را قبول ندارد و لذا در کنار آن قاعده‌ای به نام «رجاء مطلوبیت» است که بر اساس آن مانعی ندارد سیاه را در عزاداری ائمه علیهم‌السلام به‌عنوان مستحب یعنی تعظیم شعائر بگیرند که نمادی از محزونیت با استناد به «یحزنون بحزننا» است و متقابلاً در غیر ایام شهادت، عمل کراهتی باشد.

یا مثلاً در بحث حلیت متعه، این موارد مؤثر نیست، مگر در مقام احتجاج در برابر عامه. حکم شرعی، تابع این است که آیا دلایل کافی برای حلیت هست یا نه؟ اگر دلایل حلیت به مقدار کافی باشد، چه متعلق به سال هفتم و چه متعلق به سال اول هجری باشد، حکم به حلیت می‌شود. از این شواهد تنها به‌عنوان مؤیدات

استفاده می‌شود و موجب حصول علم در حد فتوا نمی‌گردد.

رابطه علم کلام و تاریخ، موضوعی است که اخیراً بیش‌تر شرق‌شناسان و کسانی که به مطالعات آن‌ها نزدیک‌ترند، مطرح می‌سازند.[۱] در بسیاری مواقع، تنها خیال تعارض کلام و تاریخ است و در آن حد تعارضی نیست که در باب تعارض ادله در اصول بحث می‌شود. این‌طور نیست که هر چیزی با هر چیزی نخواند و هماهنگی نداشته باشد نامش را تعارض گذاشت. این‌جا ابتدا به این نکته توجه می‌شود که آیا اخبار تاریخی از قبیل اخبار صحیح‌السند و روایات فقهی است یا این‌که در آن حد نیست و بر تجمیع قرائن مبتنی است که در صورت وجود قرینه از آن استفاده شود؟

باید کلام را نیز بررسی کرد که در چه رتبه‌ای است؟ مگر تمام مسائل کلامی، جزو ضروریات دین و مذهب شمرده می‌شوند؟ رتبه‌ای به‌عنوان ضروریات مذهب دارد، ولی قطعاً همه کلام در این رتبه نیست، بلکه جزو اتفاقی‌ات است که غالب علمای مذهب بر آن اجماع دارند. بعد از این مرحله، مسائل اختلافی عقیدتی و کلامی پیش می‌آید که اگر اختلافی در این زمینه با گزارش‌های تاریخی وجود داشت، نباید به تعارض تعبیر کرد؛ بلکه با گوشه‌ای از مسائل در تعارض است. پس به توازن دو طرف قضیه بستگی دارد. در این زمینه، به بحث تعادل و تراجیح اصول فقه وارد می‌شویم

۱. در این موضوع چند بار با من مصاحبه شده است: با مجله *تاریخ در آیینه پژوهش* گروه تاریخ مؤسسه آموزشی امام خمینی رحمه‌الله، گروه تاریخ پژوهشکده تاریخ و سیره اهل‌بیت علیهم‌السلام پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی و جلسه‌ای نیز در مؤسسه آموزشی امام رضا علیه‌السلام چنین بحثی مطرح شد.

که کدام مورد قوی‌تر و برتر است. اگر به این مسائل توجه کنیم، مسأله را از آن شدت و حدتی که این قدر به آن پرداخته می‌شود، کم می‌کند. اگر آن مسأله کلامی یا عقیدتی[1] جزو ضروریات یا اتفاقیات یا اجماعیات یا مسلمات عقیدتی باشد، تاریخ نمی‌تواند معارضه‌ای با آن داشته باشد؛ زیرا تاریخ به این سطح نمی‌رسد. نهایت تاریخ، مظنونات است و غالباً مرجحات در تعارض بین عقیده و تاریخ غالباً با طرف کلامی عقیدتی می‌شود؛ زیرا طرف تاریخی غالباً با ظنیات همراه می‌گردد، نه در محدوده ضروریات و قطعیات.

داشتن روش تاریخی مشخص و دیدگاه تاریخی خاص

اگر کسی بخواهد موضوعاً وارد روش تاریخی بنده شود و کار مرا با دیگری مقایسه کند، در روند کار ممکن است به تدریج، روشی قابل انتزاع باشد. آقای سیدمنذر حکیم که به مطالعه آثار من و آثار دیگران نزدیک‌تر است، می‌تواند در این زمینه نظر دهد. هم‌چنین افرادی مانند آقای دکتر نعمت‌الله صفری فروشانی که کتاب‌های شیعه و کتاب‌های روایتی با گرایش تاریخی را ارزیابی کرده‌اند می‌توانند نکاتی را در مورد روش و منش کتاب من بیان نمایند.

هم‌چنین در هر موضوعی یک نظری برای من حاصل‌شده است. برای مثال، عده‌ای معتقدند حضرت زینب علیها السلام از ام‌کلثوم بزرگ‌تر بوده و در زمان شهادت امام علی علیه السلام حیات داشته‌اند که در مباحث گذشته ذکر شد. مورد دیگر این‌که به اعتقاد آقای سیدجعفر

---

۱. همه مسائل کلامی عقیدتی نیستند؛ چون ممکن است یک مسأله کلامی جزو معتقدات نباشد.

مرتضی، حضرت خدیجه علیهاالسلام شوهران قبلی نداشته و باکره بوده است؛ بنابراین زینب و ام‌کلثوم دختران پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و حتی دختران حضرت خدیجه علیهاالسلام از شوهران سابق نبوده‌اند. بلکه دختران «هاله» خواهر حضرت خدیجه علیهاالسلام بوده‌اند و چون هاله ثروتمند نبود و در مکه قحطی پیش آمده بود، حضرت خدیجه علیهاالسلام سرپرستی این‌ها را بر عهده گرفتند و همراه خود به خانه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آوردند. او می‌خواهد چنین نتیجه بگیرد که همسری دو دختر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم برای عثمان، سالبه به انتفاء موضوع است و عثمان اصلاً داماد حضرت نبوده است.

به نظر من، اصل بر بطلان و فساد نیست، بلکه بر صحت مشهورات است تا این‌که دلیل قطعی و هم‌مرز با علم حاصل شود. منابع اولیه روایتی ما که سیدجعفر مرتضی به آن‌ها عنایت داشته، در اولویت توجه او نبوده و به ذوق و سلیقه خود بیش‌تر اهمیت داده است؛ مثلاً در کتاب *بصائرالدرجات* محمد بن حسن بن فرخ صفار قمی (م ۲۷۹ ق) حتی قبل از شیخ کلینی و در کتاب *قرب‌الاسناد* عبدالله حمیری از اصحاب امامین عسکریین علیهماالسلام و در کتاب‌های شیخ صدوق ازجمله *خصال*، این دو دختر را جزو فرزندان پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از حضرت خدیجه می‌دانند.

یکی از مهم‌ترین انگیزه‌هایم برای نوشتن کتاب درباره تاریخ اسلام، این بود که دیدم تنها کتاب حوزوی شیعی که در زمینه تاریخ نوشته شده، همین کتاب آقای سیدجعفر مرتضی است که چنین خلل‌هایی دارد و لازم بود کسی که ذوق و سلیقه تاریخی‌اش بیش‌تر از تمایلات فضایلی- مناقبی است، در این زمینه تحقیق

کند تا خوانندگان یک‌طرفه به قاضی نرفته باشند.

دوباره به مسأله حضرت زینب علیهاالسلام و ام‌کلثوم علیهاالسلام اشاره می‌کنم. در کتب معتبر آمده که حضرت ام‌کلثوم علیهاالسلام از حضرت زینب علیهاالسلام بزرگ‌تر بوده است. قراین صدقش نیز این است که ام‌کلثوم قبل از حضرت زینب علیهاالسلام فوت کرده و وجه نام‌گذاری‌اش این بوده که ام‌کلثوم خواهر حضرت زهرا علیهاالسلام قبلاً به دست عثمان کشته شده و حضرت برای جاویدان کردن نام خواهر شهیدش، نام دخترشان را ام‌کلثوم گذاشتند که یک سال و اندی بعد به دنیا آمد.

با استناد به قرآن، حدیث و کلام، نام‌گذاری‌ها از شئون احترام مادر در عادات جاهلی برای خانواده‌های محتشمان بوده است. قرآن از قول مادر حضرت مریم علیهاالسلام می‌گوید: (و انی سمیتها مریم)؛ نه این‌که پدرش او را مریم نامیده باشد. در حدیث نیز از قول امام علی علیه‌السلام آمده است: «انا الذی سمتنی امی حیدر». البته پدر حق وتو داشته؛ یعنی ابتدا فاطمه بنت اسد فرزندش را به نام پدر خودش «اسد» نامید. اسد شصت اسم دارد و یکی از آن‌ها حیدر است. غالباً این‌طور بود که زن برای ولادت در خانه شوهر نمی‌ماند و به خانه مادرش می‌رفت و تا ایام نفاس عرفی که چهل روز بود، در آن‌جا از او پرستاری می‌شد و بعد به خانه شوهر باز می‌گشت. و در آن چهل روز، عرب استنکاف داشت که نزد زن تازه‌زا برود. لذا بچه در این چهل روز احتیاج به نام داشت و خود مادر نامی بر او می‌گذاشت. سپس ابقا و نفی در دست شوهر بود لذا ابوطالب نقض کرد و نامش را علی گذاشت. امام حسین علیه‌السلام نیز در جایی می‌فرماید: «ما اخطات امکان سمتک حرا». این‌جا

نیز به نام‌گذاری توسط پدر اشاره‌ای نشده است.

بنابراین با توجه به این چهار متن تاریخی معتبر، نتیجه‌ای که گفتم خیلی طبیعی حاصل می‌شود. این، جواب شبهه کلامی معروفی است که چرا فرزندان امامان را به نام‌های خلفا می‌بینیم؟ پاسخش این است که ابتدا باید این افراد ثابت کرد که نام‌گذاری برعهده پدران بوده است؛ نه طبق آن سنت عربی. در مرحله بالاتر، اثبات می‌کنند ائمه در این جریان دستشان باز بوده و می‌توانستند مخالفت کنند و شرایط تقیه نبوده است تا خلاف آن را انجام ندهند. همین موجب می‌شد که این نام‌ها باقی بمانند.

اشتباه نسبتاً فراگیری در مورد روز ولادت حضرت رضا علیه‌السلام وجود دارد که به مرجحات مؤید نامشهور توجهی نشده است. اولین کتابی که این تاریخ را ذکر کرده، *اعلام الوری* نوشته شیخ طبرسی است که بدون ذکر مستندش یازدهم ذی‌القعده آورده، درحالی‌که در مستندات قبل از آن، یازدهم ربیع‌الاول آمده است.

علت این مسأله روشن نیست، ولی به‌طور ضمنی می‌رساند که این تواریخی که در میان شیعیان ایران شهرت یافته و به شیعیان جاهای دیگر منتقل شده، بیش‌تر تابع *اعلام الوری* است؛ با وجود این‌که این کتاب سیصد سال بعد از *ارشاد* شیخ مفید نوشته شده و هیچ رجحان ارزشی نسبت به این کتاب ندارد. ظاهراً به این دلیل که *ارشاد*، برخی مقاطع تاریخ ائمه علیهم‌السلام را نیاورده، لذا مرحوم طبرسی بعد از فراغت از تفسیر، به ذهنش رسیده تاریخی با استفاده از خمیرمایه *ارشاد* و پرکردن خلأهایی که به نظرش رسیده بنویسد. برای مثال، از سیره نبوی در *ارشاد* عمدتاً آن قسمتی آمده که می‌خواسته

زندگانی و نقش امام علی علیه‌السلام را بررسی کند. مرحوم طبرسی در بیهق بوده و گویا بر کتاب *دلائل النبوه* بیهقی آگاهی یافته و به نظرش رسیده که اگر کسی این اشکال را مطرح کند که چرا کتاب زندگانی معصومان از امام علی علیه‌السلام شروع می‌شود و بخشی به نام سیره نبوی ندارد، در کتاب *اعلام الوری* اشکال را برطرف می‌کند.

هم‌چنین بخشی را برای حضرت زهرا علیهاالسلام قرار داده که در *ارشاد* نیامده است. نیز آخر کتاب راجع به امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف است که به نظرش رسیده شیخ مفید عنایت خاصی به این قسمت نداشته و موضوع را بیش‌تر باید بررسی کند. در هر صورت این مصداق را در نظر می‌آورد که «چون‌که صد آید نود هم پیش ماست» از این جهت مردم به این کتاب بیش‌تر از *ارشاد* توجه کرده‌اند.

درباره ولادت امام رضا علیه‌السلام آن‌چه از نظر منابع قبلی بیش‌تر تائید می‌گردد، سال ۱۵۳ هجری یعنی پنج سال بعد از شهادت امام صادق علیه‌السلام بوده و مستندش *عیون اخبار الرضا* علیه‌السلام شیخ صدوق و کتاب *تاریخ اهل البیت* نصر بن علی جهضمی است؛ نه همان سال شهادت امام صادق علیه‌السلام (۱۴۸ ق) که شهرت بیش‌تری یافته است.

مسأله دیگر این‌که رنگ سبز را به اهل‌بیت علیهم‌السلام و خصوصاً امام رضا علیه‌السلام نسبت داده‌اند. مأمون فقط به مدت دو سال به پیشنهاد فضل بن سهل، علامت سیاه را به نام حضرت رضا علیه‌السلام کنار زد. مرحوم شهید مطهری اعتقاد داشته که چون فضل، قبلاً زرتشتی بوده و رنگ سبز نزد زرتشتیان ویژگی خاصی داشته است، شاید به خاطر کشش قبلی‌اش به مأمون، پیشنهاد کرده و او نیز پذیرفته و عمل کرده و بعد که حضرت رضا علیه‌السلام را شهید کرد، از رنگ سبز به رنگ سیاه برگشت.

رنگ سبز در میان اهل‌بیت علیهم‌السلام جایگاهی نداشته است. مثلاً عمامه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و اهل‌بیت علیهم‌السلام به رنگ سیاه و پرچم‌های پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم سفید بود و گاهی اوقات، پارچه سیاهی گیر می‌آوردند و پرچم، سیاه می‌شد. خلفا و بنی‌امیه نیز همین روش پرچم سفید را ادامه دادند. یکی از مرجحات رنگ سیاه در قیام سیاه‌جامگان خراسانی در تمرد علیه بنی‌امیه، همین بود که سیاه نقطه مقابل سفید بود.

ارجحیت شیخ مفید در برابر طبری

شیخ مفید سهم بیش‌تری در منابع تاریخی شیعی به سبب کتاب‌های *ارشاد* و *الجمل و النصره* دارد. او بر تاریخ‌نگاران مشهور که غالباً غیرشیعی هستند اعتماد کرده و چنین تعبیر می‌کند که عامه تاریخ‌نگاران نوشته‌اند. گاهی هم آشکارا می‌گوید که این‌ها به تشیع متهم نیستند، بلکه به مخالفت و ضدیت با تشیع متهم هستند؛ یعنی به جنبه اقراری و اعترافی آن‌ها توجه دارد. گاهی هم دقیقاً سند و طریق خاص را ذکر می‌کند و این‌طور نیست که همیشه مرسلات باشد و طرف مسندهای نداشته باشد؛ هرچند همیشه ملتزم نیست تا در هر قطعه تاریخی اسناد را بیاورد. به این دلیل شیخ مفید در مقایسه با طبری، در درجه اول اعتبار است ولو از تاریخ‌نگاران غیرشیعه نقل کند؛ زیرا کتاب شیخ معتبر است و عنوان التزامی بر آن بار می‌شود. البته اگر جایی دلیلی بر خلافش باشد، یعنی نه‌تنها قراین صدقی بر آن نباشد، بلکه قراین کذب بر خلافش باشد، بر اساس قراین عمل می‌شود.

آثار ورود شرق‌شناسان به تاریخ

نخستین کسی که از آثار تاریخی شرق‌شناسان استفاده کرد و حلقه وصل میان آنان و مسلمانان شد، دکتر احمد امین مصری یکی از شیوخ الازهر بود. در زمان ورود انگلستان به مصر، نماینده بریتانیا که همسرش بی‌حجاب بود، اسطبلی داشتند که اسب‌ها و سگ‌هایشان را در آن نگه می‌داشتند. او در روزنامه‌های آن‌وقت مصر تقاضای استخدام کارگری را منتشر کرد که بتواند حیوانات را نگه‌داری و تیمارداری کند. شیخ احمد نیز به این دلیل که درصدد بود زبان انگلیسی یاد بگیرد، به نظرش رسید که برای این کار اعلام آمادگی کند تا معاشرت بیش‌تری با آن‌ها از جهت تقویت زبان داشته باشد. وقتی انگلیسی‌ها شناسایی کردند که او شیخ ازهری است، تعجب کردند و علت را پرسیدند و چون از منظور شیخ آگاه شدند، موافقت کردند.

وی به‌تدریج بر کتاب‌هایی که به زبان انگلیسی نوشته شده بود، احاطه یافت. بعدها مجله پرتیراژ العربی[1] در کویت، افشا کرد که دکتر احمد امین، بسیاری از کتاب‌ها را ضمن کتاب‌های تاریخی خودش به نام‌های *فجر الاسلام*، *زهر الاسلام* و *ظهر الاسلام* گنجانده و امانت‌داری را رعایت نکرده است.

این شرق‌شناسان دریچه‌ای به روی جهان اسلام و جهان عرب باز کردند و کتاب‌هایشان به‌تدریج منتشر شد. جنبه تحلیلی

---

۱. این مجله که یارانه زیادی از وزارت نفت کویت می‌گیرد، در هر شماره، دو مقاله علمی، دینی، تاریخی، جغرافیایی و شرح‌حال به‌صورت دوتا دوتا زیرنظر ادبای مصری منتشر می‌کند. این موضوع، مربوط به بیش از چهل سال قبل است.

نوشته‌های شرق‌شناسان از محاسن به شمار می‌آید. آن‌ها طوری وانمود کردند که پیش‌قراول در این جهت هستند؛ درصورتی‌که پیشینه نوشته‌های تاریخی- تحلیلی ابن خلدون از آن‌ها بیش‌تر بود. همان‌طور که غربی‌ها بسیاری از مطالب را که دریافت کردند، در آن نسبت به دیگران پیش‌کسوت شدند و سهمی در توسعه موضوع داشتند، در این‌جا نیز همین اتفاق افتاد. گفتنی است به تحلیل‌های آنان نمی‌توان اعتماد کرد؛ زیرا مکاتب شرق‌شناسی، بین مکتب کلیسا و تبشیر مسیحیت و بین حرکات استعماری فعالیت می‌کردند. کلیسا دنبال این است که مبشرانی آشنا با جهان اسلام و جهان عرب با هدف نفوذ در اسلام تربیت کند و دولت‌هایشان درصدد هستند تا در سیستم حکومت آن‌ها نفوذ کنند. به‌هرحال هر دو گروه کسانی را می‌خواستند که با این جهان آشنا شوند. بنابراین وقتی اصل فلسفه وجودی‌شان این باشد، بسیاری از نوشته‌هایشان دارای علامت سؤال می‌شود آنان غالباً درصددند هر جا بتوانند، در دل جوانان ایجاد شبهه کنند و آن‌ها را به اسلام دلسرد و بی‌عقیده سازند.

در اثر نوشته‌های شرق‌شناسان، به‌قدری نوشته‌های تحلیلی رشد یافت که بین پژوهش‌گران مسلمان نیز متداول شد. غالباً اگر کسی می‌خواست کتاب تاریخی به قلم روز بنویسد، به صورت تحلیلی وارد می‌شد و خلاف مد روز عمل نمی‌کرد. به نظر بنده، این افراد ابتدا باید مبنای تاریخی را تحقیق نمایند و با تحقیقشان، متن مختار و محقق تاریخی را در میان اختلافات نقلیات تاریخی انتخاب کنند؛ سپس تحلیل را بر اساس چیزی قرار دهند که قبلاً

تحقیق کرده‌اند؛ نه این‌که ضمن مطالعات، هر مطلبی را هر جا دیدند، به‌صورت تحلیلی دربیاورند. تحقیق شرط مقدمه اصلی است نه تحلیل. به سبب این مطالب، سعی کردم تاریخ تحقیقی نقلی بنویسم و تحلیل را برای دیگران بگذارم. احساس کردم برای هر تحلیل درست، ابتدا باید تحقیق مناسب داشت و به نظرم این کتاب می‌تواند زمینه تحقیق را برای تحلیل‌گران تاریخی فراهم کند. لذا دوستان پیشنهاد کردند در ترجمه فارسی آن عنوانش تاریخ تحقیقی اسلام باشد که به همین نام چاپ شده است.

سخنی راجع به تاریخ‌نگاران معاصر

در حوزه نجف قبل از مرحوم «سیدعبدالرزاق موسوی مقرم»، نویسنده معروفی که بیش‌تر شهرتش مربوط به مقتل او می‌شود «شیخ جعفر نقدی» است که به تاریخ عنایت داشت و یکی دو تا کتاب راجع به تاریخ امام علی علیه‌السلام و مشهد ایشان و یک کتاب راجع به حضرت زینب علیهاالسلام دارد. بعد از تأسیس «منتدی النشر»، اخوی مرحوم مظفر که در این مدرسه تاریخ تدریس می‌کرد، چند کتاب تاریخی نوشت. این‌ها سعی می‌کردند به قلم روز بنویسند، ولی هیچ‌کدامشان جنبه تحقیقی متون تاریخ را به حد کافی نداشتند. ملحق به این‌ها «شیخ محمدباقر قرشی» است که چند جلد کتاب درباره زندگانی ائمه علیهم‌السلام نوشته و جنبه تحقیقی‌اش کم‌تر از سطح توقع است.

فرد دیگر، زین‌العابدین رهنماست که سابقه حوزوی نیز داشت. او با دربار ارتباط پیدا کرد و از نویسنده‌های مرتبط با دربار شناخته

می‌شد. او در مجله *اطلاعات جوانان* به صورت مقالات مسلسل «فروغ جاودانه سیره نبوی» را می‌نوشت، ولی تحت تأثیر کتاب‌های منابع اهل سنت بود؛ چون این منابع آماده‌تر است و زحمت کم‌تری دارد. او به تفاوت دیدگاه شیعه و سنی توجه نداشت و لذا به «سنی زده» مشهور شده بود. آیت‌الله سبحانی در مقابل و برای تصحیح نقاط ضعف سنی زده کتاب *فروغ جاویدان*، مقالاتی در *مکتب اسلام* نگاشت که به‌عنوان *فروغ ابدیت* منتشر شد. بعد از تبعید امام به عراق، این مجله *اطلاعات جوان* و مقاله آقای رهنما و مقاله آقای سبحانی را در دست طلاب جوانی دیدم. به ذهنم رسید که جواب آقای سبحانی به بازنویسی دقیق‌تری نیاز دارد و خودش نیز مشمول مراجعه آسان است و از بعضی مواضع که با دیدگاه تشیعی تفاوت دارد، غفلت شده است. این تفاوت زمانی بروز کرد که در «معهد الدراسات الاسلامیه»، می‌خواستند برای طلبه‌های جوان تاریخ بنویسند و این کار را به آقای «سیدجعفر مرتضی» پیشنهاد کردند و جزء مشوقات ایشان قرار دادند که لازم نیست کار تأسیسی زمان‌بری انجام دهید، بلکه همین کتاب *فروغ ابدیت* را ترجمه کنید. ایشان نیز از باب تسهیل پذیرفت، ولی در حین کار، متوجه شد تفاوت‌های شایانی میان دیدگاه‌های شیعی و این کتاب وجود دارد که به نگارش کتاب *الصحیح من سیره النبوی* منجر شد. کلمه «الصحیح»، ناظر به کل کتب سیره دیگر مسلمانان و کمی ناظر به نوشته آقای سبحانی است. البته قبل از پیشنهاد این کار به ایشان، به من پیشنهاد دادند و من مطالبی را می‌نوشتم و در کلاس‌ها تدریس می‌کردم. از من درس‌های دیگری را خواسته بودند ولی من نپذیرفتم.

تفاوت نوشته‌های بنده و آقای سیدجعفر مرتضی

آقای سیدجعفر مرتضی، تحت تأثیر جوانب عاطفی قرار می‌گرفت؛ مثلاً باکره بودن حضرت خدیجه علیهاالسلام را مطرح می‌کرد. او هم ازدواج و هم انتساب این فرزندان را منکر شده است. ایشان تلاش کرده که تاریخ شیعی باشد؛ درحالی‌که شبه‌تکاثری از نظر منابع در آن دیده می‌شود، به‌گونه‌ای که گاهی نصف صفحه را منابع تشکیل می‌دهد؛ آن‌هم بدون تمییز متقدم و متأخر و اصل و فرع و شیعه و غیرشیعه.

در کتاب وی، هیچ تقیدی به عین مطالب و عبارات وجود ندارد و در بیش‌تر موارد نقل به معنا کرده و عین متن را نیاورده مگر مواردی که درصدد استشهاد است. مشکل دیگر این است که به دلیل موضوع احتجاجی از سوی نویسنده، کتاب شکل حداکثری و طولانی به خود گرفته و یکی از معایب این‌گونه کارها، دور شدن آن‌ها از دسترس عموم و انحصار آن به کتابخانه‌ها و مراجعه پژوهش‌گران است.

در نوشته‌های آقای رسول جعفریان، اشکال عمده‌ای دیده نمی‌شود؛ هرچند یک متن تاریخی محققی به دست نمی‌دهد و جنبه‌های تحلیلی در آن بیش‌تر است. نوشته‌های ایشان به اندازه سیدجعفر مرتضی نیست، ولی نسبت به نوشته من مختصرتر است. کتاب *حیات فکری سیاسی امامان شیعه* ایشان، دور پیشرفته‌ای از زندگی امامان شیعه است، اما مثل هر کتاب دیگری نقاط قوت و ضعفی نیز دارد و گرایشی که در نوشته‌های من است که درصدد هستم تاریخ را به ترتیب تسلسل تاریخی پیش ببریم، در این کتاب دیده نمی‌شود و وقتی به عصر هر امامی می‌رسد، از تولد آن امام شروع می‌کند.

پیش‌نیازهای اظهارنظر تاریخی

تسلط بر مراجعه به منابع، مهم‌ترین پیش‌نیاز اظهارنظر تاریخی است. هرچه احاطه مطالعاتی بیش‌تر و جنبه مقارنه و مقایسه داشته باشد، قوت نتیجه‌گیری بیش‌تری خواهد داشت؛ بنابراین اظهارنظر تاریخی، به میزان مراجعات و ممارست و مقدار احاطه بر موضوع وابسته است.

جایگاه تاریخ در حوزه علمیه قم

انقلاب‌هایی که در اداره دروس حوزوی قم پیش آمده، وضعیت را رو به احسن نشان می‌دهد. به درس تاریخ به‌عنوان یک رشته رسماً توجه شده و طبعاً برای آینده بشارت دهنده نتایج بهتر است. وضعیت تاریخ با گذشته‌اش، تفاوت بین حیات و موت است؛ یعنی در گذشته، صرفاً نوعی گرایش شخصی بود و برای آن گرایش‌ها چیزی مثل نوشته‌های تاریخی علی دوانی به نظر می‌آمد که بسیاری از مطالب، از نظر ملاک‌های تاریخی کمبود دارد و چیزی شبیه مطالب مورد استفاده در منبرهاست.

بعد از انقلاب و در زمان کنونی، هم افراد و هم قلم‌ها بیش‌تر شده و به‌قدری منشورات تاریخی زیاد است که با گذشته قابل قیاس نیست. از وضعیت تحول و تطور فعلی راضی هستم، ولی وضعیت را مطلوب نمی‌بینم. حرکت علمی هرچه ریشه‌دارتر و دارای پشتوانه علمی باشد، نتایج بهتری می‌دهد.

توصیه به اساتید و دانش‌جویان رشته تاریخ

توصیه عام بنده به استادان و دانشجویان رشته تاریخ این است که در قرآن آمده: (قل رب زدنی علما)؛ از مرحوم آقای فلسفی پرسیدند: «چطور شما به اینجا رسیده‌اید؟» ایشان به‌تناسب مخاطبان گفت: «من در هر جا به هر مطلب قابل مطالعه‌ای رسیدم مطالعه کردم. حتی وقتی از منزلمان در تهران بیرون می‌آمدم و یک قطعه روزنامه را روی زمین می‌دیدم، خم می‌شدم آن را برمی‌داشتم، به این امید که شاید مطلب مفیدی در آن باشد». البته تأکید ایشان بر توصیه به مطالعه هر چه بیش‌تر بود. برای هر پیشرفتی از جمله مطالعات تاریخی، هر مطلبی که به دست آمد مطالعه شود. این موجب توسعه افق دید ایشان در فهم و تلقی و تحلیل و استنتاج او می‌شود.

به نظر من «تعلیل» معنای صحیح «تحلیل» است. حوادث گذشته دست حوادث آینده را گرفته و به مرحله ظهور رسانده است. تحلیل به معنای دنبال علل و عوامل گذشته و ارتباط آن با حوادث آینده گشتن است. درصد درستی‌اش، طبعاً تابع میزان مطالعات شخص است.

نوشته تاریخ من هم برای بسیاری از افراد در گرفتن نتیجه مؤثر است؛ یعنی کیفیت نقل مطالب در زندگانی معصومان علیهم‌السلام با توجه به تفاوت‌هایش نسبت به نوشته‌های دیگر، افق‌های تازه‌ای را پیش روی خوانندگان باز می‌کند.

توصیه آخرم این که هنگام اختلاف‌نظر میان اساتید تاریخ، به سرعت قضاوت نکنیم. ابتدا به همه جوانب نظری احاطه یابیم و به مستنداتشان بیش‌تر توجه کنیم و ببینیم نسبت به یک‌دیگر چه مرجحاتی دارند. بعد با توجه به این مسائل، اظهارنظر کنیم.

دیدگاه آیت‌الله محمدعلی تسخیری
درباره استاد یوسفی غروی

با جناب آیت‌الله محمدهادی یوسفی غروی در حوزه علمیه نجف اشرف آشنا شدم و گاهی در محضر یک استاد درس می‌خواندیم، ایشان را در طول آشنایی محققی مطلع دیدم؛ البته پدر بزرگوار ایشان با ابوی بنده رفاقت صمیمانه داشتند و بالتبع رفاقت ما هم گرم بود. شرکت ما در درس آیت الله حائری، فرصت جالبی برای مباحثه علمی بود. تألیفات زیاد، تحقیقات عمیق و تدریس علوم متنوع، کاشف از نبوغ ایشان است.

طبع شوخ، بشاشت وجه و برخورد جالب، از ویژگی‌های ایشان بود. بنده خاطرات سال‌های آشنایی را همیشه از بهترین یادگارها می‌دانم و از خداوند متعال برای فراهم کردن این فرصت‌ها تشکر می‌کنم. خلاصه بنده حضرت ایشان را عالم، محقق، مجتهد در علوم گوناگون، مربی صالح و مبلغ آگاه می‌دانم.

دیدگاه حجت‌الاسلام والمسلمین مهدی پیشوایی
در مورد استاد یوسفی غروی

این‌جانب حدود ده‌سال پیش، با حضرت استاد یوسفی غروی، در انجمن تاریخ‌پژوهان حوزه و در گروه تاریخ مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رحمه‌الله‌علیه آشنا شدم. ایشان در تاریخ اسلام و ادبیات عرب و نیز در فقه و اصول، از استادان برجسته هستند و سطوح عالی این دو رشته را در حوزه علمیه قم تدریس می‌کنند. در تفسیر نیز زحمت‌کشیده‌اند و در بحث تاریخ اسلام، به مناسبت از آیات قرآنی استفاده می‌کنند که نشانه مطالعات تفسیری ایشان است. از ویژگی‌های علمی ایشان، یکی این است که همه‌جا از مشهورات پیروی نمی‌کنند و در مواردی، نظر خاص اجتهادی دارند. ضمناً چون ایشان متولد و بزرگ‌شده نجف اشرف هستند و در جوانی در حوزه این شهر تحصیل کرده‌اند، آثار و برکات آن در افکار و اندیشه و تألیفات ایشان مشهود است. به همین جهت، با وجود آشنایی با زبان فارسی، با زبان عربی هم آشنا هستند و آثارشان به زبان عربی است. آثار ارزنده‌ای دارند که در رأس آن‌ها کتاب هشت‌جلدی *موسوعة التاریخ الاسلامی* است که کتابی ماندگار و مرجع به شمار می‌آید و در میان کتاب‌های تاریخ اسلام جایگاه خاصی دارد. چنان‌که اشاره شد، ایشان کرسی تدریس در حوزه علمیه قم دارند

و استاد راهنما یا مشاور یا داور بسیاری از پایان‌نامه‌های طلاب محترم هستند و طلاب از دیدگاه‌های ارزنده و راهنمایی‌های علمی ایشان بهره‌مند می‌شوند. ضمناً ایشان از نعمت حافظه بسیاری قوی برخوردارند که از عوامل توفیق ایشان است. هم‌چنین شخصی خوش‌محضر، متواضع و سریع‌الاجابه هستند.

دیدگاه حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر محسن الویری درباره استاد یوسفی غروی

قبل از سال ۱۳۸۵ در تهران، با دو جلد نخستین کتاب *موسوعة التاریخ الاسلامی* استاد آشنا شدم و نمی‌دانستم ایشان در قم هستند یا در کشور دیگری. کتاب ایشان نظر بنده را جلب کرد به خصوص که در مقایسه با سایر کتب مثل *الصحیح*، نقاط مثبت و قوتی داشت. این کتاب به‌عنوان منبع مفید برای من بود و از آن استفاده می‌کردم. در قم توفیق آشنایی‌ام با ایشان بیش‌تر شد و ارتباط کاری با ایشان داشتیم، در جلسات علمی، همایش‌ها، جلسات داوری و نشست‌های علمی در محضر ایشان بودیم.

ویژگی‌های علمی و شخصیت علمی استاد

درباره فعالیت و شخصیت علمی جناب استاد یوسفی غروی، به نظرم پنج نکته از ویژگی‌های شخصیت علمی ایشان است:

۱. گستردگی قلمرو علمی

فعالیت علمی ایشان به مباحث تاریخی منحصر نیست؛ بلکه در زمینه‌های ادبیات عرب، کلام، مباحث اخلاقی و فقهی، تاریخ تدوین حدیث، زهد و... ، دارای پژوهش و تحقیق هستند.

۲. تنوع قالب‌های فعالیت

ایشان در سه قالب فعالیت علمی دارند:

۱-۲- تدوین و کتابت که سه بخش در این قالب اثر دارند:

الف) تدوین کتاب و دایرةالمعارف؛

ب) تک‌نگاری‌ها؛

ج) مقالات.

۲-۲- نقش مشاوره‌ای در مجامع علمی گوناگون

۳-۲- قالب سخنرانی و پاسخ به سؤالات برای قشرهای مختلف، در محافل و مجالس و شبکه‌های مجازی و رسانه‌ای.

در مورد تنوع قالب فعالیت ایشان باید گفت: مشکلی که امروزه در جامعه ما وجود دارد، این است که دانشمندان ما مخاطب مخصوص دارند، ولی استاد با داشتن درک عمیق، به شکل‌های مختلف فعالیت می‌کنند که این درک عمیق، برگرفته از آموزه‌های دینی ماست. براساس تأکید اسلام، عالمان دینی در جامعه رسالت خطیری دارند. در طول تاریخ عالمانی به این وظیفه خود آشنا بوده و در شکل‌های مختلف به انجام دادن وظیفه خود می‌پرداختند؛ مانند شهید مطهری.

۳. اهتمام ویژه‌ای به بزرگداشت اهل‌بیت علیهم‌السلام

عالمان شیعی همیشه به این امرمهم توجه داشته‌اند، ولی روی‌آوری استاد یوسفی غروی به این امر، نشان‌دهنده پاسخ ایشان به جامعه جهانی است. امروز خصوصاً در محیط‌های غیرشیعی متأثر از انقلاب اسلامی، نخبگان و فرهیختگان غیرشیعه، سؤالات جدی درباره اهل‌بیت علیهم‌السلام و شیعه دارند. استاد خود را به محدوده خاصی مقید نکرده و در مقام پاسخ‌گویی به عطش مذکور، به

مباحث پیرامون اهل‌بیت علیهم‌السلام آن‌هم نه به‌صورت کلی، بلکه به‌صورت ریز و ورود به جزییات پرداخته‌اند.

۴. نوآوری‌های ایشان در تاریخ‌نگاری

استاد یوسفی غروی با حفظ محوریت تاریخی مباحث، پای‌بندی خاصی به مبانی اهل‌بیت علیهم‌السلام دارند. تاریخ ایشان با کلام آمیخته نیست، بلکه تاریخ بر کلام مبتنی است و این نکوهیده نیست. ویژگی دیگری که در حوزه تاریخ‌نگاری استاد ملموس است، این است که ایشان تاریخ را در خلأ نمی‌بینند، بلکه در تاریخ زندگی می‌کنند.

۵. آگاهی از میراث حوزه علمیه نجف معاصر

کارهای نسبتاً چشم‌گیری در جهت شناساندن حوزه نجف صورت گرفته است. زندگی عالمان تحصیل‌کرده در آن حوزه و آثار و اندیشه‌های ایشان مثل آخوند خراسانی، سید یزدی و... در دست است، ولی هنوز حوزه نجف معاصر، حوزه‌ای پر رمز و راز است. آگاهی استاد یوسفی غروی از این حوزه، یک نعمت است.

ویژگی اخلاقی استاد یوسفی غروی

ویژگی‌های اخلاقی عالمان دین با شخصیت علمی ایشان گره خورده و بر اساس این اصل، استاد دارای ویژگی‌های اخلاقی ذیل است:

۱. ایشان از روی تحقیق صحبت می‌کنند. عالم باید مبتنی بر علم سخن بگوید و این اخلاق بسیار آموزنده است.

۲. صراحت بیان با وجهه علمی ایشان ممزوج شده است.

مسأله خودسانسوری، آفت بزرگی است که امروزه حیات علمی را تهدید می‌کند بعضاً ملاحظات جانبی و پیرامونی، در ارائه یافته‌های علمی افراد اثر می‌گذارد و این از اخلاق عالمان دینی به دور است؛ ولی استاد یوسفی بدون این‌که قصد هنجارشکنی داشته باشد، نظر خویش را با تقید کامل به ارزش‌های دینی و مذهبی با صراحت بیان می‌کنند، ولو خلاف مشهور باشد و برای عده‌ای هم گران بیاید. این ویژگی اخلاقی علمی برای ایشان یک فضیلت است که موجب نشاط علمی در فضاهای حوزوی و دانشگاهی می‌شود.

۳. گشاده‌رویی و خوش‌مشرب بودن از ویژگی‌های دیگر ایشان است که از سنت و سیره معصومان علیهم‌السلام گرفته‌اند. خوش‌رویی و نشاط اجتماعی ایشان که مثل یک جوان باطراوت و صاحب روحیه و شاد در همه عرصه‌ها و محاورات وارد می‌شوند، باعث می‌گردد طلبه و دانشجو جرأت یابند با ایشان رابطه علمی و جلسه سؤال و پرسش داشته باشند.

دیدگاه حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر نجف لک‌زایی
درباره آیت‌الله محمدهادی یوسفی غروی

معرفی و تجلیل از نخبگان و دانشمندان، دارای برکات زیادی خصوصاً برای نسل جوان است. این شخصیت‌ها می‌توانند الگوی جوانان باشند و طلاب و دانشجویان به راحتی به آنان اقتدا کنند. بنده در حدود دهه هفتاد به تاریخ اسلام علاقه‌مند شدم هم‌چنین به مباحث فلسفه علم تاریخ و فلسفه نظری تاریخ پرداختم و معتقد بودم چون رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم الگو و اسوه خوبی هستند، مطالعه در حوادث صدر اسلام برای ما مفید خواهد بود. در آن سال‌ها، با آثار استاد یوسفی غروی آشنا شدم و با مطالعه آثار ایشان، به شخصیت علمی - پژوهشی استاد پی بردم. در سال‌های اخیر، با توجه به مسئولیت‌های بنده در مراکز مختلف، میزان انس حقیر با استاد بیش‌تر شد. زمانی که معاون فرهنگی مجمع جهانی اهل‌بیت علیهم‌السلام بودم، در حوزه‌های مختلف با جناب استاد هم‌کاری می‌کردم که برای نمونه می‌توان به عضویت ایشان در شورای کتاب و حضور پررنگ ایشان در همایش‌های سبط‌النبی، امام سجاد علیه‌السلام و همایش ناصر کبیر در آمل اشاره کرد.

استاد در حوزه‌های مختلف از اطلاعات بسیار زیادی برخوردارند. شخصیت‌شناسی و معرفی شخصیت‌های علمی چه از علما و چه

از متأخرین یکی از ویژگی‌های ایشان است. گستردگی اطلاعات استاد در حد انباشت اطلاعات نیست، بلکه این اطلاعات ارتقا یافته و به دانش تبدیل شده‌اند. درواقع داده‌ها و اطلاعات ایشان، روش‌مند و به فرآورده‌های کلان علمی تبدیل شده لذا به جرأت می‌توان گفت که ایشان عالمی روش‌مند، منسجم و قاعده‌دار هستند. این ویژگی استاد، باعث شده که ایشان به راحتی در اموری اظهارنظر کنند که دیگران در آن امور اظهارنظر نمی‌کنند.

در حوزه کارهای پژوهشی، استاد نگاه واقعاً منصفانه به کارهای پژوهشی دارند. در ارزیابی‌ها ملاک نظر استاد، علمی بودن مقاله یا کتاب است، اگرچه نویسنده آن مقاله یا کتاب در آن موضوع خاص با استاد هم‌نظر نباشد. نظر استاد یوسفی در ارزیابی‌ها صریح است و دو پهلو و مبهم صحبت نمی‌کنند. و این از ویژگی‌های مهم و منحصر به فرد استاد است. ایشان نسبت به نقدها، با انصاف و تواضع رفتار می‌کنند و انعطاف علمی بالایی دارند دریافت‌ها و حاصل مطالعات و تحقیقات خویش را سخاوت‌مندانه در اختیار شاگردان قرار می‌دهند.

حضرت استاد علی‌رغم داشتن دانش والا و گستردگی اطلاعاتی، از تواضع مثال‌زدنی برخوردارند. ایشان هیچ حساسیتی در برابر القاب ندارند. تهذیب نفس استاد، باعث شده تا کسانی که با ایشان کار می‌کنند به زحمت نمی‌افتند. استاد اهل تشریفات نیستند و هرگز تکلفی ندارند. شادابی، اهل مزاح بودن و در عین حال صراحت کلام ایشان، باعث شده تا دوستان در محضر استاد راحت باشند. نظم در کارها و تحویل به موقع کار، از ویژگی‌های اخلاقی ایشان است.

دیدگاه حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر محمدرضا جباری درباره استاد یوسفی غروی

افتخار آشنایی بنده با ایشان به دوران تحصیل در مؤسسه در راه حق برمی‌گردد. بنده در سال ۶۴ درس متون عربی را در محضر ایشان تلمذ کردم و در سال ۶۹-۷۰ هم در مؤسسه باقرالعلوم، در مباحث تاریخ صدر اسلام از ایشان بهره گرفتم. در آن روزها هنوز کتاب *موسوعة التاریخ* ایشان چاپ نشده بود و استاد دست‌نوشته‌هایی از آن را برای ما به‌صورت جزوه ارائه می‌کردند. از نکات ارزشمند تاریخی و مسائل حاشیه‌ای که ایشان مطرح می‌کردند بسیار استفاده کردیم. بعد از آن‌هم تا امروز ارتباط حقیر با استاد حفظ شده است. ایشان سال‌هاست به خاطر لطفی که به مؤسسه امام خمینی رحمه‌الله‌علیه دارند، روزهای پنج‌شنبه در گروه تاریخ، متواضعانه مراجعات علمی از داخل و حتی خارج از مؤسسه را پاسخ می‌دهند. این حضور منشأ برکات فراوانی در مؤسسه شده است که می‌توان به تدریس در زمینه‌های تاریخ صدر اسلام و شناخت و نقد منابع، تدوین پایان‌نامه‌ها، مصاحبه‌های ورودی مقطع دکتری و مشاوره دانش‌پژوهان و شرکت در شورای علمی گروه (به‌صورت غیرمستمر) اشاره کرد. نکته مهمی که باید اشاره کنم، نقش حیاتی و انکارناپذیر ایشان در کار تدوین *مقتل جامع سیدالشهدا* علیه‌السلام است. در مقتل، در دو

جهت از ایشان بهره بردیم:

الف) غنابخشی به محتوای مقتل از طریق مشورت دوستان نویسنده با جناب استاد

ب) گاهی اوقات شبهاتی پیش می‌آمد که رنگ و بوی اصولی-رجالی داشت. با توجه به تسلط جناب استاد به مباحث اصولی و فقهی و تحصیل در حوزه‌های نجف و قم و شاگردی بزرگانی مثل امام خمینی رحمه‌الله‌علیه و آیت‌الله خویی و جامع‌الاطراف بودن استاد، این شبهات رفع می‌شد.

۲. در بحث ادبیات عرب خصوصاً در ترجمه اشعار عرب و متون مشکل عربی از ایشان خیلی استفاده کردیم. گاهی اوقات در اعراب‌گذاری‌ها، در اعلام اماکن و جغرافیای شهرهای تاریخی با مشکل روبه‌رو بودیم و حضور ایشان مثل همیشه راه‌گشا بود.

شخصیت علمی ایشان چند ویژگی دارد:

۱. تنوع اطلاعات در حیطه‌های مختلف تاریخ اسلام

در رشته تاریخ اسلام، با سیره و سنت معصوم سروکار داریم لذا لازم است کسی که در این حوزه وارد می‌شود، در علوم و فنونی مثل حدیث‌شناسی (فقه‌الحدیث، مصطلح‌الحدیث و...) رجال و اسناد حدیث، علوم قرآنی و خصوصاً تفسیر آیات قرآنی که محتوای تاریخی دارند، کلام و غیره تخصص داشته باشد. از این جهت، فقط حوزویان و یا دانشگاهیان که علوم فوق را فرا گرفته‌اند، صلاحیت ورود به مباحث تاریخ اسلام را دارند. استاد یوسفی غروی از شخصیت‌های کم‌نظیر در میان حوزویان و

بی‌نظیر در میان تاریخی‌ها هستند که به تمام موارد فوق تسلط کامل دارند.

۲. استقلال در رأی و نظر

ایشان به آن‌چه بعد از تلاش و اجتهاد رسیده‌اند، پای‌بند هستند و بی‌محابا مطرح می‌کنند، اگرچه این مطلب غیرمعروف باشد. استقلال نظر برای فرد عالم خیلی خوب است به ویژه که برآمده از قوت علمی و تخصص باشد.

۳. انصاف و اعتدال علمی

در میان اساتید، گاهی افراط و تفریط هایی وجود دارد، اما نوعی اعتدال در شخصیت علمی ایشان مشهود است. گاهی نکته‌ای را به عنوان استنباط علمی خویش می‌پذیرد که به نظر برخی این نکته عوام‌گرایانه است؛ مثلاً در مورد زیارت اهل‌بیت علیهم‌السلام در روز اربعین اول از امام حسین علیه‌السلام، قائل به اربعین اول است و همان نظری را می‌پذیرند که بین مردم و عموم جامعه معروف و مشهور است.

۴. نوآوری و طرح مسائل جدید در حوزه تاریخ

ایشان در حوزه تاریخ اسلام، گاهی نظرهایی طرح می‌کنند که تاکنون کسی متعرض آن نشده است؛ مثلاً در کتاب *موسوعه* با استدلال و آوردن دلائل مختلف، ثابت می‌کنند که آیه شریفه، (وانذرعشیرتک الاقربین) برای آغاز دعوت علنی نبوده در حالی‌که معروف و مشهور است که این آیه مربوط به آغاز دعوت علنی بوده است.

در مورد آثار ایشان باید گفت که این آثار، بیش از تعدادی است که از ایشان به چاپ رسیده و آثار چاپ‌شده هم متعدد است، ولی معمولاً علما و بزرگان به اثر یا آثار شاخص خویش شناخته می‌شوند. ایشان هم به دو اثر *موسوعه التاریخ الاسلامی* و *وقعة الطف* شناخته شده‌اند. انصافاً این دو کتاب شاهکار ماندگار و جامع هستند و صلاحیت دارند که مورد ارجاع قرار بگیرند. کتاب *موسوعة التاریخ* در میان کتب تاریخی خالی بود و امروز خود را نیازمند این کتاب می‌دانیم. به نظرم *موسوعه* استاد چند ویژگی مهم دارد:

۱. نویسنده محترم سعی کرده متن روایت را برای حوادث تاریخی بیاورد. بعضی تاریخ‌نویسان و پژوهش‌گران، به تحلیل حوادث و یا نقد دیدگاه‌های مخالفان همت گماشته‌اند، ولی استاد یوسفی غروی کم‌تر به تحلیل پرداخته و سعی کرده‌اند متن حادثه (متن روایت) را بیاورند. گاهی اوقات نیاز داریم متن روایت را ببینیم. این کتاب این نیاز پژوهش‌گر را برآورده می‌سازد.

۲. در این کتاب به منابع معروف تاریخی اکتفا نکرده بلکه به منابع دیگر و حتی منابع و کتب غیرتاریخی مثل *تهذیب* و... هم استناد داده‌اند.

۳. در تاریخ صدر اسلام، نویسنده محترم براساس ترتیب نزول سوره‌های قرآن پیش رفته است.

۴. نگاه نوآورانه و مجتهدانه در این کتاب کاملاً مشهود است و جا دارد دانش‌پژوهان و محققان، با رویکردی باز به این کتاب مراجعه و مسائلی را برای تحقیق در این کتاب پیدا کنند؛ مثلاً دیدگاه‌ها و نظریات استاد را که با مشهور متفاوت است، جمع کنند و ادله

استاد و ادله مخالفان را هم بیاورند.

کتاب *وقعة الطف* نیز دو ویژگی مهم دارد:

۱. مقتل ابی‌مخنف سال‌ها در جوامع شیعی جریان داشت ولی دست ما از اصل کتاب خالی بود. جناب استاد روایات ابی‌مخنف از واقعه کربلا را از کتبی مثل *ارشاد* و *تاریخ طبری* جمع کردند و می‌توان گفت به مقتل قابل اطمینانی دست یافتند.

۲. اسناد در این کتاب استخراج شده و طرق ابی‌مخنف در روایاتش آمده و کسی قبلاً چنین کاری نکرده بود. این تلاش استاد، میزان اطمینان به این کتاب را افزایش داده است.

دلیل این‌که استاد، عالمان شیعی مانند شیخ مفید را بر طبری مقدم می‌دانند با این‌که شیخ مفید در روایات تاریخی به خلاف طبری، ارائه سند نمی‌کند، این است که در نگاه عالمان شیعه، امامی عادل بر دیگران ترجیح دارد اگرچه دیگری ثقه و مورد اعتماد هم باشد. ایشان هم پرورش‌یافته حوزه هستند و طبری را با شیخ مفید رحمه‌الله‌علیه و شیخ صدوق رحمه‌الله‌علیه قابل مقایسه نمی‌دانند. این مبنا که امامی بر غیر امامی تقدم دارد، مورد تأکید و تائید خود اهل‌بیت علیهم‌السلام است.

در مورد ویژگی‌های اخلاقی ایشان هم باید گفت: جدا از تقوا و پاکی که در استاد وجود دارد، ویژگی‌هایی مثل کرامت نفس، حسن مجالست و تواضع در ایشان دیده می‌شود که همه این‌ها در سیره و سنت اهل‌بیت علیهم‌السلام وجود دارد. استاد با این‌که درآمد متعارفی دارند، هرگز دنبال حق‌التدریس و حق‌التالیف و غیره نبوده‌اند و به جرات می‌توان گفت کم‌تر کسی را در این ویژگی‌ها مثل استاد سراغ داریم.

دیدگاه حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر علیرضا ایمانی
درباره استاد یوسفی غروی

بنده با استاد یوسفی غروی در دهه شصت آشنا شدم. ایشان به عنوان مبلغ به سوریه و لبنان آمده بودند و در جلسات حزب‌الله خدمتشان بودیم. ایشان به سبب تسلط بر ادبیات عرب و آشنایی با فرهنگ و اصطلاحات عربی، از مبلغان موفق بودند. در موسم حج هم جزء هیأت علمی اداره مبلغین بعثه مقام معظم رهبری برای پاسخ‌گویی به شبهاتی بودند که مبلغان ما توانایی پاسخ‌گویی به آن‌ها را نداشتند. هم‌چنین در قم، در دو دانشگاه معارف، و ادیان و مذاهب در خدمت استاد بودم. ایشان در دانشگاه معارف در بخش گزینش اساتید، جزء مصاحبه کننده‌ها بودند و نیز در مصاحبه‌های دکتری از ایشان بهره می‌بردیم. در دانشگاه ادیان و مذاهب نیز در جلسات گفت‌گوی آزاد، بحث‌های نواندیشی و کرسی‌های آزاداندیشی از محضرشان استفاده می‌کردیم.

موقعیت و مقام علمی استاد

آیت‌الله یوسفی غروی در تاریخ صاحب‌نظر هستند و در زمینه سیره اهل‌بیت علیهم‌السلام متخصص به شمار می‌آیند و جامعیت خاصی دارند، به طوری که در تفسیر، فقه و اصول و... صاحب‌نظر و استاد

هستند. خصوصاً در ادبیات عرب آن‌قدر عمیق و دارای ذوق سرشار هستند که می‌توان گفت صاحب‌سبک محسوب می‌شوند. به سبب همین ویژگی، در برابر ادبیات عرب حساس هستند و کوچک‌ترین اشتباهی را در این حوزه تذکر می‌دهند. به نظرمن رمز موفقیت ایشان عمق ادبی ایشان است.

ویژگی‌های اخلاقی استاد

ایشان به لحاظ اخلاقی، انسان سلیمی هستند؛ با سلایق مختلف و گرایش‌های مختلف چه علمی، چه سیاسی و... تعامل دارند و به اندیشه‌های مختلف احترام می‌گزارند ولو این‌که خودشان نظر مخالف با آن داشته باشند. به قدری با حسن خلق و اخلاق نیکو رفتار می‌کنند که مخالف، جرات اظهار نظر در مقابل ایشان را دارد.

ایشان به دلیل تحقیقات ژرفی که در مباحث تاریخی دارند، دارای دیدگاه خاصی در این زمینه هستند و مخالفان زیادی هم دارند، اما چون صاحب‌نظر و در اعتقاد خویش راسخ هستند، هرگز بحث علمی را فدای بحث غیرعلمی و غیرمنطقی نمی‌کنند ولو این‌که آن بحث به‌صورت جدی در جامعه مطرح و بعضاً جزء اعتقادات عوام شده باشد.

دیدگاه دکتر نعمت‌الله صفری فروشانی
درباره استاد یوسفی غروی

بنده در حدود سال ۱۳۷۸ با ایشان آشنا شدم. در دانشکده الهیات دانشگاه تهران، کتاب *وقعة الطف* را از ایشان دیدم و از این طریق بود که آشنایی‌ام با ایشان شروع شد. وقتی دکتر عالم زاده مقدمه کتاب را دیدند، خیلی پسندیدند و تعجب کردند از این‌که در میان حوزویان، عالمان تاریخ با این سطح بالا وجود دارند و در مصاحبه‌ای از ایشان تمجید کردند. بعدها نیز در جلسات متعدد علمی و جلسات برنامه‌ریزی‌های پژوهشی مثل جلسات پایان‌نامه‌ها و غیره در محضر ایشان بودیم و همیشه از ایشان استفاده می‌کردیم.

ویژگی‌های علمی و اخلاقی استاد یوسفی غروی

شخصیت علمی افراد از راه‌های مختلف شناخته می‌شود. یکی از راه نوشتن کتب و مقالات و دیگری از راه سخنرانی و تدریس. ایشان دو کتاب *موسوعة التاریخ الاسلامی* و *وقعة الطف* و مقالات زیادی دارند. سخنرانی‌های ایشان در صداوسیما و شبکه‌های مجازی مثل الکوثر و غیره بیان‌گر شخصیت علمی استاد است. کلاس‌های ایشان پربار و مفید است و در رشته‌های مختلف تدریس می‌کنند. ایشان شخصیت علمی ذو وجوهی دارند. چندریشه‌ای بودن و مطالعات

تخصصی در آن رشته‌ها، از ویژگی‌های ایشان است. استاد یوسفی غروی در فقه، شاگرد بزرگانی مثل مرحوم امام رحمة‌الله‌علیه، آیت‌الله خویی و آیات عظام سیدکاظم حائری و سیدصادق روحانی بوده‌اند؛ لذا تنوع افکار در اساتید ایشان مشهود است و جناب استاد این چهار نوع تفکر را در خود جمع کرده‌اند. در *رجال* به اهمیت *رجال کشی* پی برده‌اند و به قول برخی اساتید، عصاره کشی را در کتاب خویش آورده‌اند. ایشان با داشتن حافظه قوی، بر ادبیات عرب هم تسلط کامل دارند. استاد پرمطالعه هستند. سفرهای مختلفی رفته‌اند و به جرات می‌توان گفت پر سفرترین تاریخ‌نگار روحانی هستند و این سفرها بر نگاه تاریخی ایشان اثرگذار بوده است.

ویژگی عمده ایشان در حوزه تاریخ، دغدغه استنادی کار کردن در ایشان است. استاد رویکرد کشفی دارند، در عین حال به مبانی کلامی خودشان متعهد هستند. در نظر ایشان، کلام و تاریخ هیچ تعارضی با هم ندارند؛ چون مبانی کلامی خود را می‌شناسند و حد و مرز آن را می‌دانند. ایشان در تحلیل‌های تاریخی ریشه‌یابی می‌کنند و صراحت کلام دارند و در بیان وقایع تاریخ هیچ سانسوری ندارند. وقتی به واقعیتی تاریخی اشاره می‌کنند، به پیامدهای احتمالی آن نمی‌اندیشند؛ زیرا تربیت شده حوزه‌اند و براساس تعالیم اسلامی که فراگرفته‌اند، اعتقاد دارند بزرگ کردن‌ها و عزت‌ها مخصوص خداوند است و قضاوت دیگران، نقشی در بزرگی افراد ندارد. استاد براساس «اول الاخلاص الیاس مما فی ایدی الناس»، بدون در نظر گرفتن موضع افراد، آن‌چه را که به آن رسیده و معتقد شده‌اند، به‌راحتی بیان می‌کنند ولو این‌که آن نظر خوشایند دیگران نباشد.

گاهی به استاد توهین هم می‌کنند، ولی ایشان با کرامت تمام به آن‌ها سلام می‌دهند و از لغو آن‌ها به خوبی می‌گذرند. نکته کلیدی در ویژگی شخصیتی استاد این است که ایشان ژست نمی‌گیرند و پرستیژ برای خودشان تعریف نکرده‌اند. هم‌چنین با وجود داشتن موقعیت ممتاز اجتماعی- علمی چیزی مانع از حقیقت‌گویی ایشان در ابراز دیدگاه‌هایشان نمی‌شود.

دیدگاه حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر محمدرضا بارانی درباره استاد یوسفی غروی

آشنایی این‌جانب با استاد یوسفی غروی به سال‌های ۱۳۷۳ و ۱۳۷۴ برمی‌گردد. ایشان در مؤسسه، آموزشی و پژوهشی امام خمینی رحمه‌الله‌علیه استاد ما بود. در کتاب ***موسوعه التاریخ الاسلامی***، به نکات پرسش برانگیزی برخوردم که نگاهم را به تاریخ تغییر داد و ذهن مرا درگیر کرد. در سال‌های گذشته نیز در جاهای مختلف مانند انجمن تاریخ‌پژوهان حوزه، انجمن تاریخ اسلام، همایش تشیع و خاورشناسان و غیره با استاد ارتباط کاری و علمی داشتم و در تمام این موارد، خصوصاً در تأسیس انجمن تاریخ‌پژوهان حوزه، پشتیبانی مناسبی از ما کردند.

درباره شخصیت علمی استاد یوسفی غروی، اعتقاد راسخ دارم که علم ایشان فراتر از آن چیزی است که الان در اذهان است. با نگاهی به سابقه علمی- پژوهشی ایشان، متوجه می‌شویم که استاد در گونه‌های متعدد، صاحب آثار و تألیف هستند که در زیر بدان‌ها اشاره می‌کنم:

۱. آثار تحقیقی گوناگون؛
۲. آثار تألیفی متعدد؛
۳. ترجمه‌هایی از فارسی به عربی؛

۴. ترجمه از عربی به فارسی؛
۵. ده‌ها مقاله در موضوعات متعدد.

نکته قابل توجه درباره ایشان این است که در خلق تمام موارد فوق به صورت انفرادی کار کرده‌اند و خودشان مطالعه و تحقیق کرده‌اند نه این‌که در بستر مؤسسه یا مرکزی به چنین موقعیت‌هایی رسیده باشند؛ ضمن این‌که کار اصلی ایشان در حوزه‌های قم و نجف فقه و اصول بوده است و در کنار تحصیل به توفیقات زیادی در دانش تاریخ هم دست پیدا کرده‌اند و این موفقیت نشان از حوصله و مدیریت ایشان در استفاده از وقت و فرصت است.

دیگر ویژگی ایشان در علم تاریخ، رویکرد نقادانه است، این رویکرد برای معظم‌له یک امتیاز بزرگ محسوب می‌شود خصوصاً که در علوم حوزوی و در فضای دانشگاهی و آکادمیک مثل بحث‌های مربوط به مستشرقان مهارت‌های ویژه‌ای دارند.

دریک جمع‌بندی، می‌توان ویژگی‌های علمی استاد را چنین برشمرد:

۱. شاخص بودن؛ به جرأت می‌توان گفت ایشان در زمینه تاریخ شاخص هستند و می‌توان به ایشان شیخ‌المورخین، لقب داد و هیچ‌کس منکر این امر نیست.

۲. خلاقیت و نوآوری: با توجه به این‌که عالمی سنتی و تحصیل کرده حوزه‌های متفاوت هستند ولی هرگز از ابتکار و ابداع نظرات جدید غافل نشده‌اند.

۳. تدریس در مراکز متعدد: ایشان هم در علم تاریخ و هم در رشته‌های دیگر مثل فقه و اصول در عالی‌ترین درجات تدریس می‌کنند.

۴. عضویت فعال در مراکز مختلف علمی.

۵. حافظه قوی: در تحصیل رشته تاریخ، حافظه قوی یک نعمت است که الحمدالله استاد در حد اعلا دارند.

۶. توجه عمده به منابع معتبر شیعه برای استخراج تاریخ اسلام.

۷. قرآن محوری در خلق آثار تاریخی و عرضه تاریخ به قرآن؛ نکته‌ای که در بحث مقام علمی استاد باید عرض کنم این است که ایشان در آثار تألیفی خویش خصوصیات منحصر به فردی دارند. اولاً در تألیف هدفی بزرگ دارند، هدف ایشان از تألیف، زیاد کردن آثارشان نیست بلکه هدفشان از تألیف، نوآوری است. ایشان نیازسنجی می‌کنند سپس قلم به دست می‌گیرند؛ مثلاً کتاب *موسوعه* را ببینید با سایر کتب تاریخی در حوزه تفاوت‌های اساسی دارد. اولاً ایشان به منابع تاریخی عنایت دارند، ثانیاً چون روش تاریخی در این کتاب دارند کم‌تر به فضایل و مناقب می‌پردازند، ثالثاً توجه به نقد سندی و محتوایی دارند، رابعاً در گزارش‌های تاریخی بسترشناسی و تحلیل علمی می‌کنند، خامساً توجه به عقل و همراهی عقل در تایید گزارش‌ها و... در طول اثر ایشان (*موسوعة التاریخ الاسلامی*) اصول فوق‌الذکر رعایت می‌شود و به جرأت می‌توان گفت کسی در حوزه، در احراز شرایط فوق مثل ایشان وجود ندارد.

استاد طبقات راویان را خوب می‌شناسد، گرایش‌های سیاسی مذهبی راوی را به خوبی می‌شناسد و می‌تواند دریابد که آیا راوی گرایش غالب در عصر خویش را داشته یا نداشته است؟

به ریشه‌یابی لغات بها می‌دهد و از این راه، درک‌های تاریخی فوق‌العاده‌ای دارد، سیر معنایی در لغات را می‌داند. در حوادث

و رخ‌دادها ریشه‌یابی را فراموش نمی‌کند. در همین راستا، گاهی پاورقی‌هایی دارند که ارزش علمی فراوانی دارد.

در باب عاشوراپژوهی ایشان نیز باید نکاتی را عرض کنم: در این حوزه، به دانش‌های میان رشته‌ای توجه خاصی دارند و در اعتبارسنجی منابع (متقدم و متأخر) دقت‌نظر دارند؛ مثلاً در میان منابع متأخر، آثار محدث قمی را می‌پسندند. تناقضات گزارش‌ها را بررسی می‌کنند و تحریف‌ها را با ذکر مصادیق تحریف بیان می‌کنند. نکته مهمی که در این قسمت باید عرض کنم تسلط ایشان در نسخه‌شناسی است، ایشان از مقایسه نسخه‌های متفاوت با یک‌دیگر به نتایج بزرگی دست می‌یابند.

نکته پایانی که درباره شخصیت علمی ایشان در حوزه تألیف باید عرض کنم این است که وقتی به چیزی رسیدند و اطمینان پیدا کردند آن‌را مطرح می‌کنند و این نشان از شجاعت ایشان در اظهار رأی و نظر است. به خاطر همین است که مثلاً در آثار ایشان انذار عشیره در سال سوم بعثت نیست (به خلاف مشهور) و وقوع آن‌را در شعب ابی‌طالب می‌دانند.

نظر ایشان درباره تقیه، نظر راجع به مذهب تاریخ‌نگارانی مثل مسعودی و یعقوبی و نمونه‌های دیگر که خلاف جمهور و مشهور رأی می‌دهند. درباره تدریس ایشان باید عرض کنم زمانی آرزو داشتیم درس خارج تاریخ در حوزه باشد که امروز شاهدیم خارج رجال توسط ایشان در حوزه علمیه برقرار است و این هم ویژگی انحصاری ایشان است.

درباره ویژگی‌های اخلاقی استاد باید عرض کنم ایشان دارای

چند خصوصیت است که توانسته‌اند همه این خصوصیات را با هم جمع کنند که گاهی جمع اضداد هست.

۱. فروتنی و تواضع: با اطمینان می‌گویم هیچ استادی در حد ایشان را سراغ ندارم که این‌قدر متواضع باشند. یادم می‌آید وقتی حادثه‌ای برایم رخ داده بود ایشان بلافاصله به عیادت من آمدند و حقیر را مورد لطف خویش قرار دادند.

۲. رفتار دوستانه: با اطرافیان اعم از شاگردان، اساتید، حتی اعضای خانواده و افراد معمولی جامعه مانند یک رفیق و دوست رفتار می‌کنند و هیچ پرستیژی برای خودشان قائل نیستند.

۳. روحیه انقلابی خاصی دارند.

۴. شوخ‌طبع و خوش مشرب هستند.

۵. در عین حال جدی و قاطع هستند. خصوصاً در مباحث علمی اگرچه نقدپذیری ویژه‌ای دارند و اهتمام به اصلاح نظرات خود دارند ولی در ارائه نظر خویش هیچ احتیاطی را قائل نیستند.

۶. به شاگردان و مخاطبان خویش اجازه تحقیق و پژوهش می‌دهند انگیزه می‌دهند و این امر ریشه در اخلاق نیکوی ایشان دارد، در مسیر تحقیق دیگران سنگ‌اندازی نمی‌کنند اگرچه خلاف نظر خودشان باشد.

در پایان، طول عمر و سلامتی ایشان را از خداوند خواستارم.

دیدگاه حجت‌الاسلام والمسلمین محسن مهاجرنیا
درباره استاد یوسفی غروی

بنده استاد را از بیش از سی‌وچند سال پیش می‌شناسم. زمانی که حاکم شرع دزفول بودند. در آن زمان در اندیمشک، در جلسات تاریخ اسلام، از محضر ایشان استفاده می‌کردیم. ایشان بحث‌های تاریخ اسلام را در حزب جمهوری اسلامی مطرح می‌کردند و علاقه‌مندی زیادی در میان حاضران ایجادشده بود؛ به ویژه آن موقع حال و هوای انقلاب حاکم بود. از آن زمان به بعد، معمولاً ارتباط با ایشان را در همایش‌ها و مراکز مختلف حفظ کردیم.

شخصیت اخلاقی و جایگاه علمی استاد یوسفی غروی

ایشان شخصیت اخلاقی جذابی دارد. شوخ‌طبعی و بی‌تکلفی ایشان زبانزد است و معمولاً خیلی زود با افراد مختلف، ارتباط برقرار می‌کند. ایشان از نظر علمی، از افرادی به شمار می‌آیند که در حوزه‌های مختلف کارکرده است. در زمان گذشته، تفکری غالب بود که هر طلبه باید با همه علوم اسلامی آشنا باشد و اگر نباشد عقب می‌ماند؛ البته توقع جامعه نیز همین بود. آقای یوسفی تحت تأثیر آن وضعیت، در حوزه‌های مختلف معرفتی وارد شدند؛ هرچند بعد از انقلاب، به دلیل گستردگی علوم اسلامی، تحولی به وجود آمد

و دانش‌ها به سمت تخصصی شدن رفت.

اگرچه محور اساسی و مرکزیت فکری ایشان به سمت تاریخ رفت، با نگاهی به آثار ایشان در حوزه‌های فقه، اخلاق، حدیث، روایی و رجال، می‌توان یافت که در حوزه‌های دیگر نیز قلم زده‌اند و این مسأله از شخصیت ذوابعاد ایشان حکایت می‌کند. نکته دیگری که باید به آن توجه کرد، این است که وارد شدن ایشان به این حوزه‌ها، به اعتبار احساس نیاز و وجود دغدغه‌های طلبگی بوده است.

نگارش کتاب *موسوعه التاریخ الاسلامی*

قبل از ارزیابی آثار مکتوب استاد، باید نگاهی به تلقی ایشان از تاریخ داشته باشیم. از نظر ایشان، تاریخ فقط بیان وقایع گذشته نیست. استاد فلسفه تاریخی برای خودش قائل است. طبیعتاً است کسی که در حدود نیم‌قرن، دارای اندیشه تاریخی بوده، نوعی فلسفه تاریخ دارد؛ البته در فلسفه نظری تاریخ، با فلسفه خود تاریخ تفاوت دیده می‌شود و در مورد ایشان باید دید که به کدام‌یک توجه کرده است.

فلسفه تاریخ ایشان را باید در فلسفه امر تاریخ دید. لذا نگاهی که در مقدمه *موسوعه*، به تاریخ دارد، فلسفه تاریخش را بیان می‌کند. ایشان معتقد است، تاریخ برای ما یک سری وقایع موهوم تخیلی نیست که بخواهیم نبش قبر کنیم؛ بلکه آن را پشتوانه و هویت دینی مسلمانان می‌داند و لذا دنبال احیای هویت است. ایشان این‌گونه تعبیر می‌کند که تاریخ، اوهام‌پردازی حسب دلخواه نیست که

هرگونه بخواهی بسازی؛ بلکه دانش نقلی است؛ یعنی همان‌طوری که اتفاق افتاده، باید نقل شود.

ایشان در مورد تاریخ‌نگاران به چند نکته مهم اشاره می‌کند:

۱. ممکن است تاریخ‌نویس، مکتب فکری خاصی داشته باشد و تاریخ را برای تقویت آن پشتوانه، بازسازی کند. از نظر استاد، این کار خیانت به تاریخ است. این نشان می‌دهد، تاریخ برای ایشان یک بحث زیبایی‌شناختی و علمی محض نیست، بلکه دنبال هویتی است که نوعاً نگاهش تحلیلی است.

۲. به اعتقاد ایشان، کسی باید وارد بحث‌های تاریخی شود که تاریخ را به‌صورت یک بسته و یک‌جا ببیند، نه انقطاعی، و لازمه‌اش این است که محقق، واسع‌الاطلاع و دارای تخصص باشد.

پژوهش‌گر از نظر ایشان، باید ابعاد اندیشگی هم داشته باشد؛ مثلاً سیاست روز تک‌عاملی نیست و قطعاً علل، زمینه‌ها و شرایط مختلفی دارد. مسأله‌ای که امروز می‌بینیم، همین سیاست روز با این ویژگی‌هاست و وقتی زمان بر آن بگذرد، به تاریخ تبدیل می‌شود و تاریخ نیز همین ویژگی‌ها را خواهد داشت. آقای یوسفی غروی تأکید دارند کسی که ورود به تاریخ پیدا می‌کند، باید ابعاد نظر و گستردگی اندیشه داشته باشد وگرنه دچار تک‌بعدی شدن در دیدگاه تاریخی می‌گردد.

۳. از منظر ایشان، به حوزه پژوهش تاریخی نمی‌توان بی‌هدف وارد شد؛ زیرا وادی گسترده‌ای است که اگر کسی به‌صورت حیران وارد شود، حق و باطل را در کنار هم می‌بیند. فلسفه استاد یوسفی غروی، رفتن دنبال خط و مسیر حق است و لذا تصریح دارد که

تاریخ، مجموعه‌ای از حق و باطل است و تاریخ‌نگار اسلامی باید «شدیدالحب للحق» باشد. او باید در حد توان، مسیر درست تاریخی را کشف کند. البته در این راه، باید با پیش‌فرض‌های حق‌محورانه همراه باشد؛ یعنی حقانیت دین اسلام و خطوط ائمه علیهم‌السلام را قبول کند.

۴. به اعتقاد ایشان، پیش‌فرض‌ها حتماً تاریخ‌نویس را به تعصبات می‌کشاند؛ مثلاً یک فرد حنبلی، تاریخ را طوری تفسیر می‌کند که همه‌اش سلف صالح و اهل حدیث می‌شود. اگر شیعه نیز این تعصبات را پی بگیرد، تاریخ را به‌صورت شیعی تفسیر می‌کند. تاریخ‌نگار، قاضی بی‌طرفی است که باید آن‌چه را اتفاق افتاده بگوید؛ اگرچه پیش‌فرض طرف‌داری از حق را دارد. به بیان ایشان، تاریخ، ساختنی نیست، اکتشافی است. ما تاریخ آینده را می‌سازیم، ولی تاریخ گذشته را فقط کشف می‌کنیم.

۵. تاریخ از نظر ایشان، هویت معرفتی دارد. باید یک فهم و استنباط و اجتهاد استنباطی در تاریخ وجود داشته باشد. این‌طور نیست که تاریخ‌نگار، تنها نقال تاریخ باشد. ایشان یکی از شرایط تاریخ‌نگار را «خبیرا بطرق الاستنباط»، یعنی مسلط بر راه‌های فهم تاریخ می‌داند. این امر خصوصاً در سیره اهل‌بیت علیهم‌السلام خود را نشان می‌دهد.

۶. تاریخ‌نگار از دیدگاه ایشان، باید «عارفا بامراض التاریخ و علله» باشد. تاریخی که به دست ما رسیده، از صافی امویان و عباسیان عبور کرده و معلوم نیست چه برسر آن آمده است. هرچه به نفعشان بوده، اجازه عبور داده‌اند و یا این‌که اوضاع و موقعیت‌های سیاسی-

اجتماعی، به تاریخ‌نویس اجازه نمی‌داد واقعیات را نقل کند. لذا در برخی از بحث‌های جدی تاریخی، کمبود روایت داریم. کسی که بخواهد این خطوط منفصل را بخواند، باید آشنای به تاریخ باشد. آسیب‌ها باعث شده تا افتادگی‌ها و گسست‌هایی داشته باشیم. برخی از وقایع تاریخی، نقل نشده و کسی که می‌خواهد تاریخ را بخواند، باید این پیش‌فرض را نسبت به گسست‌ها داشته باشد.

۷. تاریخ‌نویس باید «موثرا مصلحه الاسلام و المسلمین» باشد؛ یعنی در نقل تاریخ اسلام، مسائل جامعه اسلامی را ببیند؛ زیرا ممکن است موضوعی تاریخی را ببیند و براساس آن قضاوت‌هایی کند؛ مثلاً در سال‌های اخیر، راجع به فدک و ماجرای آتش‌سوزی خانه حضرت زهرا علیهاالسلام، حضرت علی‌اصغر علیه‌السلام و حضرت علی‌اکبر علیه‌السلام و حضرت رقیه علیهاالسلام و حضرت محسن علیه‌السلام قضاوت‌هایی شد. این واقعیت‌ها بالاخره بخشی از هویت تاریخی ماست و انکار آن‌ها کار راحتی نیست. البته ممکن است فردی بگوید: سندی پیدا نکردم؛ ولی وقتی گفته می‌شود این واقعه اتفاق نیفتاده، مشکلاتی به وجود می‌آورد. فاجعه آن‌جاست که این مطالب دست عوام بیفتد و به این‌گونه مسائل عمل می‌کنند.

دوران ائمه علیهم‌السلام ما بسیار خطیراست. ظلم‌های بسیاری در حق آنان شده و تمامی آن‌ها کشته و یا مسموم شده‌اند. لذا یک حس عاطفی نسبت به آن‌ها داریم؛ مخصوصاً ماجرای امام حسین علیه‌السلام که اهل‌بیت علیهم‌السلام توصیه کردند عزاداری ایشان را حفظ کنیم و همین مسأله به بقیه اهل‌بیت علیهم‌السلام نیز سرایت یافته است. این‌ها دقیق است و باید با احتیاط با آن‌ها برخورد کرد؛ مثلاً شهید مطهری به

حضور حضرت لیلا در واقعه عاشورا برخلاف دیگران عقیده نداشته است؛ در حالی که بود یا نبود این موضوع بسیار حساس است؛ یا در مورد مسأله‌ای مانند قمه‌زنی، می‌خواهید بدانید ریشه تاریخی دارد یا نه؟ اگر چیزی را در تائید آن در تاریخ پیدا کنید، چیزی را تبلیغ می‌کنند که موجب وهن اسلام است. آیا نقل این مطلب، مصلحت است؟ آن هم چیزی که زیاد صریح نباشد. هم‌چنین مسائلی که در مورد امام‌زادگان مطرح می‌شود. زمانی می‌خواستیم در مورد اصل امام‌زاده‌ای تحقیق کنیم. یکی از شاگردان مرحوم مرعشی خدمت ایشان می‌رسد. آن بزرگوار می‌فرمایند: «به این مسأله دست نزنید؛ زیرا بخشی از هویت اعتقادی مردم شده است. می‌خواهید بگویید: پسر فلان امام نبوده و یا شهید نشده و یا خودش فوت کرده است؟ درحالی‌که مردم با این امام‌زاده زندگی کرده و حاجت گرفته‌اند و شما می‌خواهید هویت آن را تغییر دهید». این‌گونه است که مصلحت جامعه را باید در نظر گرفت.

البته اگر بخواهیم مصلحت‌سنجی کنیم و حقیقت، فدای مصلحت شود، خوب نیست. آقای یوسفی غروی به‌طور ظریف می‌گوید: ضمن این‌که به حقایق تاریخی پای‌بند هستیم، مصلحت جامعه اسلامی را باید در نظر بگیریم.

صلاحیت طرح این مباحث در مراکز علمی و تخصصی

استاد یوسفی غروی، جزو کسانی است که تحلیل تاریخی دارد و معتقد است تاریخ باید به سیره و سنت و قرآن عرضه شود که آیا با اصول مسلم ما هم‌خوانی دارد یا نه؟ مثلاً قصه غرانیق که درباره آن

بحث زیادی شده است. این مطلب را باید به اصول عرضه کنیم. ممکن است سندش خوب باشد، ولی وقتی با این اصول تطبیق بدهید، مغایرت دارد. این‌گونه مطالب باید در مراکز علمی محک زده شود.

نکته دیگری که آقای یوسفی مطرح می‌کنند، این است که آیا تاریخ مستمر است یا گسستی در آن وجود دارد؟ ظاهراً ایشان تاریخ ۲۵۰ ساله ائمه علیهم‌السلام را علی‌رغم گسست بنی‌امیه و بنی‌عباس، دارای استمرار می‌دانند؛ مانند همین نکته‌ای که مقام معظم رهبری دارند. دوران ائمه علیهم‌السلام را مانند انسان واحدی می‌داند که در مقاطع مختلفی زندگی کرده، ولی قضاوت‌هایش یکسان است.

آقای یوسفی غروی در بحث آسیب‌شناسی، به دو کاستی تاریخ اسلام اشاره می‌کند:

۱. همه واقعیت‌ها به ما منتقل نشده است؛

۲. هرچقدر به زمان جلوتر نزدیک می‌شویم، مطالب غیبی و کشف و شهودیش بیش‌تر شده است؛ یعنی هر چقدر به اوایل تاریخ برمی‌گردیم، به واقعیت‌ها نزدیک‌تر می‌شود و از این طرف خوارق عادات زیاد می‌گردد که به معجزه شبیه هستند.

کار تاریخ‌نگار در این جهت بسیار سخت است. سندهای کمی در اختیار دارد و همان مقدار کم نیز دچار بحران شده است؛ لذا قضاوت بسیار سخت می‌شود. استاد غروی بخشی از این مشکلات در تاریخ را از سیاست‌های زمانه ناشی می‌داند؛ یعنی احیاناً حاکمان در این مشکلات دخیل بوده‌اند. تاریخ‌نویس در این وضعیت، بدون اجتهاد و جدیت در کار، با مشکلات زیادی مواجه

خواهد بود.

روایتی را از پیامبر ﷺ در اوایل همان کتاب، نقل می‌کند که ایشان می‌فرماید: «انکم ستختلفون من بعدی فما جائکم عنی فاعرضوه علی کتاب الله فما وافقه فمنی و ما خالفه فلیس منی» مانند همان کاری که در فقه می‌کنیم و هر روایتی را باید به قرآن عرضه نماییم، در تاریخ نیز باید همان کار را انجام دهیم.

به هر حال، مبنای آیت‌الله یوسفی غروی را در دو جمله می‌توان خلاصه کرد: تاریخ با همه مشکلات و آسیب‌هایش وجود دارد و انکار آن ممکن نیست و ما هم نمی‌خواهیم به تاریخ برگردیم، بلکه تاریخ را می‌خواهیم به زمان حال بیاوریم و از آن بهره بگیریم. ما نمی‌خواهیم مانند سلفی‌ها باشیم که می‌گویند باید به سیره سلف صالح برگردیم. آن‌ها معتقدند، در تاریخ اجتهاد نمی‌کنند، بلکه همان‌طور عمل می‌کنند که گذشتگان عمل کرده‌اند. ولی استاد یوسفی غروی می‌گوید: تاریخ، گذشته است و مخصوص آن زمان و متناسب با آن بوده است. ما امروز کار زمان خودمان را انجام می‌دهیم و از آن الگوی تاریخی استفاده می‌کنیم.

استاد در *موسوعه*، تحلیل کرده و نشان داده که این مسأله دغدغه ایشان بوده است. البته امکان دارد در بحث علمی، خلاف نظریه عمل شود ولی مهم این است که فردی دغدغه داشته باشد.

نکاتی درباره بزرگداشت استاد یوسفی غروی

بزرگداشت شخصیت‌ها، کار بسیار خوبی است و باید به پیشگامان عرصه علمی احترام گزارد. دیگران بی‌حد و حصر

گذشتگان خود را احیا می‌کنند. این‌قدر که شرح دیدگاه‌های افلاطون و ارسطو در مجامع علمی دنیا مطرح شده، در مورد هیچ شخصیتی به این اندازه صورت نگرفته است؛ زیرا آن‌ها درصدد احیای گذشته خود هستند.

بسیاری از شخصیت‌ها برای ما ناشناخته‌اند؛ مانند مشاهیر عشره که در دوره غیبت صغرا و کبرا بوده‌اند. برخی در مورد آن‌ها می‌گویند که حرف آن‌ها سند است و کسی نباید آن‌ها را نقد کند؛ در حالی‌که این گفته اشتباه است و باید بررسی کنیم که اجتهاد آن‌ها درست است و بر اساس آن عمل کنیم. مشابه همین مطلب در مورد میرداماد و ملاصدرا گفته می‌شود. مشکل این‌جاست که شخصیت‌هایمان را احیا و نقد نکرده‌ایم و این کوتاهی سبب شده تا گذشته ما دست‌نخورده باقی بماند و تنها به تعریف و تمجید اکتفا کنیم. شخصیت‌های ماندگار را باید با بررسی افکار و آثارشان ماندگار کنیم. در کنار تجلیل، باید زمینه‌ای فراهم شود که با حضور آنان نگاه‌هایشان ایشان را نقد کنیم و آن‌ها نیز از نظریات خود دفاع کنند.

دیدگاه حجت‌الاسلام والمسلمین رمضان محمدی
درباره استاد یوسفی غروی

آشنایی بنده با استاد، به سال‌های ۷۱-۷۲ برمی‌گردد؛ زمانی که در مقطع کارشناسی ارشد در پژوهشگاه حوزه و دانشگاه مشغول تحصیل بودم، درس سیره رسول خدا ﷺ را در محضر ایشان فرا گرفتم. با توجه به تسلط جناب استاد به زبان عربی، گاهی اوقات تدریس ایشان به زبان عربی بود. آن دوره هنوز کتاب *موسوعه* ایشان چاپ نشده بود و به‌صورت جزوه به ما آموزش داده می‌شد.

درباره مقام و موقعیت علمی استاد باید بگویم ایشان مرد حافظه ایران هستند. یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های استاد جامعیت اوست. به نظر من این جامعیت، مربوط به این است که استاد هم حوزه نجف را به خوبی درک کرده و اساتید بزرگی را دیده، با آن‌ها حشرونشر داشته و هم در حوزه علمیه قم پرورش یافته‌اند؛ یعنی مکتب نجف و مکتب قم را درک کرده‌اند. همان‌طور که می‌دانیم، مکتب علمیه نجف سنتی‌تر از مکتب قم است و مباحث دینی آن متفکرانه‌تر و عمیق‌تر، اما در مسائل سیاسی و آگاهی‌های روز، علمای قم بهتر از نجف بوده‌اند؛ لذا اکثر انقلاب‌های شیعی در حوزه علمیه قم بوده است. ویژگی بارز استاد درک شایسته هردو حوزه است. ایشان به دلیل تسلط به زبان عربی، به دقت تمام لغات را ریشه‌یابی

می‌کننـد و معانـی آن‌هـا را روشـن می‌سـازند ایشـان عـلاوه بـر حـوزه تاریـخ اسـلام، در سـایر بخش‌هـای تاریـخ مثـل دولت‌هـای اسـلامی و خصوصـاً دولت‌هـای شـیعی و حتـی دربـاره تمـدن شـیعی صاحب‌نظـر هسـتند. اسـتاد اهـل دقـت نظرنـد و بـه محـض شـنیدن مطلبـی بـه آن اکتفـا نمی‌کننـد. چـون اهـل پژوهـش هسـتند، بعضـاً مطلبـی را کـه بـه نظـر خیلی‌هـا از مشـهورات اسـت، غلـط می‌داننـد و صحیـح آن را بیـان می‌کننـد. در زمینـه پژوهش‌هـای تاریخـی، اسـتاد در پـی مسـائلی هسـتند کـه موردتوجـه و نیـاز جامعـه شـیعه اسـت. صرف‌نظـر از میـزان سـازگاری اندیشـه‌های اسـتاد بـا اندیشـه‌های رایـج تاریخـی، اگـر بـه نظریـات اسـتاد در تاریـخ توجـه شـود، نوعـی دگرگونـی فکـری در علـم تاریـخ پدیـد می‌آیـد. نـوع نگرشـی کـه اسـتاد بـه تاریـخ دارنـد، سـایر تاریخ‌نگاران یافاقـد آن هسـتند و یـا هنـر بیـان کـردن آن را ندارنـد. اسـتاد به‌صـورت ریـز بـه مباحـث تاریخـی وارد می‌شـوند و افکارشـان در حـوزه تاریـخ تأثیرگـذار اسـت. مسـائل تاریخـی را کـه حساسـیت برانگیـز اسـت مطـرح می‌سـازند و واقعـه را به‌صـورت درسـت بیـان می‌کننـد.

در مـورد آثـار اسـتاد، نخسـتین کتـاب جامـع و منضبطـی کـه در حـوزه تاریـخ اسـلام نوشـته شـده و نسـبتاً کامـل هـم هسـت، کتـاب ***موسوعه*** اسـتاد اسـت. هـدف کتـاب، ارائـه مطالـب تاریـخ اسـلام بـا مـذاق شـیعی اسـت. اهمیـت ایـن کار در ظـرف زمانـی آن اسـت. زمانـی کـه در حـوزه سـنتی مـا توجهـی بـه تاریـخ نمی‌شـد، ایشـان جـزو حلقه‌هـای اولـی بودنـد کـه بعـد از انقـلاب اسـلامی بـه تاریـخ اسـلام در قـم توجـه کردنـد. بنابرایـن عـلاوه بـر اهمیـت خـود کتـاب و روش خـاص ایشـان در تدویـن سـیره، ظـرف زمانـی تدویـن هـم مهـم اسـت. از دیگـر ویژگی‌هـای ایـن کتـاب،

تصویرسازی ویژه‌ای از تاریخ اسلام است. گاهی یک مطلب تاریخی که از مشهورات است، استاد یوسفی غروی آن را نادرست می‌داند و نحوه پیدایش آن را هم نقل می‌کند؛ مثلاً ولادت امام کاظم علیه‌السلام را در ماه صفر درست نمی‌دانند. استاد ضمن بیان غلط بودن این واقعه، نحوه پیدایش و انگیزه‌های طرح آن را هم بیان می‌کنند. هم‌چنین در کتاب *وقعة الطف*، به دلیل روضه‌خوانی‌های تحریف‌شده‌ای که از قول ابومخنف مطرح شده، استاد مقتل وی را تصحیح کردند و در اختیار دیگران گذاشتند. این‌کار پژوهشی، همراه با نقد گزاره‌های تاریخی است. ریشه‌یابی حقایق تاریخی و تحریف‌زدایی، یکی از کارهای مهم استاد در نگارش این کتاب بوده است.

در مورد ویژگی‌های اخلاقی استاد باید گفت که ایشان دارای نگاه باز، صراحت لهجه، عزت‌نفس و وارستگی هستند. به خاطر این ویژگی‌ها و داشتن موقعیت علمی ویژه، دفاتر مراجع، مسئولان کشوری و شخصیت‌های انقلابی و علمی، ایشان را صاحب و قدر و منزلت می‌دانند.

دیدگاه حجت‌الاسلام والمسلمین عباس جعفری
درباره استاد یوسفی غروی

بعد از راه‌اندازی و تأسیس گروه تاریخ در بنیاد فرهنگی باقرالعلوم علیه‌السلام که زیر نظر آیت‌الله مصباح یزدی و با مدیریت حجت‌الاسلام‌والمسلمین رسول جعفریان در حدود سال ۱۳۷۰ کار خود را آغاز کرد، استاد یوسفی غروی یکی از اساتیدی بودند که بخشی از درس‌های ما را بر عهده داشتند. ایشان متون *تاریخ اسلام* را تدریس می‌کردند و همان زمان مشغول نوشتن کتاب *موسوعه التاریخ الاسلامی* بودند.

بنده در گروه تاریخ همان بنیاد، در مقطع کارشناسی ارشد مشغول به تحصیل بودم. استاد به زبان عربی آشنایی و تسلط کامل داشتند و ضمن تدریس، خاطرات و نکات آموزنده‌ای نقل می‌کردند. تاریخ را از دوران جاهلیت با ایشان شروع کردیم. ابتدا دست‌نوشته بود و بعدها به‌صورت *موسوعه* چاپ شد.

استاد از جهت حسن معاشرت و شاگردپروری و اهمیت به مخاطبان و تلاش برای انتقال اطلاعات جدید به دیگران، مثال‌زدنی هستند. ایشان هیچ‌گاه از پاسخ به سؤال خسته نمی‌شدند و تا زمانی که مطلب کاملاً کاملاً روشن نمی‌شد، آن را رها نمی‌کردند. بنده در

دروس مختلف با ایشان مراوده داشتم. بعدها این ارتباط گسترش یافت تا زمانی که بنیاد باقرالعلوم علیه‌السلام به مؤسسه آموزشی- پژوهشی امام خمینی رحمه‌الله‌علیه منتقل شد که این ارتباط هم‌چنان ادامه دارد. این مراودات بیش‌تر به خاطر مسئولیت کتابخانه بنیاد بود که بر عهده داشتم. هم‌چنین در گروه تاریخ نیز مسئول تهیه منابع برای درس‌ها بودم؛ یعنی هر استادی که کتابی را معرفی می‌کرد، باید آن را تهیه می‌کردم و در اختیار گروه قرار می‌دادم. ازاین جهت، ارتباطم با استاد شروع شد به ویژه این‌که ایشان در پاسخ‌گویی به سؤالات و معرفی منابع و نویسندگان آن‌ها هم‌کاری بسیار خوبی می‌کردند.

پس از پایان دوره‌ام در سال ۷۸ - ۷۹، به نوشتن پایان‌نامه با موضوع «وهابیت» پرداختم. استاد مشاور بنده آقای یوسفی غروی بودند. اساس کار در تدوین پایان‌نامه کتاب ***بحوث مع اهل السنه و السلفیه*** نوشته آیت‌الله سیدمهدی روحانی در رد مباحث وهابیت بود که به سفارش استاد یوسفی غروی انجام شد.

مرحله بعد آشنایی بنده با ایشان، در مجمع جهانی اهل‌بیت علیهم‌السلام بود. در آن‌جا شورای کتاب وجود دارد و فلسفه وجودی آن انتخاب منابع مهم و مفید برای ترجمه و چاپ به زبان‌های مختلف است. استاد یوسفی از اعضای این شورا بودند. بنده پس از فارغ‌التحصیلی در همین شورا به‌عنوان دبیر مشغول به کار شدم. لذا ارتباطم با ایشان بیش‌تر از دیگران بود. منابع مختلفی را برای ارزیابی در اختیار اعضای شورا می‌گذاشتیم و ایشان نقش بسیار مهمی در پیشبرد این کار داشتند. اتفاقاً بعضی از آثار خودشان را که مورد نیاز بود، معرفی می‌کردند؛ مانند

تلخیص *موسوعه* ایشان در بخش پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و جایگاه زن در جاهلیت و اسلام و یا ترجمه عربی کتاب *خدمات متقابل اسلام و ایران* که ایشان زحمت ترجمه آن را به زبان عربی کشیده بودند و در مجمع چاپ شد. در نشست‌های علمی نیز که در مجمع برگزار می‌شد، ایشان یکی از ستون‌های هیأت علمی این نشست‌ها بودند. هم‌چنین در اعزام‌هایی که به خارج از کشور داشتیم، استاد یوسفی غروی با داشتن تسلط که به زبان عربی و تاریخ، در این زمینه کمک شایانی می‌کردند. هم‌چنین بعضی از جلساتی که مجمع برای گفت‌گوهای تلویزیونی انجام می‌داد، که استاد یکی از شخصیت‌هایی بودند که اعلام آمادگی می‌کردند. این مجمع شبکه‌ای به نام «الثقلین» دارد که یکی از کارهایش مصاحبه با شخصیت‌هاست. مجله‌ای نیز در مجمع به نام *رساله الثقلین* داریم که ایشان یکی از اعضای هیأت تحریریه آن هستند.

درباره شخصیت علمی ایشان باید گفت که آقای یوسفی نمونه یک استاد مطلوب حوزوی و دانشگاهی هستند. ایشان احترام زیادی به شاگردان می‌گزارند و با متانت و سعه‌صدر، افراد را به خود جذب می‌کنند. ممکن است از نظر علمی مطلبی را بگویند که طرف مقابل نپسندد، ولی نحوه بیانشان طوری می‌شود که گویا طرف مقابل می‌پذیرد. برای نمونه، سؤالی در مورد «صلوات ابتر» مطرح شد. اهل سنت می‌گویند: «صلی‌الله علیه و سلم». این نوعی صلوات ابتر است که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمودند: «صلوات ابتر نفرستید». از ایشان پرسیدند: «صلوات ابتر چیست؟» فرمودند: «یقولون اللهم صل علی محمد؛ درحالی‌که باید بگویید: اللهم صل علی محمد و

آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و آل ابراهیم.» به اعتقاد ایشان، صلوات ابتر در دوران بنی‌امیه رواج یافته است. این موضوع در درس‌های مختلف که مطرح می‌شد، استاد با استدلال جامع، تاریخچه و ادله آن را نقل می‌کردند و استشهادهای مختلفی را در مورد آن می‌آوردند که طرف مقابل قانع می‌شد.

نمونه دیگر شمشیر ذوالفقار است که برخی تصور می‌کنند دو شاخه بوده درحالی‌که ایشان این نظر را درست نمی‌دانند؛ زیرا «فقره» در عربی به معنای شکاف است، یعنی شمشیری که دو لبه‌اش تیز بوده و شکافی در میانه داشته است.

استاد هم‌چنین در مورد حوادث عاشورا تحقیقات خوبی داشته‌اند و پژوهش‌هایی در کتاب *وقعه‌الطف* انجام داده‌اند. این همان کتاب ابومخنف است که اصل آن از بین رفته و قسمت‌هایی از آن در کتب دیگر وارد شده است. استاد یوسفی با بررسی رجالی، مقتل صحیحی را تهیه کردند که از ابومخنف نقل شده است.

نگاه ایشان به تاریخ اسلام و تاریخ ائمه، برخلاف شخصیت‌های دیگر مانند آیت‌الله سبحانی و علامه سید جعفر مرتضی است و نگاه جدیدی در موسوعه دارند. از جمله روایات تاریخی منقول از علمای شیعه را آورده‌اند. شخصیت‌های دیگر، با استفاده از روایات اهل سنت وارد بحث می‌شوند. و پس از بررسی و تحلیل، آن‌ها را با روایات خودشان یا روایات شیعی رد می‌کنند؛ در حالی که مطلب بهتری در منابع شیعی وجود دارد. استاد یوسفی در *موسوعه تاریخ*، از قدیم‌ترین موضوعاتی که راجع به پیامبر ﷺ (از کودکی تا دوران

رحلتشان) وجود دارد، به سراغ منابع دسته اول شیعه رفته و بر پایه این منابع بحث کرده‌اند؛ زیرا اعتبار کلام معصومان علیهم‌السلام نزد ایشان بیش‌تر از دیگران اهمیت دارد.

یکی از بحث‌هایی که اخیراً مطرح شده، شهادت امام حسن علیه‌السلام در هفتم صفر است که به گفته برخی با ولادت امام کاظم علیه‌السلام مصادف است. به نظر استاد، شهادت در این روز اعتبار بیش‌تری دارد و از نظر الگوی عملی نیز مناسب است که شهادت گرفته شود. در اواخر قاجاریه نیز در سیره علما، به شهادت اهمیت بیش‌تری داده می‌شد. ایشان می‌فرمودند: در دوره پهلوی، برای دهن‌کجی به سیره علما، بیش‌تر ولادت امام کاظم علیه‌السلام را مطرح می‌کردند برای مردم شادی درست کنند.

نکته دیگر این‌که صراحت لهجه و قاطع بودن در بیان نظر، یکی از امتیازات اساتید محسوب می‌شود. مخصوصاً در تاریخ و سیره اهل‌بیت علیهم‌السلام این قاطعیت مشهود است. انسان باید خوب مطالعه و تحقیق کند و زمانی که به نتیجه قاطعی رسید، بر آن پافشاری کند. استاد در یکی از برنامه‌های تلویزیونی اظهار داشتند: «بنابر تحقیقی که صورت گرفته، تا قرن ششم هیچ اسمی از رقیه مطرح نیست تا این‌که شیخ بهایی در *الکامل* آورده است». ایشان با طرح این مطلب اعتراض بسیاری از مخاطبان را سبب شدند. اتفاقاً شب دیگر، شخص دیگری را دعوت کردند که در مباحث اسلامی مهارت نداشت و مجری این مسأله را با او در میان گذاشت و وی مطلب استاد را اشتباه شمرد. این تفاوت تحقیق علمی یا غیرعلمی است.

در مورد ویژگی‌های بارز استاد نیز نکاتی شایان توجه است. یکی از ویژگی‌های استاد سلامت نفس ایشان است. دوم این‌که ایشان به مسائل عملی دینی بسیار مقید هستند. هم‌چنین در سفر سخت‌گیری نمی‌کنند. تنسک ایشان در مسائل عبادی نیز همیشه مشهود است؛ مانند تأکید به خواندن نماز اول وقت و سبقت در سلام کردن.

دیدگاه استاد ناصر باقری بیدهندی
درباره استاد یوسفی غروی

بزرگداشت عالمان و فرهیختگانی که با جهاد علمی و عملی خویش، تداوم فرهنگ دینی را در عصر غیبت ضمانت می‌کنند و پاسداشت مجاهدت‌های آن‌ها، از فعالیت‌های ارزشمندی است که باید بدان پرداخت. این‌گونه کارها، سرمشق دیگران قرار می‌گیرد و چشم‌اندازی را برای آیندگان ترسیم می‌کند.

فایده دیگر آن، عالم‌پروری، شخصیت‌سازی و نوعی تکریم عالم است که طبق روایات، نوعی توقیر خداوند متعال است. پیامبر اکرم ﷺ می‌فرمایند: «اکرموا العلماء فانهم ورثه الانبیاء فمن اکرمهم فقد اکرم الله و رسوله؛ دانشمندان را گرامی دارید که آن‌ها وارثان پیامبرانند. هر کس آن‌ها را احترام نماید، خدا و رسولش را احترام نموده است». امیرمومنان نیز فرمود: «من وقر عالما فقد وقر ربه؛ کسی که عالمی را گرامی بدارد و تعظیم نماید، پروردگارش را گرامی و بزرگ داشته است».

فایده دیگر این‌گونه بزرگداشت‌ها، تأکید بر نقش سرنوشت‌ساز حوزه و عالمان حوزوی در نشر معارف اسلام و مکتب اهل‌بیت علیهم‌السلام است.

درباره ویژگی‌های اخلاقی استاد نیز نکات شایانی وجود دارد.

مهم‌ترین ویژگی اخلاقی استاد، فروتنی واقعی و حقیقی است نه ساختگی. برخوردهای ایشان با طلاب و دانشجویان، به‌گونه‌ای است که آن‌ها را مجذوب خود می‌سازد. نظم در کارها و عدل و انصاف نیز از ارکان شخصیت اخلاقی ایشان است. استاد بسیار بی‌تکلف و سهل‌الوصول هستند. التزام به کارها، سلامت نفس، شجاعت، امانت‌داری، و التزام به مسائل شرعی و دینی نیز از ویژگی‌های بارز ایشان است.

در زمینه کارهای پژوهشی باید گفت که ایشان فردی پرمطالعه و در امر تحقیق بسیار پرحوصله هستند و چون به ثمره کار می‌اندیشند، خستگی و تلخی کار را شیرین احساس می‌کنند. علی‌رغم وقت کم، حس هم‌کاری زیادی با مراکز علمی و پژوهشی و آموزشی حوزه دارند. در کار تحقیق، برخورداری از حافظه قوی، یکی از عوامل موفقیت ایشان است. هم‌چنین روحیه نقادی از کارهای پژوهشی‌شان پیداست. ایشان در کارهای پژوهشی، از منابع عمده فریقین بدون تعصب بهره می‌گیرد و در داوری، انصاف به خرج می‌دهد و در نقل مطالب، تیزبینی خاصی دارد. ایشان مستند سخن می‌گویند و آثار منتشره ایشان شاهد بر این مطلب است.

موسوعه التاریخ الاسلامی مهم‌ترین اثر استاد است که در هشت جلد منتشر شده و خوش‌بختانه در میان کتاب‌های تاریخ اسلام، جایگاه خاصی یافته و چهار جلد آن به زبان فارسی نیز ترجمه شده است. در این اثر، در درجه نخست و بیش از دیگران، به منابع تاریخی، مناقبی و حدیثی نظر دارد. ضبط دقیق بعضی از مطالب و مقایسه گزارش‌ها به‌ویژه مقایسه با آثار کهن اهل سنت در این

کتاب دیده می‌شود. به خصوص در سه جلد اول عربی که سیره نبوی شیعی است. تاریخ نزول سوره‌ها و آیات قرآنی و تاریخ تشریع احکام اسلام در این سه جلد وجود دارد که ضمناً به بررسی اخبار اسباب نزول آیات و شأن نزول سوره‌ها مشتمل است.

استاد در دیگر کتاب‌های تاریخی شیعی، چون این کتاب‌ها غالباً جنبه اجتماعی و دفاعی دارند، بر منابع دیگران و با تکثیر از آن‌ها بیش‌تر استناد نموده‌اند و حتی در این تکثیر، رعایت پس و پیش و اصل و فرع آن‌ها نشده، لذا اولاً غیرفنی است و ثانیاً خود شاهدی شده براین‌که شیعه تاریخ ندارد که حتی در تاریخ نوشته‌های خود، به نوشته‌های دیگران استناد می‌نماید. این کتاب اولاً به منابع کهن شیعی ملتزم است و به اقدم منابع بسنده کرده و سعی نموده استناد بر منابع دیگران تنها در حد ضرورت باشد.

در کتاب‌های تاریخی شیعی، به جهت جنبه احتجاجی، اخبار تاریخی با اخبار فضایلی و مناقب و احیاناً مطاعن مخالفان آمیخته گردید و در کتاب *موسوعه* سعی شده تنها تاریخی باشد. هم‌چنین در کتاب‌های تاریخی شیعی، نه به روش کتب تاریخ، بلکه به روش کتب تراجم، اخبار هر معصومی از آغاز میلاد تا رحلت او آمده اما در این کتاب، اخبار هر معصومی از آغاز عهد امامت تا زمان رحلت او آمده است.

دیدگاه حجت‌الاسلام والمسلمین سیدمنذر حکیم درباره استاد یوسفی غروی

آشنایی حقیر با ایشان، به سال‌های قبل از انقلاب اسلامی ایران برمی‌گردد. بیش از چهل سال است که خدمت ایشان ارادت دارم. البته در نجف اشرف دورادور با ایشان آشنایی داشتم، ولی در قم بیش‌تر در خدمت ایشان بودم. در دارالتبلیغ برای طلاب خارجی نخبه، دوره‌های آموزشی زیر نظر شهید صدر و شهید حکیم برگزار می‌کردیم. استاد یوسفی غروی، استاد تسخیری، استاد سیدجعفر مرتضی و... ، از مدرسان این دوره‌ها بودند. این کلاس‌ها تا زمان پیروزی انقلاب اسلامی ادامه داشت و بعد از انقلاب، به مدرسه حجتیه انتقال یافت. ارتباط ما با ایشان در زمینه علوم تاریخی، به دوران آغاز نگارش کتاب *موسوعة التاریخ الاسلامی* برمی‌گردد. نام این کتاب را این‌جانب انتخاب کردم. از سال ۱۳۶۶ که بنده مدیر گروه تاریخ مجمع فکر اسلامی بودم، طرح نوشتن کتاب *موسوعة* توسط ایشان را در حد توان پشتیبانی نمودم، به طوری که از بسیاری از کارهایم صرف‌نظر کردم و از کار ایشان به‌صورت جدی حمایت نمودم. تدریس‌های ایشان را به حداقل می‌رساندم تا به تدوین و تألیف *موسوعة* برسند و همیشه از تضییع وقت ایشان جلوگیری می‌کردم تا ایشان زمان لازم برای این کار داشته باشد. نوشتن کتاب

موسوعه کار باارزشی بود که انحصاراً مثل ایشان می‌توانست از عهده این کار برآید و امروز شاهد ثمره این کار هستیم.

شخصیت علمی استاد یوسفی غروی

به‌طور کلی شخصیت علمی ایشان چند ویژگی دارد:

۱. استادان ایشان، از اساتید برتر حوزه علمیه نجف و قم بوده‌اند؛

۲. خوش استعدادی و قدرت حافظه ایشان منحصربه فرد است؛

۳. نوگرایی و نوآوری در کنار تلاش برای حفظ اصالت؛

۴. ورود به منابع اصلی و اکتفا نکردن به منابع متأخر؛

۵. تسلط بر علوم دیگر مثل فقه و اصول از ایشان یک شخصیت علمی مقبول ساخته است.

درباره *موسوعه* باید بگویم که ایشان در نگارش این اثر گران‌قدر، اساس کار را بر استناد به منابع شیعی گذاشتند و این اتفاق مهم و باارزشی است که خیلی از محققان از آن غافل هستند. خیلی‌ها معتقدند که تاریخ ما را اهل‌سنت نوشته‌اند و ما برای احتجاج با مخالفان به تاریخی که خودشان نوشته‌اند، مراجعه می‌کنیم و نیز برای اثبات فضایل اهل‌بیت علیهم‌السلام، از منابع غیرشیعی استفاده می‌کنیم؛ ولی این یک آسیب جدی دارد و آن عبارت است از این‌که تاریخ اسلام، یعنی همان تاریخی که اهل سنت نوشته‌اند. لذا تاریخ ما متهم شده است که همه آن‌را نمی‌توان از منابع مخالفان به دست آورد و تنها بخشی از آن را می‌توان استخراج کرد. کار استاد این بود که در نگارش *موسوعه*، از منابع شیعی استفاده کردند و مطالبی آوردند که یا در منابع سنی مؤید داشت و یا اصلاً در منابع سنی نبود.

گاهی اوقات مطالب را از لابه‌لای منابع حدیثی بیرون کشیدند.

امتیاز دیگر کتاب ایشان، توجه ویژه به آیات قرآن بود. استاد به قرآن، به‌عنوان اصیل‌ترین منبع قابل استناد که حاوی مباحث تاریخی، اجتماعی، اعتقادی و... هست، عنایت ویژه دارد. ترتیب نزول سور که با مباحث تاریخی ارتباط خاصی دارد، در کتاب ایشان استفاده شده است.

ویژگی سوم کتاب *موسوعه* این است که جناب استاد یوسفی غروی به یک نص یا یک روایت اکتفا نکرده بلکه سعی نموده به نصوص مختلف مراجعه کند تا از آن راه، تاریخ به دست آید.

آخرین ویژگی کتاب ایشان، نقلی بودن تاریخ آن است و کم‌تر به تحلیل حوادث پرداخته‌اند. ایشان در تاریخ خویش نکته‌سنجی و نکته‌پردازی کرده‌اند.

روش تاریخی استاد

ایشان سعی کرده‌اند روش تاریخی خود را حفظ کنند و وارد بحث‌های کلامی نشود در بعضی کتب تاریخی معاصران ما، گرایش کلامی وجود دارد ولی ایشان سعی کرده وارد این بحث‌ها نشود.

ویژگی‌های اخلاقی استاد

صراحت کلام، اولین و مهم‌ترین ویژگی اخلاقی ایشان است. صراحت زبان دارای محاسن فراوانی است؛ البته جاهایی هم برای خود شخص ضررهایی دارد. خوش‌بختانه استاد در مباحث علمی، صراحت و شجاعت دارند. هنگام نقد آثار، محترمانه نقد می‌کنند

و تذکرات را یادآوری می‌کنند، گرچه تلفنی باشد. بسیار متواضعانه و بدون ادعا و بدون هیچ چشم‌داشتی کارهایی که به ایشان واگذار می‌شود، اعم از تدریس، مقاله‌نویسی، دعوت به سمینار و... قبول می‌کنند. اگر بخواهم در یک جمله ایشان را معرفی کنم، ایشان دانشمند محققی هستند که عمرشان را برای تثبیت و ترویج مکتب اهل‌بیت علیهم‌السلام هزینه کرده‌اند.

دیدگاه حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر حمیدرضا مطهری درباره استاد یوسفی غروی

بنده در حدود سال ۱۳۷۴ که در دانشگاه باقرالعلوم مشغول تحصیل در رشته تاریخ بودم، با آثار استاد آشنا شدم و از کتاب تاریخی ایشان، *موسوعة التاریخ الاسلامی*، بهره‌های فراوانی بردم. نخستین باری که استاد را زیارت کردم، در معاونت اساتید مقام معظم رهبری در دانشگاه‌ها بود که ایشان ممتحن بودند. در سال‌های اخیر که بنده در انجمن علمی تاریخ‌پژوهان حوزه مسئولیت داشته‌ام، ارتباط ما با جناب استاد بیش‌تر شده است. در کنگره‌های امام کاظم علیه‌السلام، و امام جواد علیه‌السلام ایشان به‌عنوان دبیر علمی با ما هم‌کاری نزدیک داشته‌اند، در بخش شورای پژوهشی پژوهشکده تاریخ و سیره اهل‌بیت علیهم‌السلام پژوهشگاه علوم فرهنگ اسلامی نیز از محضر استاد بهره‌مند بوده‌ایم.

ویژگی‌های علمی استاد

بدون اغراق باید بگویم، در هر جلسه‌ای که با ایشان داشته‌ام، از ایشان بهره برده‌ام. استاد در علوم مختلف اهل فضل هستند؛ مانند فقه، اصول، رجال، تفسیر و... . ایشان در تاریخ نمونه و کم‌نظیر هستند. ورود ایشان به مباحث تاریخی و همت ایشان در تحقیقات

تاریخی، نعمتی بزرگ است. به نظر من ایشان یک دایرةالمعارف تاریخی هستند که اطلاعات فراوانی دارند. دقت و حضور ذهن ایشان، مثال‌زدنی است. دقت تاریخی ایشان به گونه‌ای است که گاه سبب اصلاح برداشت‌های ناصواب شده و به شبهاتی پاسخ می‌دهند که در برخی جوامع علمی پاسخی برای آن یافته نشده است. در طرح‌های پژوهشی مختلف، با موضوعات مختلف وارد می‌شوند و نکات راه‌گشایی را مطرح می‌کنند. در حوزه تدریس علاوه بر آن‌که در مراکز مختلف حضور دارند؛ افراد فراوانی از محضر ایشان بهره برده‌اند. درس خارج رجال ایشان با رویکرد تاریخی در حوزه علمیه قم دنبال می‌شود که این کار استاد، موجب تغییر دیدگاه‌ها نسبت به تاریخ می‌گردد.

ایشان آثار فراوانی دارند که تلاش کرده‌ایم آن‌ها را جمع‌آوری کرده و با همکاری مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی نور آن را در قالب نرم افزاری تهیه، تدوین و ارائه کنیم.

از مهم‌ترین آثار ایشان می‌توان به دو اثر مهم اشاره کرد:

۱. *وقعة الطف*؛

۲. *موسوعة التاریخ الاسلامی*.

کتاب نخست گزارش‌های ابی‌مخنف در مورد عاشورا و قیام امام حسین علیه‌السلام است که آن را از منابعی مانند طبری، ارشاد و مفید استخراج کرده و متن قابل اعتمادی در اختیار عاشورا پژوهان قرار داده است. استخراج گزارش‌های وی و تدوین این گزارش‌ها، خدمت بزرگی بود که استاد برای تاریخ‌پژوهان انجام دادند؛ مخصوصاً محققانی که در حوزه عاشورا کار می‌کنند. تمایز کتاب

موسوعه استاد با سایر کتب تاریخی، در این است که این کتاب‌ها معمولاً براساس زندگانی حاکمان زمان نوشته شده و به تاریخ شیعه و اهل‌بیت علیهم‌السلام کم‌تر توجه گردیده است و به نوعی می‌توان گفت اهل‌بیت علیهم‌السلام در حاشیه قرار گرفته‌اند. اما در کتاب *موسوعه التاریخ الاسلامی*، اسلام با محوریت اهل‌بیت علیهم‌السلام تدوین شده است.

ویژگی‌های اخلاقی استاد

مهم‌ترین ویژگی اخلاقی استاد تواضع مثال‌زدنی ایشان است. استاد با این‌که در جایگاه رفیعی از نظر علمی و اجتهادی قرار دارند، سرشار از فروتنی هستند. ایشان مراکز مختلفی همکاری دارند و به‌راحتی وقت خود را در اختیار طلاب و مراجعه‌کنندگان می‌گذارند و در هر زمانی به پرسش‌ها جواب می‌دهند. ویژگی دیگر ایشان بشاش بودن و خوش‌رویی است. هر اثری را که برای ارزیابی به ایشان عرضه می‌کردیم. با رویی باز می‌پذیرفتند و نظر علمی و تحقیق خود را آشکارا بیان می‌کردند. و در بیان کارها، صراحت کلام دارند.

دیدگاه فرزند استاد یوسفی غروی درباره ایشان

بنـده محمدامیـن، فرزنـد سـوم و دومیـن پسـر ایشـان متولـد ۱۳۵۷ هسـتم. ایشـان شـخصیت آرام و متعادلـی دارنـد و روابـط خانوادگـی ایشـان هـم متأثر از همیـن اطمینـان و آرامـش و تعـادل، بـه دور از تنـش و فـارغ از حواشـی اسـت. در عیـن این‌کـه اهـل اهمـال در کارهـا نیسـتند، تعجیـل هـم ندارنـد و بـر ناملایمـات صبورنـد. بنابرایـن حتـی اشـخاص و رفتارهـای ناملایـم را هـم تـا حـد امـکان تحمـل می‌کننـد و زود برآشـفته و عصبانـی نمی‌شـوند.

ایشـان بـا وجـود برخـورداری از مراتـب عالـی فضـل علمـی، قـوت فقهـی و اصولـی و درک محاضـر اعـلام تـراز اول نجـف اشـرف و قـم، و بـا داشـتن موقعیـت اجتماعـی مطلـوب و هم‌چنیـن تصـدی برخـی مناصـب خطیـر، فـارغ از همـه حواشـی، کوشـش مسـتمری در پرداختـن بـه تبییـن سـیره پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و اهل‌بیـت علیهم‌السلام داشـتند. در واقـع عمـری را صـرف احیـای ذکـر اهل‌بیـت علیهم‌السلام کرده‌انـد. تـلاش علمـی و پی‌گیـری بیسـت سـاله ایشـان در مـورد تحقیـق و تحریف‌زدایـی از مقتـل حضـرت سیدالشـهداء علیه‌السلام، از ایـن امـر حکایـت می‌کنـد. بـا وجـود اشـتغالات علمـی فوق‌العـاده در ایـام تبلیغـی یـا مناسـبات مربـوط بـه ائمـه علیهم‌السلام، منبرهـای متعـدد داشـته‌اند. ایشـان از نوجوانـی و بـه ویـژه بـا برخـورداری از طبـع شـعر و تسـلط تامـی کـه بـه فنـون ادب و سـخنوری در هـر دو زبـان

فارسی و عربی داشتند، در احیا و اقامه ذکر اهل‌بیت علیهم‌السلام و به ویژه حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام، ثابت قدم بوده‌اند.

ایشان از خلاف شرع واقعاً ناراحت می‌شوند. هرچه درجه مخالفت با شرع بیش‌تر باشد، بیش‌تر ناراحت می‌شوند. در چنین مواردی، طبق وظیفه و البته با حفظ مراتب و احتفاظ بر شرایط و ملاحظه جوانب، حسب مورد به ارشاد و نهی از منکر و امر به معروف می‌پردازند. اما در امور عادی بسیار صبورند و در برخورد با ناملایمات ظرفیت بالایی دارند.

گفتنی است از هر خبر خوبی در مورد اطرافیان، بستگان، آشنایان و عموم اهل ایمان، به ایشان برسد خوش‌حال می‌شوند و عکس‌العمل ایشان در موارد خوش‌حالی ذکر «الحمدلله!؛ خدا را شکر!» است. مظاهر خوش‌حالی و ناراحتی ایشان معمولاً ملایم است.

علاقه استاد به دعا و ذکر

از زمانی که به یاد دارم، ایشان را مأنوس با قرآن کریم، روایات و به ویژه کتاب شریف *مفاتیح‌الجنان* دیده‌ام. غیر از واجبات، نوافل و تهجد، شاید مهم‌ترین ذکر همیشگی ایشان همان تلاوت قرآن صبحگاهی است. ایشان هر روز صبح، آیاتی را با صدای خوش و آهنگین قرائت می‌کنند و دیگران گوش می‌دهند و بعد حاضران به ترتیب سن، همان آیات یا بخشی از آن را تلاوت می‌کنند و اشکالات قرائت اشخاص بیان می‌شود. به علاوه به مناسبت اعیاد و موالید و وفیات معصومان علیهم‌السلام، اعضای خانواده در حضور ایشان جمع

می‌شوند و خیلی اوقات ذکر و دعا و قرائت زیارات به صورت جمعی برگزار می‌گردد.

ایشان چندان اهل توصیه لفظی نیستند. در یک کلام در اخلاق اهل مدارا هستند و در مسائل علمی اهل دقت. در عبادات به آداب مقید هستند، اما دیگران را به بیش از آن‌چه شرع الزامی ساخته، ملزم نمی‌کنند.

احترام استاد نسبت به بزرگان دین

آشنایی ایشان با حضرت امام خمینی رحمه‌الله‌علیه، خیلی قدیمی و طولانی بود. در واقع از بدو ورود امام به نجف اشرف تا زمانی که به اجبار آن‌جا را ترک کردند، یعنی بیش از ده سال که در این دوره مرحوم پدرشان، از افاضل اصحاب و از اعضای جلسه استفتای امام بودند و صمیمیت خاصی هم با مرحوم حاج آقا مصطفی داشتند. خود ایشان هم در درس امام حاضر می‌شدند. بنابراین شناخت کاملی از امام خمینی رحمه‌الله‌علیه دارند و در واقع از علاقه‌مندان صدیق ایشان به شمار می‌روند؛ لذا احترام به ایشان و دیگر بزرگان دین همیشه آشکار بوده است. هم‌چنین ملاک ایشان در موضع‌گیری سیاسی، به طور کلی انطباق با شرع است.